

ژوندون

مجله هفتگی شنبه ۱۶ قوس ۱۳۵۳
شماره ۳۸

Ketabton.com



اداره انكشاف م ، م معادل

۱۰ میلیون دالر مواد غذائی به افغانستان مساعدت میکند

اداره انكشافی ملل متحد معادل بیش از ده
ملیون دالر مواد غذایی به افغانستان کمک
بلاعوض میکند.

موافقتنامه مبنی بر این کمک روز ۱۳ قوس
از طرف بنیاد علی احمد خرم وزیر پلانو
بنیادلی پارتو یک آمر اداره پروگرام انكشافی
ملل متحد در افغانستان امضاء شد.

بموجب این موافقتنامه موسسه پروگرام
غذائی جهان برای مدت سه و نیم سال معادل ده
ملیون و نیم صد هزار دالر مواد غذایی برای
روژه های گستر اهداف انكشافی کشور
مساعدت بلاعوض مینماید.

یک منبع وزارت پلان گفت امداد ایمن
موسسه طی دو مرحله صورت میگیرد در مرحله
اول این معاونیت برای کار گرانسی صورت
میگیرد که در پروژه های آبپاشی، باغداری
جنگلات احداث سرکهای فرعی اعمار منازل
رعایش برای مامورین ترویج زراعت ذخایر آب
آشامیدنی، اعمار مکاتب و منازل رعایش معلمان
در ولایات کشور مصروف کار میباشد.

منبع علاوه کرد بایسر رسیدن پروژه های
متذکره مرحله دوم معاونیت پروگرام غذایی
جهان برای پروژه های اعمار مراکز صحتی
اساسی و فرعی ساختمان تعمیرات مراکز عامه
کارکنان مبارزه بای سواد، امدادها مراکز
صحت عامه و تربیه نجار های کار خانجرات
جنگلک آغاز خواهد شد.

منبع گفت کار پروژه های مذکور در اوسط
ماه جدی امسال شروع خواهد شد.

منبع اضافه کرد پروگرام غذایی جهان از
سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱ شش اعشاریه پنج ملیون
دالر و از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۳ هفت اعشاریه پنج
ملیون دالر به پروژه های مختلفه کشور امداد
غذایی نموده است.

بنیادلی محمد نعیم نماینده خاص رئیس دولت و صدراعظم وارد پیکنگ شدند



بنیادلی محمد نعیم قبل از عزیمت در میدان هوایی بین المللی کابل «نگاشتی عتیق ابوی اختر»

کبرای جمهوریت مردم چین و شازردا فیر سفارت
کبرای انگلستان مقیم کابل در میدان هوایی
بین المللی کابل حاضر بودند.

درین مسافرت بنیادلی وحید عبدالله معین

سیاسی وزارت امور خارجه، بنیادلی محمد انور
نیز روز معاون ریاست تشریفات و بنیادلی
عبد الاحد ناصر ضیایی معاون دفتر مخصوص
وزیر امور خارجه و بنیادلی محمد نعیم همراه
میباشند.

خارجه هند، بنیادلی عبدالرحمن پژواک سفیر
کبرای افغانستان در دهلی جدید، مامورین عالی
رتبه وزارت خارجه هند و اعضای سفارت کبرای
افغانستان در دهلی جدید استقبال شدند.

بنیادلی محمد نعیم و همراهانشان روز ۱۱ قوس
بعد از ظهر در دعوت چاشتی اشتراک کردند که از
طرف بنیادلی چاوون وزیر خارجه هند بافتخار
شان ترتیب شده بود.

قرار یک خبر دیگر بنیادلی محمد نعیم
ساعت شش شام روز ۱۱ قوس بوقت دهلی
جدید بامیرمن اندرا گاندی صدراعظم هند
ملاقات کردند.

درین موقع بنیادلی وحید عبدالله معین
سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بود.

بنیادلی محمد نعیم بحیث نماینده خاص
بنیادلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
بعد از ظهر روز ۱۱ قوس از کابل عزیمت کردند.

برای وداع با بنیادلی محمد نعیم دکتور

محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، بعضی

از اعضای کابینه دکتور جنرال عبدالکریم مستغنی

لوی درستیژ، بنیادلی محمد اکبر رئیس دفتر

جمهوری، عده یی از جنرالها، کابل شازوال،

سفرای کبیر هند و جاپان، شازردا فیر سفارت

بنیادلی محمد نعیم نماینده خاص بنیادلی
رئیس دولت و صدراعظم و همراهانشان در اثر
دعوت حکومت جمهوریت مردم چین برای یک
مسافرت رسمی و دوستانه بعد از ظهر ۱۵ قوس
به پیکنگ مواصلت نمودند.

چیا کوان هوا وزیر خارجه، هان تین لنگ

معاون وزارت خارجه بنیادلی میر محمد یوسف

سفیر کبیر و اعضای سفارت جمهوریت

افغانستان در آن کشور و مامورین عالی رتبه

وزارت خارجه جمهوریت مردم چین از بنیادلی

محمد نعیم و همراهانشان در میدان هوایی

پیکنگ استقبال بعمل آوردند.

طبق یک خبر دیگر بنیادلی محمد نعیم نماینده

خاص بنیادلی رئیس دولت و صدراعظم و همراهان

شان روز ۱۱ قوس از کابل در راه مسافرت رسمی

و دوستانه به جمهوریت مردم چین و جاپان ساعت

یک بعد از ظهر به وقت محلی به دهلی جدید مواصلت

نمودند.

در میدان هوایی از طرف بنیادلی چاوون وزیر



بنیادلی علی احمد خرم وزیر پلان و بنیادلی پارتو یک آمر اداره پروگرام انكشافی ملل
متحدر افغانستان موافقت نامه را امضاء مینمایند.

جهان در هفت لکه گذشت

عازم روسیه می‌شد گفت اگرچه اختلاف نظر

بین کشورهای عضو درین باره زیاد است

باز هم این اختلاف نظرها از راه مذاکره حل

شده می‌تواند.

سه شنبه ۱۲ آقوس :

جرالد فورد رئیس جمهور آمریکا دیشب

گفت موافقتی که وی با یونید بریتش نفیسر

منشی حزب کمونیست اتحاد شوروی در

ولادیواستوک حاصل نموده عردو کشور را

مجاز میداند تا تعداد دوهزار و چهار صد

راکت ستراژیک ذروی و طیارات دور پرواز

غرض حمل اسلحه ذروی برای خود نگهدارند.

وی در یک کنفرانس مطبوعاتی که در تیلویزیون

آمریکا پخش شد کنفرانس ولادیواستوک را

یک پشرفت واقعی خواند.

چهار شنبه ۱۳ آقوس :

حلقه های دیپلماتیک در دهلی جدید گفتند

که ممکن است جمهورییت مردم چین و هند

بهادله سفر اقدام کرده نمایندگی های

سیاسی خود را به سویه سفارت ارتقا بدهند.

بقول این منابع ممکن است جمهورییت

مردم چین بصورت یکجایه فیصله کنند

تاسییری به دهلی جدید اعزام نموده و هند نیز

مطابقت این کار را انجام بدهد.

پنجشنبه ۱۴ آقوس

کیوان سنگتوزیر خاجه هند در شب در دهلی

گفت که دکتر سارایش وزیر خارجه برنگال در

انای سفر خود به هند با مقامات هندی پیمانی

رادر مورد شناسایی حاکمیت هند بر جزایر گوا

و متعلقات آن امضاء خواهد کرد.

ترتبات برای احیای مقامات دیپلماتیک

وی دیروز هنگامیکه به بازدید خود از لندن

و مذاکره با سران حکومتی انگلستان خاتمه داده اتخاذ خواهند شد.

شنبه ۹ آقوس

صادر کنندگان بزرگ گندم در جهان

دیشب فیصله کردند که آنها میتوانند ۷۵۰

میلیون تن گندم برای ۳۲ کشور دنیا که در حال

قلت غذایی بسر میبرند تهیه بدارند.

کنفرانس یک روزه صادر کنندگان و وارد کنند

گان غده غله در بروم اتحاد شریه است.

این کنفرانس به دعوت داکتر یورما مدیر

عمومی موسسه مواد خوراکی و زراعت جهان

در بروم تشکیل شده بود.

یکشنبه ۱۰ آقوس:

در ناحیه مرکزی لندن در ایستگاه خط

آهن ویکتوریا امروز باز همی متجر شد این

بمباز کلکین داخل یک میمانخانه پرتاب

شد و پنج نفر ارمجروح ساخت ولی جراحت

هیچکدام وخیم نیست. بمب دیگری نیز

پرتاب گردید اما منفجر نشد.

در شهر گید فورد در پنجاه کیلومتری لندن

پولیس ۱۴ نفر را دستگیر و تحت استیطاق قرار

داده که گفته میشود آنان طی حملات پرتاب

بمب دست داشته و اولین گمانی اندیخته از

اعلام غیر قانونی شدن جبهه جمهوری خواه

آیرلند توقیف شده اند.

دوشنبه ۱۱ آقوس :

علمیت شیمت مدیر اعظم جمهورییت اتحادی

المان اظهار داشت که اختلاف نظر بین کشور

های عضو جامعه اقتصادی اروپا در مورد

مسایلی که در کنفرانس سران کشور های

عضو مطرح می گردد حل شده می‌تواند.

وی دیروز هنگامیکه به بازدید خود از لندن

و مذاکره با سران حکومتی انگلستان خاتمه داده اتخاذ خواهند شد.

فشرده اخبار کشور

تهداب عمارت جدید وزارت اطلاعات و کلتور گذاشته شد



یماغلی یو هاند داکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور چنینکه سنگ تهداب عمارت

جدید انوزارت را میگذارند.

سنگ تهداب وزارت اطلاعات و کلتور بعد از تلاوت چناده از قرآن مجید روز پنجشنبه ۱۴ آقوس توسط یوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و یماغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در جوار مطابع دولتی گذاشته شد. یوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام تهداب گذاری گفت جای بسی خوشی است که بسطیله ساختمان های عصری و مدرن در کشور امروز تهداب عمارتی گذاشته میشود که بعد از تکمیل وزارت اطلاعات و کلتور به قسم یک مرکز مهم اطلاعاتی و کلتوری کشور از آن استفاده میکند یماغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه ضمن ابراز مطالب چند پیرامون اهمیت ساختمانهای عصری به رئیس و کارکنان

کریاست خانه سازی هدایت داد تا مجدداً سعی نمایند این بنای فرهنگی در اسرع وقت ممکن تکمیل گردد.

رئیس خانه سازی به این مناسبت گفت این عمارت در مساحت ۴۲۳۵ متر مربع در پنج منزل بصورت پخته کانگریتی که دارای ۱۵ اتاق است اعماری گرد دواز طبقه اول این عمارت میتوان به حیث سالون کنفرانس و کتابخانه نیز استفاده کرد.

متبع مشرف تخمین عمارت را که مجهز به مرکز گرمی و سایر تسهیلات رفاهی میباشد هر ده میلیون افغانی نشان داد.

در اعمار تعمیر مذکور از سیستم پری فابریکه استفاده شده و به تیب پنج آی اعمار میگردد.



صحنه ای از بازدید سران اتحاد شوروی و آمریکا در ولادیواستوک.



شنبه ۱۶ قوس ۱۳۵۳ مطابق ۲۳ ذیقعده الحرام برابر ۷ دسمبر ۱۹۷۴

مبارزه بارشوت

رشوت دادن ورشوت گرفتن از جمله انحرافات است که اگر جلو آن گرفته نشود موانع بزرگی در راه پیشرفت و اعتلای يك کشور خلق مینماید. هر گاه این مرض مهلك اجتماعی ریشه های عمیق خود را در يك جا معه گسترش دهد بدون شك پایه های اقتصاد آن جا معه متزلزل خواهد شد چه، با رایج شدن رشوت و انحرافات نظیر آن در يك کشور يك نوع بی نظمی در ارگانهای اداری رخ میدهد که در واقع امر اینچنین بی نظمی ها رکود اقتصادی ببار خواهد آورد.

کسانیکه بجرم دادن و یا گرفتن پول رشوت مرتکب میشوند توقع دارند چندین برابر آنچه را میدهند و یا میگیرند از حقوق عامه غصب نمایند. رشوت خوار کسی است که بخاطر گرفتن يك مشت پول به هر عملی که از طرف رشوت دهنده مامور شده باشد دست بزند. در اجرای اینکار وی مجبور است از جرم قتل کسی چشم ببوشد و یا بی گناهی را بخاطر منافع شخصی خود گنهگار معرفی نماید و صد ها امثال دیگر آن. ورشوت دهنده کسی است که بخاطر اجرای کار های شخصی اش انسانی را با دادن يك مشت پول به اجرای يك عمل نامشروع و دور از انسانیت وادار سازد. در واقع رشوت دهنده ورشوت گیرنده در جرم عمل رشوت شریک شمرده میشوند و از همین لحاظ است که قا نون جزای هردوی شانرا یکسان تعیین مینماید.

اگر نظامهای مردمی در دنیا روی کار نمیشد دامنه این مرض خطرناك اجتماعی هر آن وسیعتر گردیده و زیست با همی توام با اطمینان و اعتماد متقابل میان مردم و ملل جهان بو جود نمی آمد. خوشبختانه باروی کار آمدن نظامهای مرفقی در جهان اهمیت منافع عامه روز بروز بیشتر گردیده و با بمیان آمدن قوانین مدنی اکنون تا مین عدالت بصورت واقعی مورد تطبیق قرار میگیرد.

کشور عزیز ما که از داشتن چنین نظامی بر خوردار است گامهای وسیعی در راه از بین بردن هر گونه انحرافات در کشور بر داشته است. دولت جمهوری ما که به اراده مردم استوار است همواره سعی مینماید تاجلو هر نوع خیانت که منافع ملی ما را متضرر سازد گرفته شده و خیانت کاران و منحرفان به کیفر اعمال شان بر ساند. اما باید متذکر شد که دولت وقتی موفق شده میتواند که مردم خود درین راه نظام دلخواه شان رایجاری نموده و در گرفتاری اشخاصیکه در راه بر آورده شدن منافع شخصی خویش منافع ملی را پا مال کرده و مرتکب جرم می میشوند معاونت نمایند. جای مسرت است که اشخاص و ظندوست کشور ما باین وظیفه مقدس خویش آگاه داشته و در بدام انداختن مجرم مین از هیچ نوع کمک دریغ نمی نمایند.

امید داریم روزی فرا رسد که در پرتو ارزشهای نظام جمهوریست و بیاری مردم مشکلات و پرابلمهای مملکت مارفع شده و راه های پیشرفت و ترقی بیشتر بروی کشور عزیز ما باز شود.

مرطالکب عمده ایر شمشاد



امسال پنج هزار نفر از کشور ما

بسوی بیت الله ره می سپارند



من هر روز ۲۰۰۰ بلی میگویم



تر خمکی لاندی دعجایبو نری



بازگشت میکاریوس به قبرس معضلات این جزیره را زیاد خواهد ساخت

در برابر این مذاکرات و اعلامیه مشترک ترکیه نگرانی خود را ابراز داشته و قوای آنکشور را در شمال قبرس به حال تیارسی در آورد، همچنان در چهار ولایت هم سرحد خود با یونان حالت اضطرار را برای یک ماه دیگر تمدید نمود.

از طرفی هم ترکیه بودجه نظامی خود را برای سال آینده پنجاه فیصد زیاد بخشید و این امر را بخاطر طرف بعمل آورده است که از یک طرف مصارف سی هزار عسکر خود را که از ماه سرطان تا کنون در شمال قبرس متمرکز میباشند تکافو نماید از جانب دیگر کسری را که در اثر توقف کمکهای امریکادر بودجه نظامی ترکیه وارد میشود رفع نماید. همچنان با ارتباط به انکشافات اخیر، وزیر خارجه ترکیه گفته است

اگر میکاریوس به نکوسیا بازگردد مذاکرات بین روف دنکتاش و گلا فکوس کلریدس صورت نخواهد گرفت چه او عقیده دارد که بازگشت میکاریوس نه تنها به حل معضلات قبرس کمک نمی کند بلکه این معضلات را بیش از پیش ازدیاد می بخشد میکاریوس که در آتن نشسته و اوضاع را دید بانی می نماید گاهی اعلام میداد که بروز جمعه پانزده قوس وارد نکوسیا می شود و زمانی میگوید از رفتن خویش

مذاکره کردند. آنها بسیاری از مسایل انسانی آن جزیره را حل نمودند ولی آنچه بحیث یک موضوع خیلی مهم باقی ماند حل مسایل سیاسی اداری و جغرافیائی قبرس بود.

ترکی های قبرس طرفداری خود را از یک سیستم فدرالی اعلام نمودند و حتی بعضا راجع به جدایی کامل ترکیها از یونانیهای آن جزیره زمزمه میشد ولی یونانیهای قبرس و حکومت یونان حل معضله این جزیره را به اساس قانون اساسی آنکشور که در سال ۱۹۵۹ طرح شده خواستار گردیدند. مختصر اینکه فعالیتهای سیاسی به همین منوال تا کنون در قبرس جریان داشته است و در قبال آن میکاریوس هم خود را آهسته آهسته نزدیک ساختن تا آنکه به آتن وارد شد.

وی روز جمعه هشتم قوس وارد آتن گردید و از طرفی هم گلانکوس کلریدس به آتن وارد شد آنها طی سه روز مذاکرات شان که کنستاتین کارا مانیلیس هم در آن شامل بود راجع به قبرس و معضلات آن مخصوصا در قبال رفتن میکاریوس به آن جزیره بحث و غور نمودند و در اخیر اعلامیه مشترکی نشر کردند که گویا در مذاکرات خود به موافقه رسیدند با اساس این اعلامیه گلا فکوس کلریدس موظف گردید تا با روف دنکتاش در باره بازگشت میکاریوس به قبرس به مذاکرات بپردازد.

تعقیب کودتا و افتیدن زمام امور به دست صاحب منصبان یونانی گارد ملی ترکیه آرام نه نشسته و کشتی های حامل افراد خود را به قبرس اعزام نمود و در مدت کمی یکی دو شهر قبرس را بدست آورد.

همزمان با این فعالیت ها موسسه ملل متحد هم از طریق شورای امنیت فعالیت های خود را آغاز نمود در پرتو این فعالیت ها عساکر ترکیه مدتی عملیات خود را توقف دادند اما وضع طوری بود که عساکر مذکور بایستت ساحه ای را در آن جزیره به نفع ترکی های آن سامان بدست میاورند چه در هر جا و هر وقت در برابر ترکیها بحیث اقلیت از هر گونه ظلم و بیداد گری دریغ نمی شد چنانچه قتلهای دسته جمعی ترکیها بعد از کودتای ۲۴ سرطان در قافا کوستا و یکعه از شهر های دیگر قبرس خود شاهد این مدعا ست بنا عساکر ترکیه حرکت خود را به جانب بندر قافا کوستا ادامه داد و در شمال قبرس ساحه ای را بدست آوردند.

در عین زمان در اثر یک سلسله مبارزات سیاسی در داخل قبرس وپالیسی های خارج از آن جزیره دست نظامیان یونانی از کار گرفته شده و گلا فکوس میکریدس رئیس پارلمان آنکشور بحیث رئیس جمهور موقت تعیین شد.

کلریدس و روف دنکتاش رهبر ترکیهای قبرس در اثر میانجی گیری موسسه ملل متحد و مساعدت ساختن زمینه چندین بار باهم ملاقات و

سرا سقف میکاریوس رئیس جمهور سابق قبرس که پیش از چهار ماه در حال عزل از کرسی ریاست جمهوری این جزیره در خارج بسر می برد اخیرا آرزوی بازگشت را به قبرس نموده است و در نظر دارد مجددا زمام امور قبرس را در اختیار گیرد ولی ناظرین سیاسی و مخصوصا مقامات ترکی قبرس حکومت ترکیه و حتی بعضی از یونانیهای قبرس باین عقیده اند که بازگشت میکاریوس به این سر زمین نه تنها نزد عده زیادی از ساکنین قبرس قابل پذیرش نیست بلکه بحرانا ت مزیدی را هم خلق خواهد نمود.

میکاریوس که از سال ۱۹۵۹ به حیث رئیس جمهور قبرس مطابق قانون اساسی آنکشور انتخاب گردید، این وظیفه را تا ۲۴ سرطان سال جاری «مطابق ۱۵ جولای» به عهده داشت ولی بروز ۲۴ سرطان در اثر کودتای قوای گارد ملی قبرس به رهبری صاحب منصبان یونانی وی از این کرسی معزول شده و قبرس را ترک گفت. طی مدت چهار ماه میکاریوس گاهی به واشنگتن رفت زمانی به نیویارک و گاهی هم به لندن و سایر مراکز کشور های اروپایی ولی در هر جایکه بود دست از مبارزه سیاسی نکشیده و در هر حال خود را رئیس جمهور قبرس فکر میکرده است و این عقیده او از طرف مقامات انگلیسی هم تایید شده است. اما در طول این مدت در داخل قبرس جریانات شکل دیگری به خود گرفت. به این معنی که به

رهروان خانه خدا (ج)

امسال پنج هزار نفر از کشور مابسوی

بیت الله رمی سپارند

اولین کاروان حجاج روز ۷ قوس به صوب مکه معظمه عزیمت نمود



يك تن از حجاج در حال خدا حافظی با اقاربش

حاجیان و تهیه وسایل آنها گفت. هیأت اداری درطول راه وظایف برای انتقال حاجیان از کابل ویزه پاسپورت های حجاج حیسن الی مکه معظمه، هشت کاروان از موتر های بهتر و مجهز شهر بعد از یک بررسی هیئت فنی انتخاب گردیده است. با کاروان های حجاج افغانی امبولانس، هیأت صحنی و اداری همراه حج و غیره را بدوش دارند. و هم يك هیأت صحنی برای ارزیابی

امسال باز هم مسلمانان جهان از سر زمین های مختلف عازم بیت الله می شوند. آنجا نیکه همه مسلمانان جهان بدون در نظر داشت تفاوت های مختلف نژادی تحت يك لوا بدون ریا و تعصب گرد می آیند ازینرو هزاران مسلمان جهان به آرزوی طواف خانه خدا پا شورو شمع خاصی از طریق هوا، زمین و بحر برای نیایش به درگاه پروردگار خویش رو می آورند.

حج که یکی از ارکان پنج گانه دین اسلام است، مسلمانان جهان برای تزکیه نفس روی نیت پاك و منزّه شان برای اجرا و تعمیل او امروزه هدایات خداوندی به آنسوره می سپارند. منافع و منفعت این سفر طولانی برای مسلمانان جهان یکبار دیگر درس حزم، ثبات، همنوایی و همکاری داده و آنها در ایام مبارك حج با سجایا و چهره های مسلمانان جهان و کشور های که در طول راه شان قرار دارند آشنایی بیشتر حاصل می نمایند.

در راه ادای این فریضه الهی، عده از مسلمانان جهان باز هم در مقابل يك امتحان صدق و راستکاری قرار دارند و مسلم است که آنها با همان آرزوی پاك که به نیت طواف کعبه می روند، از این زیارت مفاد بیشتری برای زندگی روحانی خود کسب می نمایند.

خصوصیات اداب و شرایط حج برای تصفیه و تنزیه انسانها نقش بسزای ارزنده و قابل تکریم دارد که در

عمومی تنظیم حج و اماکن متبرکه ریاست عالی اوقاف در مورد سفر

شاغلی غلام محی الدین نوابی مدیر

تهیه گردیده است.

صفحه ۶



حجاج در حال انتظار برای گرفتن پاسپورت های شان

پسند ۶۰۰ کیلومتر حرکت از شاه
پشتی شب در رشت
حرکت از رشت شب در کرمانشاه
پسند شب در رشت ۴۴۵ کیلومتر
۵۳۹ کیلومتر .

بقیه در صفحه ۵۷

نامه که قبلاً تهیه شده به مالک موتور حرکت از کابل توقف در کندهار
و با ترانسپورت مربوطه اشن داده ۴۸۱ کیلومتر حرکت از کندهار
شب در هرات ۵۴۵ کیلومتر حرکت
از هرات شب در مشهد ۳۸۷ کیلومتر
متر حرکت از مشهد شب در شاه

صحت حجاج از مو سسات مختلف
صحی کشور موظف گردیده که در
عرض راه از حجاج واری نمایند.
هر کاروان شامل ده بس بوده
و در هر کاروان یک موتور خالی دارای
ورکشاپ و سامان لازم با یک نفر
مستری ورزیده میباشد .

هیئت های اداری در موتور کاروان
و هیئت های صحی به موتور اخیر
کاروان جا داده میشود و هم شرکت
ها و ترانسپورت ها یکبارده موتور
تیز رفتار را برای استراحت مریض
عاجل که دارای چپرکت باشد غرض
حمل و نقل هیئت صحی بدسترس
اداره عالی اوقات گذاشته است.
بناغلی نوایی گفت .

امسال پنج هزار حاجی از طریق
هوا و زمین عازم بیت الله میشوند که
سه هزار نفر از طریق هوا و دوهزار
نفر از طریق زمین با استفاده از موتور
های مجهز و بهتر شهر که توسط یک
هیئت فنی تهیه و بررسی گردیده به
صوب بیت الله میروند

کرایه فی نفر حاجی از طریق زمین
مبلغ ۷۷۰۰ افغانی می باشد از جمله
مجموع کرایه حجاج هر کاروان مبلغ
۶۰ فیصد در وقت حرکت طوریشکی
و ۵۰ فیصد آن بنام کمیشن ترانسپورت
وضع و ۳۰ فیصد آن در وقت عودت
با در نظر داشت مواد ۳ و ۲ تعهد



این عکس حرکت یکی از کاروان های حجاج را به سوی بیت الله شریف نشان میدهد .



شاهلی رئیس جمهور هند موقعیکه یکی از خاندو یان خورد سال را مورد تقدیر قرار میدهند .
قسمت دوم

گروپ خاندویان در هفتمین جمهوری هند

.....

خاندوی توله افغانستان برای
انکشاف بیشتر چه طرحی دارد و
برای این منظور چه مقدماتی در دست
اجرا است؟

ریاست خاندوی با در نظر
داشت مسئولیت های که در برابر طبقه
جوان کشور وبالخصوص مردم خود
دارد همیشه کوشیده و میکوشد تا
پروگرام ها و فعالیت های را دنبال
کند که در آن خیر مردم و کشور
باشد و مادر آینده نزدیک پلان
کار و فعالیت های خاندوی افغانی
را طرح و بعد از منظوری مقامات حاله
بمعرض نشر خواهیم گذاشت
تا باشد همه هموطنان ما از طرز کار
و پیشرفت های مسلکی و انجسام
خدمات اجتماعی دختران و پسران
خاندوی آگاهی داشته باشند .
ممکن است بگویید خاندوی
دختران و پسران در افغانستان در
کدام سال تاسیس شد و فعلا تعداد
خاندویان به چند هزار بالغ
می شود ؟



خاندویان افغانی در حال شعار دادن زنده باد افغانستان و همیشه باد دوستی افغانستان و هند .

جمعیت خاندوی افغانی بار اول
در سال ۱۳۱۰ در عصر اعلیحضرت
محمد نادر شاه شهید تشکیل و بعد
از سه سال فعالیت های شان بنابر
نبودن پرسونل فنی و مسلکی متوقف
گردید و در آن عده از شاگردان مکاتب
شامل مسلک خاندوی گردیده بودند
که بنام گروپ کشافا ن یاد میشدند.
در سال ۱۳۲۶ زمانیکه رهبر ملی
وقاید بزرگ ما عهده دار امور
صدارت بودند بنابر علاقه مفرطی
که به نهضت طبقه جوان در امور
مختلفه داشتند جمعیت خاندوی
افغانی مجددا بنام «افغانستان»
خاندوی توله تشکیل و به تعداد
۳۰۰ نفر از پسران مکاتب به میل
و آرزوی خویش شامل خاندوی
شدند و در سال ۱۳۳۹ جمعیت
خاندوی دختران همگام با نهضت
طبقه نسوان در کشور شروع به
فعالیت نمود و به تعقیب آن جمعیت
های خاندوی پسران و دختران در
گوشه و کنار مملکت تشکیل گردید.
که خوشبختانه امروز در دور ترین
نقاط مملکت عزیز جمعیت های
خاندوی فعالیت های مسلکی و
خدمات اجتماعی خویش را دنبال
می نمایند.
اکنون تعداد عمو می دختران و

پسران در سراسر کشور به پانزده
هزار نفر میرسد که از طریق آمریت
های خاندوی ولایات و مربیون
مسلکی اداره ورهبری میشود
آیادختران و پسران خاندوی افغانی
در جمعیت کا نگره جهانی سکوت
عضویت دارند یا خیر ؟
خو شبختانه جمعیت خاندوی
پسران افغانی عضویت دفتر جهانی
خاندوی را دارد و عضو فامیل
جامعه بین المللی خاندوی میا شد
و نمایندگان خاندوی افغانی همیشه
در کنفرانس ها، سیمینارها و محافل
بین المللی دعوت شده و در همه
مسایل فعالانه سهیم بوده اند و
مجادله غرض عضویت خاندوی
دختران دوام دارد و در همین سلسله
فعلا نماینده خاندوی دختران افغانی
جهت اشتراك در کنفرانس دختران
خاندوی عازم هند گردیده است .
و امید واری برای شمو لیست
دختران خاندوی افغانی به کانگرس
جهانی در آینده نزدیک موجود است .



گروپ خاندویان افغانستان بعد از اجرای مراسم رسم گذشت

جمهوری يك كلمه افریقا ئی است
که از طرف همه جمعیت های خاندوی
جهانی به صفت يك كلمه بین المللی
قبول گردیده است و معنی آن اجتماع
همگانی خاندویان میباشد که در يك
کشور یا به سویه ملی و یا منطقوی
و یا جهانی تشکیل میگردد و غرض از
تشکیل آن آشنائی جوانان خاندوی
ممالک مختلف بایکدیگر و معرفی
کشورها، کلتور و عینیات شان می
باشد.

خاطرات جالب خاندویان افغانی

از سفر هندوستان

خورشید نوری مربی لیسه آریانا: اشتراك در يك چنین جمهوری بین المللی و مسافرت دسته جمعی
خواهران و برادران افغانی خاطره فراموش ناشدنی در نزد من بوده و خواهد بود زیرا چنین اجتماعات تا
اکنون در افغانستان دایر نگردیده و امید داریم در آینده قریب شاهد برگزاری چنین اجتماعات عالی در
افغانستان عزیز باشیم.

همچنان اجرای يك سلسله فعالیت های سکوتی، خواندن همارق های ملی و محلی و خواندن
های فلكوريك و اصيل افغانی درخشش خاصی به تروپ خاندویان افغانی بخشیده بود وقتی سرود ملی
دران مراسم خوانده میشد چنان شور و شعفی به ما دست داده بود و چنان احساسات گرمی بدرقه ما
میکردید که توصیف آن ناممکن است، ما احساس غرور ملی میکردیم واقعا غرور ملی

مینا طاهری از لیسه سلطانه رضیه مزار شریف

از آنجائیکه برای اولین مرتبه فرصت آنرا یافته تابشکل گروپی با خواهران و برادران افغانی خارج
از مملکت سفر نمایم مایه مسرت گردید. زیرا هرگز به چنین روزی فکر نمی
کردم که میتوانم اینقدر سهیل و آسوده مدتی را از شهر و دیارم دور باشم اما حالا در کم آنکه خوشبختانه
نظام جوان کشور برای فرد فرد این دیار چه مرکز یا ولایات، مردیازن، دارا یا نادار فرصت آن راداده
است که از تمام مزارای زندگی مساویانه بر خوردار گردند.

و مازدن و دختران ولایت مزار شریف امید داریم که نظام مردمی و عدالت گستر جمهوری همیشه مستحکم
و پایدار باشد.

لیلا ظریف

چیزیکه بیشتر طرف علاقه من واقع شد و خاطراتش همیشه بامن خواهد بود رسم گذشت خاندویان
افغانی از مقابل صدر اعظم هند بود که از طرف خاندویان مملکت دوست ما هندو همه خاندویان
دنیا بگرم جوشی و کف زدن با درقه شدند مخصوصا اینکه بیرق ملی ما در پیشاپیش تروپ در اهتزاز بود آنقدر
مورد گرم جوشی و استقبال گرم اشتراك کنندگان واقع شد که قلم نمی تواند آنرا توصیف کند و هم خاطرات
شرینی که از کشور میزبان با خود داریم همیشه نزد ما عزیز خواهد بود و امید داریم بتوانیم روزی در
مملکت عزیز خود میزبانی خوبی برای دوستان هندی خود باشیم.

پروین صنف ششم مکتب نازوانا که بیش از ۱۲ سال نداد و در خاطرات سفر خود را خیلی، خیلی
شرین خواند و گفت جای خوشی است که به این من توانستم به چنین سفری خوب اقدام نمایم و افتخار
بزرگتر اینکه من با این دستان کوچکم فوتوی بزرگترین شخصیت بزرگ «شیاغلی محمد داود» رئیس دولت
و صدر اعظم رهبر عزیز و قاید ملی خود را که در قلب فرد فرد ما جادار برای شخصیت محبوب هند میرمن
اندرا گاندی اهدا نمودم هیچگاه چنین خاطره شرین فراموشم نخواهد شد.

اینگونه اجتماعات در استحکام مصلح
جهانی نهایت ارزشمند به نظر
می رسد.

اولین جمهوری در سال ۱۹۲۰
در لندن زیر نظر (لارڈ بیدن پاول)
موسس خاندوی جهانی تشکیل

گردید و در آن تعدادی از ممالک که
در آن زمان دارای جمعیت های
خاندوی بودند اشتراك ورزیدند.

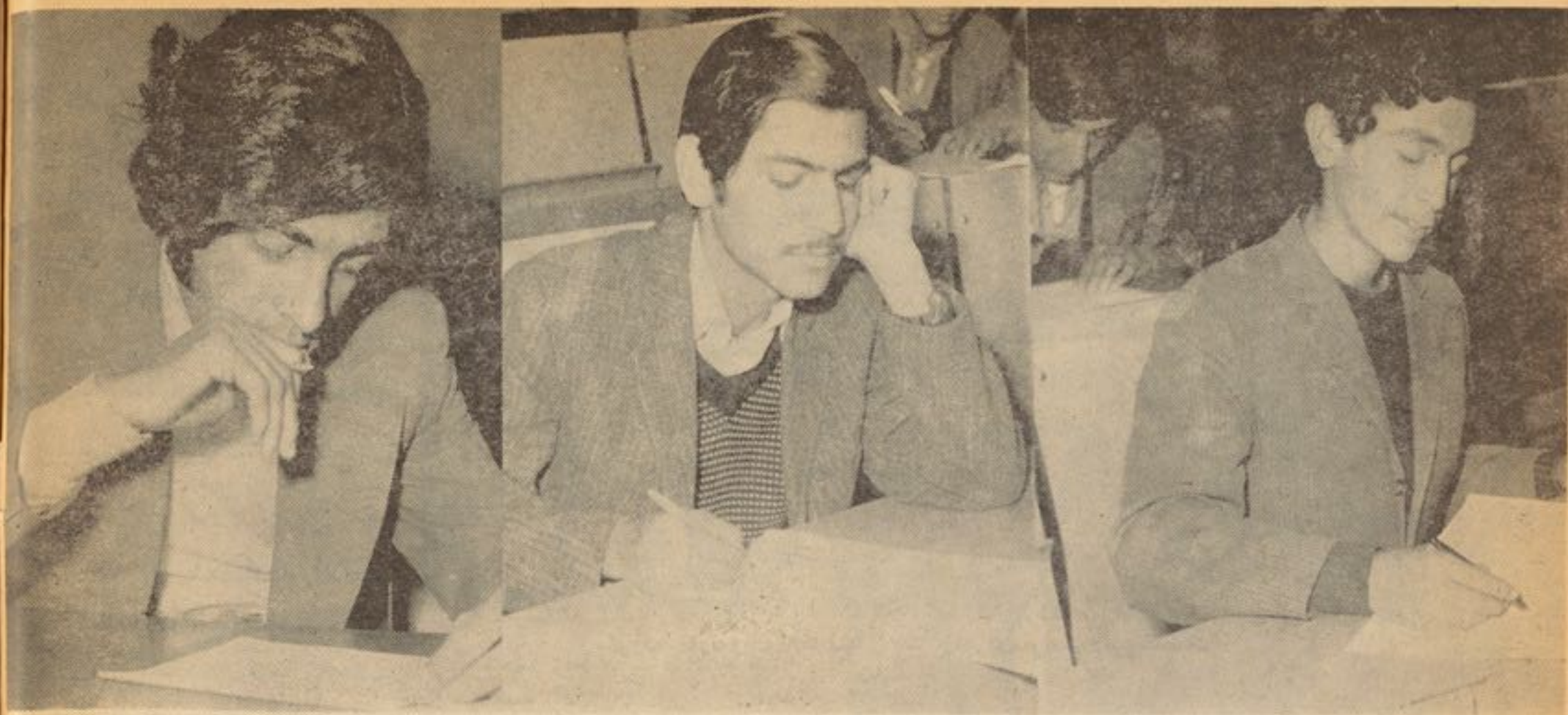
بنظر شما امکان تشکیل چنین
اجتماعات در افغانستان مسا
می باشد یا نه ؟

زمینه تشکل همچو اجتماعات به
سویه ملی فعلا در افغانستان موجود
میباشد ولی خود میدانید که تنظیم

امور جمهوری برای جمعیتی لا اقل
پنج و یاده هزار نفری به پول، جای،
وسایل و وقت نیاز دارد و

اما امید داریم تحت لوای جمهوریت
جوان در آینده قریب همچو اجتماعات
رأبه سویه ملی و بین المللی تشکیل
نمایم.

در پلان سال آینده در نظر داریم
يك اجتماع از شيكنوالها و هوسی
های سراسر کشور را در کابل
دایر نمایم.



عکسها از - عقیق (کابل قایم)

گزارش از - سلطان علی دانشور

شاگردان جوان و امتحانات سالانه

ومزه تلخ آنرا می چشند . قرائتخانه و جشنایوم ورزشی که حیف است - بنیان گزاران فرهنگ آینده میهن از ساعات و لحظات گرانبهای عمر عزیز خود حد اکثر بهره نگیرند و به غفلت و تنبلی تن دهند .
گزارشی بآداره لیسه میروم و منظورم را با معاون لیسه که در آنجا مصروف به نظر میخورد در میان میگذارم - با مهربانی و صمیمیت وی مواجه می

در شماره گذشته ژوندون - گزارشی از جریان امتحانات لیسه های نسوان از نظر تان گذشت که بایک تعداد معلمان و شاگردان یکی از لیسه ها پیرامون بعضی موضوعات درسی و مسایل اجتماعی بعمل آمده بود و هم یک تعداد عکسها نیز از جریان امتحان بعضی از لیسه های نسوان توأم آن گزارشی انتشار یافت این مرتبه نامه نگار ما گزارشی از جریان امتحانات لیسه امانی تهیه کرده و شما را با نظریات و عقاید معلمین و شاگردان لیسه امانی آشنا میسازد .



خبرنگار ژوندون حین مصاحبه با چند تن از معلمین لیسه امانی

و قتی انسان در محوطه مکتبی گام میگذارد باتپ و تلاش بمسابقه ویر هیجان شاگردانی که با اشتیاق تمام جانب صنوف خود زوان هستند مواجه میگردد با لخصوص هنگامیکه در عقب میز امتحان قرار گرفته و کاغذ های مخصوص امتحان را با دقت و بینش خاصی مینگرند .
آنچه شاگردان که در طول یک سال زحمت کشیده و سعی و تلاش بخرج داده با اطمینان و اعتماد کامل در حالیکه بالای تمام درسهای خود حاکمیت و بلدیست دارد در هسپار صحنه امتحان میشوند و لی اوعکس آنچه شاگردانیکه در دوران یکساله درس از درسهای مکتب سطحی و سرسری گذشته اند با ترس و اضطراب ناشی از بی مبالاتی و بازی



معلمین با حوصله فراخ از جریان امتحانات مراقبت مینمایند

کردم. بمعیت رئیس تدریسات ثانوی ومعاون آن که برای نظارت امتحانات لیسه آمده اند یکجا از جریان امتحانات صنف های ۱۱ و ۱۲ دیدن میکنم. امتحان تحریری در فضای خموشی وسکوت مطلق جریان دارد. باگامهای آهسته وبی صدا جریان امتحانات شاگردان را مشاهده می کنیم وعکاس مجله که به کار خود وارد است از صحنه های امتحان عکاسی میکند. سپس دوباره بداره مکتب آمده بانتظار شاگردانی که از امتحان فراغت پیدا نماید می نشینم تا پیرامون بعضی موضوعات باایشان مصاحبه ای بعمل آورم.

بعد از سپری شدن ساعتی یک تعداد شاگردان باعلاقمندی فراوان برای مصاحبه حاضر میشوند واز یک عده معلمین دیگر دعوت میکنم تا آنها هم درباره بعضی مسایلی که مربوط بطرز تدریس وشاگردان شان است ابراز نمایند.

نخست صحبت را متوجه شاگردان میسازم وسوالاتم را چنین مطرح می کنم :

شاگرد خوب کسیست که در پشت میز امتحانات بدون دغدغه ودلبره وبا اطمینان واعتماد کامل بسوالات پاسخ صحیح ارائه نماید واز امتحانات یکساله تدریسی بیروز مندانه بدر شود. این مساله ایجاب میکند تا شاگردان در وقت امتحانات آمادگی قبلی وتسلط کامل بالای درسهای خود که یکسال رادنبال آن سپری کرده است داشته باشند. تا کامیاب وموفق از امتحانات بدر شده میتوانند. لفظا شما بگوئید که راز موفقیت شاگرد خوب ولایق در چه نهفته است ویک شاگرد خوب چگونه میتواند بهترین موفقیت را از لحاظ لیاقت وزحمتمکشی در صنف خود احرار نماید وهم شاگردان چطور می توانند وظایف ومسئولیت های درسی واجتماعی خویش رادر برابر خانواده مکتب و جامعه منحوی شایسته ای بسر انجام بربانند. بالخاصه یک شاگرد ذکی ودرس خوان دارای چه اوصافی باشد؟ از جمله شاگردانی که در صحبت ما اشتراک ورزیده ومیخواهند پیرامون انداز:

این پرسشهای من جواب دهنده عبارت عبدالهادی - احمدعلی وفیض محمد واثق معلمین صنف ۱۲ و پوران چند معلم صنف ۱۱ هستند. عقاید و نظریات شان از بسا جهات مشابه

شماره ۲۸

به معلمین ورفتار دوستانه باهمصنفان وفرا تر از آن اعمال وکردار مادرین اجتماع همه نمایانگر اهلیت شخصیت وبرازندگی ما میباشد. هرگاه باین مسایل بنظر سطحی نگاه نکنیم گویا از واقعیت های عینی زندگی اجتماعی خویش چشم پوشیده ایم. جوان واقعی کسی است که در برابر هر عمل خود چه خورد باشد وچه بزرگ باید احساس مسوولیت داشته باشد. درینصورت است که کمتر دچار خطا واشتباه میشود.

در آخر پیام ما بجوانان و بالخصوص بد ختران جوان اینست که بدانند زیبایی باندوخته های علمی خود بیشتر مورد توجه واقع میشود زیرا هر محیط وجامعه از خود کلتور و فرهنگ بخصوصی دارد. پیروی از مظاهر مدنیت دیگران علاوه بر آنکه کار وعمل شایسته وبسنجیده نیست. بر اصالت فرهنگی و کلتور مانیز صدمه جبران نا پذیر میورد.

از ابراز نظر شاگردان جوان تشکر میکنم. آنان گفتنیهای زیاد دارند که در این گفتگو گنجانیدن همه

بقیه در صفحه ۶۱

وتکامل میابد زندگانی نیز خارج از محدوده ومحیط فرهنگی نمی باشد. پس جوانان یگانه نیروی پیشتازی است که برای حفظ واحیای فرهنگ خویش از هیچگونه سعی ومجاهدت خود داری ننمایند.

سیر تکامل وابسته باین نیست که عوض پرداختن بعلم و دانش در پی تقلید از مظاهر زندگی ومودپرستی روان شویم. وظیفه جوانان اینست تا باینش درست ودرك واقعیت های عینی اجتماع. این مسایل راتشخیص وارزیابی نمایند واز ذهنی گرایی های سطحی بپرهیزد و موقعیت خویش را بیش از پیش در جامعه استحکام بخشند تا بر اساس آن مصد رخدمات - برآزنده شده بتوانند.

اگر عمل جوانان آگاهانه انجام نپذیرد ومسئولیت های خویش را که نخست از محیط خانواده اغاز میشود ودر محدوده مکتب دنبال میگردد ودر جامعه بسر انجام رسانیده میشود ودر محدوده مکتب دنبال نخواهد بود. زیرا رفتار نیکو وعمل نیک ما در بین فامیل بحیث یک جوان برآزنده تاثیر مثبتی از خود بجای

میگذارد و شخصیت مادر انتظار دیگران پیشتر تبارز پیدا مینماید. بهمین ترتیب مراعات بر نسبی و قواعد مکتب. پابندی بدرس. احترام

همدیگر است واز ایشان میخواهم تا بخاطر امتناع از طول کلام پاسخ توحید شده نظریه شان را یکجا بنویسم باخوشی قبول مینمایند. پرسشهای من بترتیب چنین پاسخ ارائه میشود :

موفقیت در هر رشته نتیجه سعی وتلاش خستگی نا پذیر است. هر معلمی که سیر حرکت خود را باین اساس بنا گذارد موفقیت و کامیابی ازان اوست. زیرا سعی و تلاش برای کسب فضایل ودانش یگانه راز کامیابی است. شاگردیکه این اساس رادر نظر نمیگیرد هیچ گاهی پیروزی رابدست آورده نمی تواند. استعداد فطری در هر شخصی نهفته است که تبارز آن بخودشخص متعلق است. متعلم ذکی وورزیده کسی است که طرز تبارز استعداد خود را بداند.

وظیفه جوانان بادرد وبا احساس ایثار وفداکاری برای منافع اجتماعی است. البته تا زمانیکه جوانان به مسوولیت های خویش آگاه ومتوجه نگردند وانرا درك نکنند. در پی بر آورده شدن آن اقدام اساسی کرده نمی توانند.

چون کشور عزیز ما دارای فرهنگ باستانی است و این فرهنگ دارای قدامت تاریخی میباشد هر چه جوامع بشری روبه تکامل رود بهمان پیمان فرهنگ وکلتوران نیز رشد

برگی از تاریخ کشور

مسجد جامع هرات

های مختلف تاریخ رادر

مریم محبوب گزارش میدهد

خواب چشمان شانرا تنگ تنگ با عظمتش که هم اکنون آثاری نشان میدهد از فاصله های دور از لابلای درختان چنار که چون عساکر صلح در جاشیه سرك ایستاده اند بگوش می رسد و آواز گرم و گیراش تکان دهنده و پر اثر، خواب رفته گان را بیدار میسازد.

هرات در غروب آفتاب در بحر خاموشی خسته و آرام و خشک ولی سرشار از محبت و صمیمیت فرو میدود و بلك شهر روی هم قرار میگیرد غروبش انسانرا به وجد می آورد و چنان می نمایاند که گویی شعله های سرخ شهر هرات را می سوزاند و بکام می کشد. اگر شما در چنین حالتی تماشاگر شهر هرات و غروب آن باشید عاجز خواهید بود که بتوانید زیبا نی آنرا به جایی یا چیزی تشبیه کنید و فقط باید بگوید شهر هرات است که غروبش عظمت نا شناخته را برای مردم می نمایاند و زیبایی های وحشی سراسر آن را در آغو ش کشیده است.

ما رفتیم از شهر هرات دیدن کردیم از مسجد جامع آن که قدمت تاریخی اش به هزار ها سال میرسد مناره ها و گنبد های فیروزه ای رنگ آنرا که صبحگاهان اولتر از همه شعاع آفتاب بر ترکش بوسه میزند و بعد بر شهر تاریخی هرات پخش میگردد راپوری تهیه کردیم از «گنبدسبز» آن که نشانه ای از زمان پر عظمت زنی دانش پرور و علم دوست است گزار شمانی تدارك دیدم.

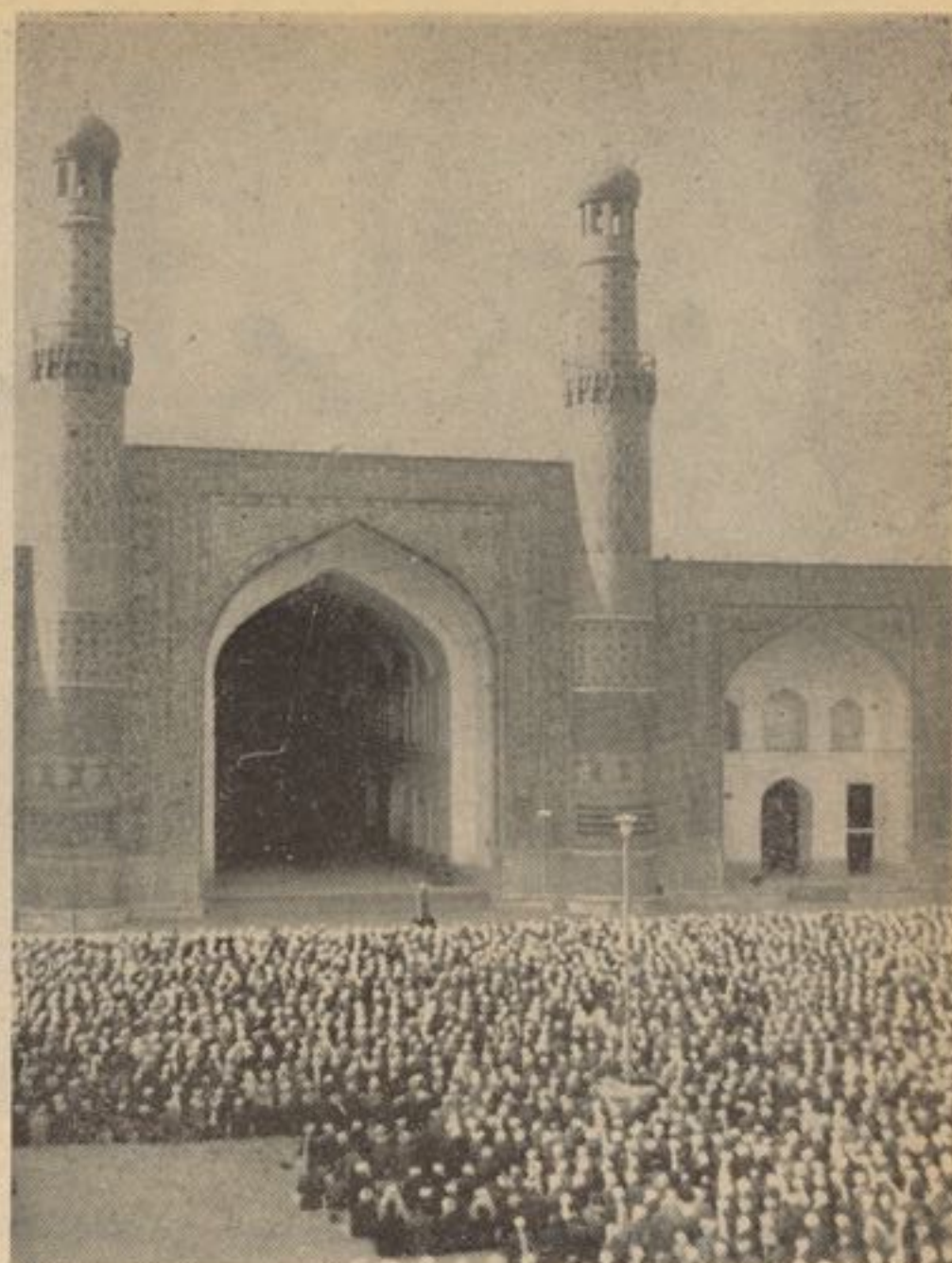
بنای این گنبد که در شهر هرات در نزد مردمش بنام «گنبد سبز» معروف است در سال ۸۲۰ هجری گذاشته شده که اتمام آن تقریبا ۲۱ سال را در بر گرفته است.

تاریخ تهادب گذاری این مدرسه به لوحه سنگی مرمر بقلم خطاط معروف آن عصر جعفر جلال هروی نوشته شده و اکنون در موزیم موجود است. «گنبد سبز» که در زمان خودش در دوران های

اگر بخواهیم در وصف مسجد جامع شهر هرات قلم فرسانی کنیم بدون شك گوشه ای از این مسجد را به ورق تحریر در آورده ایم این مسجد ۴۶۰ گنبد دارد و ۱۳۰ رواق و ۴۴۴ پیل پایه این گنبد ها و رواق ها را محکم گرفته است.

طول عرض دیوار ۲۵۴ متر است و عرض آن ۱۵۰ متر می باشد. طول صحن مسجد ۱۱۴ متر و عرضش ۸۴ متر میباشد.

در اطراف و جوانب این مسجد دروازه های موجود است که همیشه با ز می باشند و شصت و شش این مسجد به شانزده جریب



هرات شهر یکه در دلش فرهنگ باستانی افغانستان را زنده نگه داشته است «گنبدسبز» با مناره های فیروزه ای اش از بهترین شهکار های معماری دوران تیموریست مسجد جامع شهر هرات گنجایش ۱۵۰ هزار نماز خوان را دارد

هرات شهر یکه در دوره های مختلف تاریخ مهد تمدن های باارزشی بوده است و فرهنگ این دوره هارا تا کنون در دلش زنده نگه داشته و پیوسته زیبایی های آنرا در افق سرخ گون شام خود از لابلای مناره های فیروزه ای مساجدش به بیرون تبارز داده و از خود عظمتی را در خود مردمش میدهد.

هرات شهر یکه در چهره های مردمش گرمجوشی و صفا و صمیمیت

ساختمانی که دوره خود حل و مزج نموده است



زمین می رسد و گنجایش نماز گزار آن تقریباً به ۱۵۰ هزار نفر میرسد. صبح ها قبل از طلوع آفتاب قبل از این که شهر از خواب سنگینش سر بیرون کند، آواز مؤذن از مناره های کبود و آبی بیرون می جهد و بعد دسته دسته از نماز گزاران در صحن مسجد ایستاده میشوند.

بنای این مسجد در عهد سلطان غیاث الدین محمود بن سام غوری در سال ۵۹۷ هجری گذاشته شده و رواقهای آن به خطوطه کوفی نوشته می باشد. و کاشی کاری های ظریفش و نقاشی های دقیق آن یاد گاری از دوره های سلاطین غور و ملوک کرت می باشد هنوز هم پس از گذشت چندین قرن



بنا تاریخی شهر هرات و یادگاری از لابلای قرن ها

«گنبد سبز» هرات که در دلشس
میرمن فضل پرور «گوهر شاد» دفن
می باشد.

برای بیننده تعجب آور مینماید این مسجد مانند سایر مساجد جهان و معابد دوره های مختلف تاریخی را در خود حل و مزج نموده است.

این مسجد نظر به حوادث و زگار و زمان چندین مرتبه جدیداً بعضی قسمتهای آن تعمیر گردیده دیوارهای که بطرف خارج مسجد بناء شده نظر به عوامل جوی ریخته و از هم پاشیده که چندین مرتبه تا کنون بسوی آن آجر های قشنگ پوشیده شده است.

از جمله کسانی که به ترمیم دوباره تعمیر مسجد پرداخت امیر علی شیر نوایی وزیر سلطان حسین با یقرا می باشد که در پهلوی سایر خدمات عام المنفعه در ۹۰۴ هجری تصمیم گرفت که مسجد جامع را ترمیم کند و دو گنبدی را که در عقب دیوان بزرگ مسجد بوده ویران و دوباره به هر دو طرف آن دو پایه متین و محکم برپا کرده است. و همچنان ارتفاع دیوار احاطه مسجد را زیاد تر ساخت و روی دیوارها و کمان های آن کاشی کاری نمود.

حمله چنگیز ها در آثار اصیل این مسجد صدمه بزرگی زد که امیر شیر نوایی به تعمیر دو باره آن اقدام ورزید. و برای ساختن منبر از اطراف دور دست سنگ مر مر خواست و کار مسجد دو باره به صورت کلی در سال ۹۰۵ هجری تکمیل شد ولی اکنون باز هم بعضی از قسمت های آن در حال فرو ریختن است که تصمیم گرفته شده تا در آینده نزدیکی دو باره زیر ترمیم و مینا کاری قرار بگیرد.

دیگر از آثار دوره تیمور یان حوض چهار سوق شهر هرات میباشد که در نوع خود کم نظیر بوده از شهرکاری های آن دوره محسوب میشود. این حوض انبار «آب ذخیره» که بشکل و دیزاین خاصی طرح و بنا یافته در بازار خشک هرات واقع بوده ساحه آن بیشتر از نیم جریب زمین را احتوا کرده گنبد آن بشکل استوانه ای به تقسیمات متعدد مساویانه پوشیده می باشد.

پیمانه و مقداری این حوض بزرگ طبق روایات آنقدر است که نفوس شهر هرات را تا مدت زیادی از خشک آبی کفایت میکرد اکنون که این حوض بزرگ که از آب خالی میباشد و بنایش تا هنوز با شکوه و با برجاست کوشش میشود تا از گزند حوادث جوی محفوظ بماند.

جزیره ی خاطره

بخش سوم

فردای آن ، کنت والاس صبح وقت هر بلو ویتزا آمد وجوای من شد . وچینکه با من روپرو شد گفت (من آمده بودم از مریضم عیادت کنم و بعد در ضمن از خودت دیدن نمایم . ممکن است با هم گسردش کنیم؟)

بار دیگر چهره ی قوی و چشمان زنده اش توجه ام را کشاند . بدلم گفتم که حتما من نیز مورد توجه اش قرار گرفته ام . در حالیکه يك پایش

را بروی سنگی گذارده بودگفت : (فکر نمی کنی که حادثه شب گذشته را ویکتور بوجود آورده باشد زیرا او آدم عادی ونورمال نیست؟) (چرا پیشتر این گپ را نزدیده؟) (حقیقت اینست که بعضی وقایع ناگوار دراطراف مارخ مید هید)

ادامه داد : (تقریبا يك ماه پیش پیر زنی که ۵۰ سال عمر داشت هنگام برگشتن از مزرعه اش مورد تهاجم قرار گرفت ندانست که کی به او حمله کرده است . در تاریکی شخص ناشناسی از پشت درختی بر آمد و بسوی از پشت حمله کرد .)

(یعنی اینکه ...)

سروش را تکان داد . (نی ، من فکر نمی کنم که او می خواست پیر زن را مجروح بسازد ، ولی هجوم کننده خیلی تن ومند بود وهمین امر گفل زن رازخمی نمود . و گردنش را شکستند . نزدیک بود . بکشید شس)

فقط به او با شگفتی می دیدم . (بعد دو هفته پیش ، دختر دوازده ساله ای بهمان شیوه در حالیکه در آب رود خانه آب بازی میکرد مورد حمله قرار گرفت . از پشت به دختر حمله کرد ، دربین بازو های قوی اش او را فشرد واین فشار سه مهره قبرغه اش را شکستاند بعد از ترس فریاد های دختر او رازها کرد ، نزدیک بود غرقش کند)

یکبار جامکا زیبا وکو هستانی به نظرم تیره وتار آمد . پسر سیدم : «فکری کن ویکتور ر بوده با شد » چینی به ابرویش انداخت . (تقریبا من همه کسان جزیره را میسنا سم وبکس دیگر گمان بدندارم ولی کدام سندی که ثابت نماید ویکتور در حوادث دست داشته است ندارم . دختر کوچک مهاجمش را ندیده بود و حتی صدا هایش را نشنیده بود . وپیر زن نیز چنین میگوید . ولسی اعضای خانواده ام با من هم عقیده نیستند و می گویند که ویکتور بسی خطر است .)

نمی فهمیم چه بگویم وخاموش باقی ماندم . ادامه داد :

(نقطه نظری که مرا به اینسو کشاند تا باتو گپ بزنم اینست که او در گذشته ، طوریکه من می دانم ، تا به اندازه این خشن نبوده است . به خصوص در برابر مهمانان بلوویتزا . مهمانخانه می بلوویتزا جهان به خصوص خودش را داشته است .)

پرسیدم :

(چرا اعضای خانواده ات با تو نظر موافق ندارند؟)

(بیغله پالم ، چند وقت میشو د که شما به این جزیره بوده اید ؟) (فقط يك هفته یا چیز زیاد تر) (خوب ، با این حساب من فقط ۱۸ ماه است که دراین جزیره می باشم و حق ندارم بگویم که به همه چیز این جزیره آشنایی دارم . بخصوص در مورد این بخش که برای سالیان زیاد تحت اداره ی خانواده ی والاس بوده است .)

(تو هم جز از آن خانواده هستی) (اینان والاس آسترا لیایی را نمی پذیرند .)

شروع بقدم زدن در درون باغ نمود . از من پرسید که در کدام محل افتاده بودم ، به جستجوی محل پرداخت تا اگر بتواند هویت نفر مهاجم را بیاید . بعد مسیر نفر را که گریخته بود بدقت هرگل وغنچه آن را بررسی کرد . ولی چیزی حاصلش نشد .

در حالیکه مهمانخانه را ترك می گفت :

(آب بازی را دوست داری ؟) (بلی ، زیاد)

(پس بیا روز یکشنبه به آب بازی بکنار دریا برویم .)

بایر روی پرایش گفتم . که می توانم روز یکشنبه به آب بازی بروم و زمانیکه خدا حافظی گفت خوشحال و ذوق زده بودم . ولی بعد تر پهلوی دیگر این دیدار را اندیشیدم و اینکه چرا اینقدر متوجه آرام بودم است . آیا کدام خطری متوجه ام بود ؟ فکر کردم که در روز نمی تواند کدام خطری متوجه باشد لذا تصمیم گرفتم گردش کنم .

ولی این بار نه بطرف پائین دهکده بلکه بسوی قصر والاس وازجاده ای استفاده کردم که موتر رو بود . جاده يك میل نرسیده به قصر والاس از روی بلندی رود خانه عبور می کرد . لحظه ای روی پل ایستاده شدم و از آنجا (سنگلاخ قضاوت) بخوبی دیده میشد .

در قسمت پائین ساحه ی وسیع از درختان نار یال وجود داشت که تا چشم کار میکرد گسترده شده بودو بعد دید گانم به آب های لاجوردین بحیره ی گارابین خورد . از اینجا سنگلاخ قضاوت لشم وعموار بنظر می آمد . ودر زیر آن پر نگاه مخوفی قرار داشت . و زمانیکه بیادم آمد که چگونه پدر پیگگی حاضر به انداختن قوانی برده به آن پر نگاه شده بود ، موج سردی سراپایم دوید .

ارتفاع دره ترس آور بود و برای اینکه از شر افکار بد رهایی یابم پراه افتادم . هنوز پل خلاص نشده بود که موتر مرسدس بنز از گردش جاده دور خورد و راننده ، آن با دیدم برك گرفت .

(هلو) در اول چون سوی هایش خیلی کوتاه بود من فکر کردم مرد است ، اضافه کرد . (شما بیغله پالم هستید ، نیستند؟)

من با اشاره سر تأیید کردم .

(کنت در مورد شما حرف های زده بود ، من جی والاس هستم) او به کنت شباهت داشت پراهن خاکی با دامن سیاه پوشیده بود . اکنون دروازه موتر باز بود وسادگی لباس پوشیدنش را دیدم .

(سر نوشت چنین است . من به دهکده رفتم تا بامار لین کروزد داپ ، مادر ویکتور راجع به حادثه پرسان کم . خوب شد شما را دیدم . خود تان بهتر میتوانید تشریح کنید نمی توانید؟) بعد به چوکی اشاره نمود ، (بیاید باز در طول راه باشما بهتر می توان حرف زد .

باخود فکر کردم . گپ راجع به ویکتور چرا؟ اول کنت و حالا این چرا این مطلب آنقدر برایشان مهم است ولی لحظه ای بعد که موتر در جاده وسیع تری توقف نمود او به سوی های ذهنی ام مانند اینکه آن ها را شنیده باشد . جواب داد .

(اول باید بگویم که بمن چه ربطی دارد . دختر کوچکی مورد تهاجم قرار گرفت و این دختر در خانه ی ما کار می کرد . و من مجبور هستم که حمله کننده را نیز بیا بم .)

(اوه ، بلی ، کنت بمن گفته بود .) (دخترك فكر می کند او ویکتور بوده است .)

(آیا پولیس تحقیق نکرده است؟) (آنها از دخترك وپیرزن سوال های کردند . وحتی از ویکتور . ولسی نتیجه ای نداد .)

خاله کنت جسی ظا هرا تصمیم گرفت که دیگر به بحث ادامه ندهد . مرادو باره به مهمانخانه رساند . ولی پرایش گفتم که من باید قدم بز نم لذا دو باره مرا بسوی قصر برد . از موتر پیاده شدم و چون تمایلی به دیدن سنگلاخ قضاوت نداشتم دو باره قسم زنان بسوی مهمانخانه بر گشتم . واز اینکه نمی دانستم که مطلب جسی از طرح سوال ها چه بوده است . گنسی شدم . وقتیکه به مهمانخانه برگشتم میرمن دمفری روی برنده منتظر من ایستاد ه بود . (من)

چنددانه عکس دارم که از قصر والاس گرفته شده است ممکن دیدن آن ها برایت دلچسپ باشد.

تعداد زیاد عکسها وجود داشت که برخی تازه عکاسی شده بود و عهده از مدت ها پیش و به مرور زمان رنگ آن ها زود رده شده بود. با اشتیاق بعکس های که از خود قصر، باغ ها، خانواده ی والاس بانو کر هلی شان نمای به درون خانها با تزیین قدیمی که داشت دیدم. دمفری یکی از عکسها را که درون سالون را نشان میداد گرفت و ضمن نشان دادن گفت که (تزیین آن هیچ تغییری

نموده است منتها پیانوی که تو در این جامی بینی بعد از آمدن کنت والاس به اتاق خواب کر یستان نقل مکان نموده است. زیرا او به پیانو سخت علاقه دارد.

(کدام عکس از خود کریستینا داری؟)

(او، بلی) و بدنبال آن میرمن دمفری عکسی را بمن نشان داد. این عکس از صحنه بر داشته شده بود که گروهی رازوی چمن در حال نوشیدن جای نشان میداد. ولی عکس کمی خیره بود و به سختی چهره هاشناخته

میشد. ولی بعد از دقت دانستم زنی که روی چوکی نشسته و پشتی روی زانویش قرار دارد کریستینا میباشد و در پهلویش دخترش جیسی قرار داشت. دومرد در تصویر، پسرا ن جیسی بنام های داوید و جمس بودند وزن دیگر میرمن داوید بود که دافن نام دارد. میرمن دمفری اضافه کرد. (جمس بعد از گرفتن این عکس به استرالیا رفته است پدرش سر کنت از سنگلاخ قضاوت بپایین افتاد و مردو همین امر قلب جمس را شکستاند بعد داوید با دافن عروسی کرد. جمس مدت زیادی نماید يك سال بعد بایک دختر استرالیایی ازدواج کرد و دکتر کنت پسرا آنها میباشد اکنون تو می توانی بگویی که ایسن عکس چقدر عمر دارد.)

سعی کردم نقاط شباهت جمس و پسرش دوکتور کنت را بیابم ولی عکس آنقدر خیره بود که امکان نداشت. پرسیدم (اما جمس گا می به جامیکا آمده است؟)

(نی هرگز نیامده و يك از خانواده ی والاس چشمش به زن استرالیایی اش نیفتاده است. اگر راست بگویم من تعجب میکنم که دوکتور کنت چرا بر کشته است؟)

(چرا من فکر میکنم فقط برای دیدن قصر).

(چرا ماند؟)

(نمی توان به این سوال جواب داد ولی جامیکا به دکتر ضرورت داره)

(آیا کسی از این عکس تا حالا زنده است؟)

(بلی، داوید مزرعه را اداره می کند دافن خانه را. و پیغله جسی فقط به مردم محل رسیدگی می کند.)

(محل؟)

(جسی همیشه برای خدمت به مردم آماده است، برای برهنه ای لباس، به مریضی دوا تهیه می دارد او زن خوش قلب و مهربان است.)

(عروسی نکرده است؟)

(نی. باری پسری را از بسورت انتا نیویافت ولی سرکنت گفت که او از خانواده خوب نیست. و همین بس.)

عکس های خانواده والاس را به گوشه ای ماندم و من و دمفری بهم با شگفتی می دیدیم که الن جنسن مورخ با ما بیوست. در همین وقت يك قطعه عکس مانده بود و در آن چهره ی آشنا بنظر آمد. ما در ویکتور بود. در همین موقع میرمن دمفری اضافه کرد: (او زمانی در قصر بزرگ کار می کرد.)

پرسیدم:

(چرا آنجا را ترك نمود؟)

(خوب، طفلش تولد شد، و به همین سبب آنجا را ترك کرد. زیرا این طفل مراقبت زیاد کار داشت.)

(او عروسی نکرده بود؟)

(پیغله پالمر، در این جا در جامیکا پسیری مردم علاقه چندانی برای برپا کردن محافل عروسی ندارند.)

(اما طوریکه من می دانم و باعث تعجبم است این می باشد که نام او مارلین کرو سدل است و نم پسرش ویکتور کرو سدل. ولی به صورت اساسی باید يك بچه نام خانوادگی پدرش را بگیرد نه مادر و حتی اگر عروسی نکرده باشد؟ به یقین مارلین می داند که پدر ویکتور کیست.)

(او هرگز نام خانوادگی پدرش نگذارد.)

راستی؟ ولی مردم باید بدانند که از کی حامله دار شده است.)

(او در جوانی بسیار مقبول بود و با بایک تبسم مرد هارا بسویش می کشاند.)

(ولی رنگ ویکتور سپید تر است و حتی آدم فکر میکند سپید پوست است.)

این بدان معنی نیست که پدرش سپید پوست بوده است؟)

(عزیزم یگانه سپید پوستان که در آن زمان در جزیره زندگی می کردند مردان والاس بودند و پس.)

الن جنسن اضافه کرد:

(ولی بانهم، دختر های دهکده در آن وقت نیز به شهر می رفتند.)

میرمن دمفری نخواست جواب بدهد و به خاموشی دیدم که تصویر را بدرون قطعی گذاشت با خود فکر کردم اکنون آگاهی بهتری یافته ام. اکنون در یافته ام که رابطه ای بین افتادن سر کنت از سنگلاخ قضاوت و گریختن جمس، پدر کنت والاس به استرالیای وجود دارد. آنشب چند نامه نوشتم و دیر تر به خواب رفتم. قرص ماه به آهستگی از پشت کوه ها بلند شد و نور آن داخل اتاق را روشن نمود بفکر روز یکشنبه شدم که با دوکتور والاس وعده گذاشته بودم.

تا گهان با صدای شکستن شیشه ی کلکین بیدار شدم. چیزی و یا کسی شیشه ی کلکین را که در با لکونی اتاقم باز میشد شکستاده بود.

بیرون تاریک بود. ممکن ماه زیر بقیه در صفحه ۵۶





از: زهاب نوری

بلی - اینجا مرکز اتومات است

به سلسله گفتگو های اختصاصی ژوندون

نجیبه جوشن:

من هر روز ۲۰۰۰ بلی میگویم



نجیبه جوشن نزدیک دستگاه مخایره

وقتی دروازه اتاق را می گشایم
بیش از سی دختر وزن جوان را می
بینم که در یک اتاق بزرگ قطار
نشسته اند و گوشه های سپیدی بر
گوشه های شان است .
چهره های زیبا ، موی های کوتاه
و بلند و لباس های رنگا رنگ ...
همه حرف می زنند . نه بایکدیگر ،
بلکه با مردم ، با آن هایی که در
سراسر شهر کابل اند ، با آن هایی
که در ولایات دور و نزدیک اند و با
آن هایی که در دور ترین نقطه دنیا
هستند .

همه لب ها سخن می گوید ، در ،
بشتو ، انگلیسی وو
ولی آغاز جملات همه آن ها ، یک
کلمه است : (بلی) !
در دو طرف اتاق دستگاه های
تخنیکی بهلوی هم قرار دارد که از
هر یک سیم های زیادی به هر طرف
امتداد یافته و چراغ های کوچکی
است که هر لحظه رو ش خاموش می
شود .
اینجا مرکز سوچوردهای وزارت
مخابرات است و این زنان و دوشیزگان
جوان متصدیان مخایره های

- گفتم که بسی فامیل ها به این موضوع توجه نمی کنند و من هم هم مجبور بودم مطابق خواسته فامیلم رفتار کنم .
نجیبه جوشن سن ازدواج را برای یک دختر بین ۲۰ تا ۲۱ سال خوب می داند و میگوید :

بسی فامیل ها ، دختران شان را در سن ۱۴-۱۳ سالگی به شوهر می دهند ، که به عقیده من این سن بیشتر برای تحصیل مساعد است نه برای تشکیل خانواده و ازدواج از او در باره سهم گرفتن زنان در امور اجتماعی می پرسم . وی می گوید :

- اگر عقیده شخصی مرا بخواهید معلمی از شغل های مناسب در شرایط فعلی برای زنان جامعه است چه سهم گرفتن در تربیه اولاد های این خاک از کار های خوبی است که زنان می توانند انجام دهند . البته در همه امور کشور ، زنان نیز در پهلوی مردان مکلفیت وجدانی دارند . نجیبه که خود آرایش کرده ، در

این ها همه خاطره است و من دستش را می فشارم و از او خدا حافظی می کنم . هنوز از اتاق خارج نشده ام که باز صدایش را می شنوم که میگوید :
- بلی ؟ معلومات است !

بینیم که زن ها ، در محیط ما از حقوق و آزادی های خود ، محروم بودند ، بعد که نهضت نسوان با توجه های خاص رهبر ملی ما رویکار آمد ، حقوق زن ها تا حدی در جامعه افغانی تامین شد ، و با استقرار رژیم مردمی جمهورییت این بشارت موجود است که تساوی حقوق زن و مرد و تامین حقوق مشروع زنان ، از اهداف دولت مردمی ماست .

نجیبه می افزاید :
- به عقیده من باید زن در جامعه برعکس گذشته تاحدی از آزادی های معقول بر خوردار باشد ، در مسایل زندگی نظر بدهد ، همسر خوب برایش انتخاب کند در کارهای اجتماعی حصه بگیرد ... می پرسم :

از انتخاب همسر نام بردی ، تو که تازه عروسی کرده ای ، آیا خودت شریک زندگی خود را ..

سخنم راقطع میکند و میگوید :
- بلی ... من خودم همسر را انتخاب کردم ، ولی بسیار دخترانی هستند در محیط ما ، که بمیل خود نمی توانند ازدواج کنند بلکه باید بدخواه پدران و مادران شان ، به خانه شوهر بروند .

او عقیده دارد :

- اگر توافق روحی بین دختر و پسری موجود نباشد و آن ها ، جبرا با هم ازدواج کرده باشند ، زندگی آینده شان تاریک و پراز رنج و غصه خواهد بود ..

نجیبه که تا صنف دوازدهم در لیسه رابعه بلخی تحصیل کرده ، در باره عروسی های پر مصرف می گوید :

- من طرفدار مصارف زیاد در عروسی ها نیستم ، باید عروسی ساده و کم مصرف باشد ، تا به اقتصاد فامیلی دو جوان صدمه یی نرسد . اما افسوس که بعضی فامیل ها ، بعضی نه ، بلکه اکثر فامیل ها به این موضوع توجه نمی کنند ... می پرسم :

- عروسی خودت چطور بود ؟ خودش را به میز تکیه میدهد . بعد میگوید :

- پر مصرف !

میگویم :

- چرا ؟

میگوید :

ولایات ، بین المللی و بالاخره تیلیفون معلومات !

لحظه یی بعد ، در برابرم زن جوانی نشسته است ، که خودش را نجیبه جوشن معرفی میکند ، قدی کوتاه و گوشت آلود دارد ، چهره اش گندمی تیره است و انگشتر بزرگی در پهلوی حلقه طلاسی نامزدی ، در کلکش خود نمایی میکند

- چند سال داری ؟

- ۲۷ سال .

- چند سال است ، در اینجا کار میکنی ؟

- ۴ سال .

- چقدر (بلی) گفته باشی ؟

- هر روز در حدود ۲۰۰۰ بلی ،

هر ماه در حدود ۶۰۰۰۰ بلی . و هر سال

- عاشق شدی ؟

- نه .

- ازدواج کردی ؟

- بلی !

- باز گفتی (بلی)

- بلی .

راستی بسی اتفاق افتاده باشد ، که گوشک تیلیفون تان را برداشته باشید ، کلکان تان بر بالای نمرات ۱۵ لغزیده باشد و نمره یی را از تیلیفون (۱۵) پرسیده باشید

نجیبه جوشن ، زنی است که چهار سال است ، به این چنین پر سشی هایی شما پاسخ میدهد ، او هر روز از صبح تا عصر ، عقب دستگاه اتومات معلومات می نشیند و نمراتی را که شما می پرسید ، برای تان میگوید :
نباغلی محمد حسین فهمی مدیر سوچبورد های وزارت مخابرات می گوید :

- شصت و دو نفر زن و دختر جوان افغان ، در تیلیفون های معلومات (۱۵) مخابره ولایتی (صفر) و مخابره بین المللی ، از طرف شب و روزکار میکنند در هر تایم چهار نفر ازین ها ، در سوچبورد معلومات مو ظف اند و در یک لحظه شصت نفر از شهریان کابل می تواند ، نمره مطلوبه خود را از آن ها بگیرد .

پسوی نجیبه می نگرم ، می خندد از او می خواهم تا درباره موقف زنان درباره دختران و در باره خودش حرف بزند .

نجیبه که تازه چهار ماه ، از عروسی اش گذشته ، میگوید :

- اگر به گذشته ها بنگریم ، می



میرمن نجیبه جوشن به سوالات خبرنگار ژوندون پاسخ میدهد .

انتحار بخاطر خوشبختی

یک دختر و پسر جوان چار روز

مشغول راز و نیاز عاشقانه بودند

و سرانجام برای جاوید نگه داشتن

این عشق دست به خودکشی زدند



گونه كمك بعد از موقع بود . موتر كو چك فیات مادل پنچصد پسان يك جعبه گوگرد فشرده شده بود پولیسها بیکه برای كمك به محل حادثه حضور به هم رسانده بودند به مشکل میکوشیدند دروازه فشرده شده موتر را باز کنند. درسیست جلوی موتر دختر و پسر جوانی را یافتند که در آغوش هم چسبیده بودند هر دو مرده بودند. در اثر سقوط از صخره هامپره گردن شان شکسته بود .

ماریون که برای نگهداری پاکی عشق خود بزندگی خویش خاتمه داد .

دختر و پسری بوده اند که از فرار صخره ها خود را پایان پرتاب و به زندگی شان خاتمه داده باشند بلکه تنها در سال جاری هشت واقعه انتحار در منطقه مذکور اتفاق افتاده است . این اشخاص یا خود را از بالا بیابین پرتاب کرده اند یا اینکه با موتر از بالا خود را پایان انداخته اند . اما این جفت اخیر بنا بقول پای ژوار نخستین جفتی بودند که از فرط بدبختی و یاس نه بلکه از کمال خو شبختی دست به انتحار زده اند و این سعادت تنها چار روز عمر داشت .

عشق این دو نفر در يك رخصتی تابستانی جوانه گرفت پاتریك کیوت که پدرش صاحب يك شرکت تلفون بود روز های رخصتی خود را ترجیح داد در فابریکه پدرش مشغول گردد تا اندکی پول بیندوزد درینجا بود که

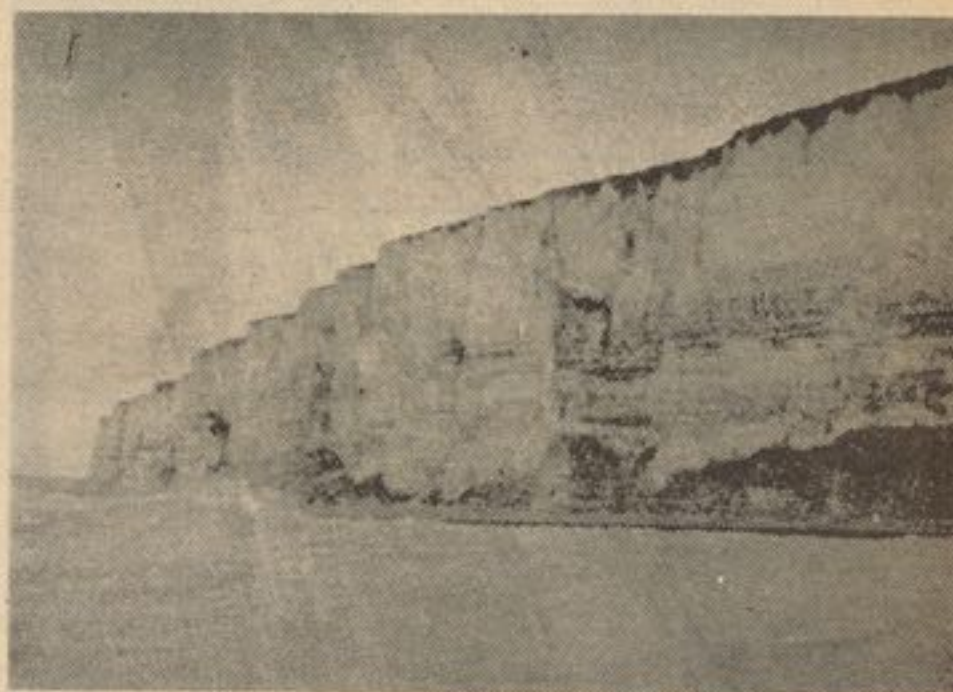
از کنار نعلش آنان پولیس نامه ای بدست آورد. آدرس مکتوب بعنوان کمیسار پولیس نوشته شده بود . در جوف پاکت در کاغذ کتابچه مکتب به خط خوشی نوشته شده بود . (آقای کمیسار! این حادثه نا بهنگام نیست و این انتحار از ناحیه نومییدی و یاس صورت نگرفته است . ما در دوران حیات از کمال سعادت و خوشبختی بر خورد از بودیم و لهذا روادار نبودیم که این خوشبختی و سعادت با آلود گیهای زندگی امروز کثیف گردد و بر چهره خو شبختی ماغبار بدبختی سایه بیفکنند . ما فکر کردیم که فقط مرگ میتواند کیفیت و شکل آنرا حفظ کند .

در اخیر نامه افزوده شده که عمل ما با موافقت یکدیگر صورت گرفته است .

از خلال اوراقی که در داخل موتر افتاده بود استنباط میشد که دختر پیشخدمت يك هتل و بیست و يك سال داشت و پسر محصل و عمرش نزده سال بود . گفته میشود که این دو تن نخستین

از بستر آب بصورت عمودی تا يك صد متر از تقاع گردن بر افراشته بود به دلچسبی تماشا میکردند . ساعت ده صبح بود . یکتن از کسانی که در کنار ساحل مشغول شناوری بود به خبرنگار شترن گفت دفعتا صدای اصطکاک بدنه يك موتر را با صخره ها شنیدیم . سپس موتر کوچکی چون تیر تفنگ از فراز صخره ها پایان افتاد. تماشا کنندگان بلافاصله پسوی محل حادثه شتافتند . چنین مینمود که هر

يك دختر و پسر جوان چارروز مشغول راز و نیاز عاشقانه بودند و سرانجام برای جاوید نگه داشتن این عشق دست به خودکشی زدند ساحل میسنل وال که از شهر كوچك ساحلی تره پورت واقع سواحل اتلانتیک فرانسه هیچوقت از سیاحین و جهانگردان مزدهم نبود. مدتها چند تن توریست در آب ایستاده بودند و به صخره کوهیکه



پرتگاه تریبوت که دو موجود جوان و پر آرزو را در کام خود فرو برد.



دو دل باخته وقتی از پرتگاه پائین افتاده اند و دیگر رمقی ندارند.

با دختر دو سال معمر تر از خودش بنام مار پروین بر خورد کرد. پدر دختر در شرکت پدرش وظیفه کتابت را به عهده داشت. نامبرده بعد از يك عشق نافر جام وظیفه اش را بحیث معلمه از دست داد و به ترتیب بحیث فروشکار و معاون سکرتریت کار میکرد در همان سر-خورد نخستین دل در عشق پاتریک داد. پاتریک که هنوز در صنوف متوسطه درس میخواند و بشکل منزوی بسر میبرد از مهربانی و غمخواری ماریون حظ فراوان برد. والدین پاتریک مردم محافظه کار متعصب به کیش کاتولیکی اوضاع و احوال پسر را مراقبت میکردند تا اینکه او را موظف ساختند شامانه ساعت هفت و نیم بخانه حاضر باشد.

مارو یونا در صدد افتاد از مخالفت پدر دوستش در فابریکه ممانعت و جلو گیری کند. لهذا از کار در فابریکه پدر دوستش استعفا داد و

بحیث يك پیشخدمت قهوه خانه کنار سرکی مشغول کار شد. اما در اینصورت این دو تن که سخت یکدیگر را دوست داشتند دیگر نمی توانستند زود زود بملاقات یکدیگر نایل گردند. ظهر ها وقتی که پاتریک از مکتب باز میگشت باماریون همکاری میکرد و شامها که می توانست مقداری آزادی داشته باشد فرصت دیدو بازدید بیشتری را با دوست خود نداشت زیرا ناگزیر بود تمام ساعت هفت و نیم در خانه باشد فقط آنچه میتوانستند و بدل کنند نگاههای مشتاقانه بود در کنار ساحل و آن هم در برابر چشمان کنجکاو رهگذران که هر دو رازنج میداد کمال آرزوی شان ازدواج بود ولی ماریون

شماره ۳۸

به یکتی از رفقای خود درددل کرده گفته بود که پدر پاتریک هرگز به امر ازدواج ماقن در نخواهد داد زیرا از نظر او بین من و پسرش تفاوت زیادی موجود است. وقتی پدر پاتریک به پسرش خبر داد که خانواده وی در نظر دارند تفریحات خود را دور از این محل سپری کنند برای پاتریک یا را مقاومت نبود. در اینجا بود که عشاق دلباخته نامه های دور و دراز را برای يك دیگر مینوشتند. از خلال نامه ها بر می آمد که هر دو سوگند یاد کرده بودند که برای عشق شان همیشه وفادار بمانند ولی در روز های که پاتریک با خانواده اش دور از معشوقه اش بسر می برد. عنان صبر و شکیبائی را از دست داد و بر موتر مادرش را که يك فیات آپرنک بود سوار شد و به خانه اش باز گشت. وقتی ماریون موتر دو ستنش را کنار قهوه خانه ایستاده دید بلا فاصله آزادانه کار در قهوه خانه معذرت خواست و بارو بستره خود را بست و در خانه متروک و از نظر افتاده دهکده اطای را برای اقامت شان تنظیم کردند. چار روز بعد از يك خانه دهقانی مقداری شیرو دو عدد تخم مرغ گرفتند و با شادمانی زیادی آنرا صرف کردند. زن دهقان بعدا به خبر نگار شترن

گفت که خنده کنان در حالیکه دست بدست هم داده بودند خانه وی را ترك دادند. این زن آخرین زنی بود که این دو موجود را زنده و با نشاط دیده بود. ساعت ده صبح فردای آن فیات آبی رنگ بسرعت پیمانی روی جاده نوساخت کنار ساحل پیش میرفت. گزارش پولیس حاکی است که موتر بسمان مرمی به استقامت پرتگاه واقع کنار ساحل حرکت میکرد. هر دو را بخاک سپردند و پدر پاتریک از این اتهام را که وی به عشق این دو انسان بنظر تحقیر و بی مبالائی نگریسته جدارد کرد و به این ترتیب به ماجرای عشقی دو انسان خاتمه داده شد.

دهدير کی لیونی

راز چرتو اوخیالوکی پختوره خوب وړی وه. سهارچې دخوبه راپاشیده نسبت و د نورو ورشو ته ځان، دنیا اونور ټول شیان بل راز وړنه ښکاریده دځان سره یې د تیری شپې خیالات اواند پېښې یوځل بیانگران کړې. په پای کې یې په قطعی توګه دافصله وکړه چې دکور څخه به تېښتې اودهغه لوی هدیری اېږدو. فیرونو کښې به دځان دپاره یو قبر انتخاب کوي، دورځې به په هغه قبر کښې اوسی او دشیې لهخوا به راوړی دشر اوخوا سیمو څخه به دیوی سوالګری په حیث یوه کوله ډوډی پیدا کړي او دوباره به خپل قبر ته ځي پدغه ترتیب سره په خپل دژوند ټا ریسې شپې او ورځې یوه بل پسې سباکوی څو چې دمرګ قاصد یې دمړینې پیغام راوړي.

وروسته تردې به پختوره هر مازیګر دزیارت په پلمه دکوره څخه راوتله هغه ټاکلې لویې هدیری ته به تلله او هلته به یې دځان دپاره په یوه کنډوله قبر پسې ګرځیده. په پای کې یې دلویې هدیری په یوه ګوښه ځای کې پوډیر ژوپ او کنډواله قبر پیدا کړی او هغه یې دځان دپاره وټاکي.

خومره چې په پختوري ورځې شپې تیریدی غفورمه ټی په زړه کښې دحاجې پیرو اودمور پلار په نسبت دکنی غوټه ټینګیده... ځمکه پرې سره وه او آسمان ورته لری... نه پوهیده چې څه وکړي او چیرته لاړه شي؟ پرته له دې چې ده هدیری ژوپ قبر ددی دهیلو تنابونه ورټینګ کړي. نوره چاره پرې حصره وه... حاجې پیرو خودکلی ډیر شتمن ؤ... په کور کښې نسی شې غسالی اوپه گردنې لوبښ موجود ؤ. خو پختوري ته داتول شیان دکور کې وښکاریدل پختوره نه پوهیده چې زړه قبر ته له ځان سره څه شي یو سې چه ددی شپې ورځې ورباندې تیری شي.

دحاجې پیرو په کور کښې یې سترګې پرول چه دځان دپاره... ادیری ته پوځه جېیز پوسی.

دحاجې پیرو په کور کښې یې سترګې په یوه زړه سپین بخون لښکې ولګیدې.

دالیمې دحاجې پیرو همزوی و ساواوس یې ټولګه دحاجې پیرو په شان خوند تللی ؤ اوځای ځای پکښې سوری هم پیدا شوی ؤ.

دغه راز پختوري دځان دپاره یو خاورین کنډول... واخیست او خپل نوی کور (قبر ته) وخوځیده... داوړی غرمه وه لمرهم دآسمان په تلندی ختلی ؤ... لاندې پښې سوشیدې او پاس تندی. په دغه سور ټپن لمر کښې دوګامه ټک هم څه آسانه کارنه ؤ - خو یواځسې پختوره وچه مجبوزیت یې ترادیری پورې پیاوړی.

په لاره کښې هېڅوک نه ؤ چه پختوره وویتنې... ځکه داوړی دګرمې اوتودوښې امله

ویشانو داوړیدلو اولیدلو په مقابل کښې یې ځان دلاسه نه ورکاوه کله چې به ډیر فشار پورغا یې دودځان سره به یې پټ ژول. خپل پلار، مور او حاجې پیرو ته به یې ښراوی کولې ډیر ځله به یې زړه وغوښت چې دپلار کړه ولاړه شي. ناڅاپه به یې دپلار او مور ظلم ورپه زړه شو ځکه نو دهغوی په مقابل کې به یې نفرت احساساوه اودپلار دکور څخه به یې صرف نظر وکړ. دغه راز مو څو عاتو وروړو دپختوري دژوند نابېلو راز وبریښوله پختوره اوس هغه پخواځې پیغله نه وه بلکه درنګ بنه یې زړه، شونهان یې وچکښ سترګې ننوتلې اوهره ورځ مخ پر ژوال وه.

یوه شپه پختوره په خپله کورته کې یوازی ناسه وه دخپل غمجن ژوند په باره کې دځان سره چرت اخستی وه. کله به یې ژول او کله به یې بیاددغه ډول ژوند څخه دخلاصون په نیت یوه لاره پلټل. یوه شپه به یې دافکر کاوه چې کاشکې ځان مړ کې اوددی ګرومجن ژوند څخه نجات ومومي. بیا به یې دځان سره دغې سر وښوړاوه او په ذهن کې به یې یوه بله لاره پیدا کوله ناڅاپه یې ذهن ته دافکر ورغی چې باید خامخا ددغه کورڅخه وتښتي.

لاکن بیا به یې فکرو کې چې نوموړې کار خودوړل ددود اودستور څخه مخالف دی او پدې کار کښې یې دځان اونورو ټولو خپلوانو بدنامی لیدل خو وروسته تر ډیر فکر او اندېښنو څخه یې ددځان سره فیصله کړه چې هرو مرو به دشیې لهخوا دحاجې پیرو دکور څخه تښتي او پوی خواته به مخه نیسي. لاکن هغه یوازنی

اومهم سوال چې دپختوري په مخکښې یرزت وو. هغه دځای پوښتنه وه یعنې هغې به دځان سره ویل چې زه نو باید چیرې ولاړ شم هر چیر ته چې ولاړ شم، خامخا یې حاجې پیرو او دهغه خپلوان او دوستان پیدا کوي، دا نو بیا بله بدنامی ده چې هم وتښتم او بیامې بیرته پیدا کي. زه به ټوپو او نور اوخیلوانو ته څه سترګې لرم، نو باید داسې ځای ته ولاړ شم چې بیامې دتل دپاره پته ورکشي. پدغه

ژوندی حقیقتونه پټ او په ځای یې غیر انساني اعمال ښکاره او ویاړنه په وکړې. دخوانمرګی پختوري او بودا حاجې پیرو دژوند دیالوک په همدې شکل جریان درلود. پختوري هرڅه ته دحقارت او بدبینی له پلوه خبر خبر کتل واده نه وو بلکه ددپختوري دغم اومړینې یوه ډبره زړه سوځونکې ډرامه وه. پدې ډرامه کې پختوري کونښس کاوه چې ځان دظالم اوخدای ناوړه حاجې پیرو دمنګلو څخه خلاص کړي نوځکه پدې برخه کې یې دراز راز اندېښنو څخه کار اخستی. لاکن حاجې پیرو بیا تلاښ درلود چې په څه چل سره معصومه پختوره په خپلو ظالمانه پنجو کې راولي او خپل زړې او هوسناکه ارزوګانې پرې تطبیق کاندې په هر حال دمحیط دغلط اتواوړه دود دستور له مخې پختوري و حاجې پیرو ته ځان تسلیم کړی او هغه یې د خپل مېړه په صفت و پېژاند. لاکن په زړه یې یو خدای خبر وو - څه یې کړي رای ښځه وه ځکه یې ښځې ته خوښتر اوسه پوری زمونږ په هیواد کې زیاتره خلک دیوه یې واکه کمزوری انسان په حیث عقیده لري. لاکن هغوی پدې نه پوهیږي چې ښځه هم دطبیعت په غېږ کې دیوه واقعی او یا ارزښته موجوده صفت منځته شوی ده اود بشری تسمن او انساني بقایه لاره کې یې ستر ستر خدمتونه سر ته رسول دي او پدې لاره کې یې زیاتې ستورې ګاللي دي. ځکه نو ښځې ته باید احترام وشي او دهغوی ټول حقوق وساتل شي.

په هر حال پختوري دنورو بنوسره یوځای دحاجې پیرو په کاله کې دغم اوویر ورځې او شپې یوه بل پسې سباکولې څه موده لانه وه تیره شوی چې دپختوري اونورو بنو ترمنځ متاسفات خراب شول. هغې مظلومې په لاسه یوې خوا دکور جوړې کاوه اوله بلې خوا په دخپلو بنو دناحقه خبرو او بې ځایه شخړو سره مخامخ وه خو ددی ټولو خبرو سره سره بیا هم پختوري صبر او حوصله ګوله او دډیر

دکور په دروازه کې وریاښو ددریوه درج سره دپختوري او حاجې پیرو تود هر کسلی وکړ او دوی یې دالینه مصحف وځای ته رهنمائي کړه ښکلی او محبوبه ناوې پرتختو دریده ژوپ او بودا حاجې پیرو یې و څنګ ته ودرید دښځمنو اونورو نژدی خپلوانو لهخوا نقل اوراز رازخوږی پرو پاشلې شوی او دهرې خوا څخه دمبارک دی شه مبارک دی شه او ازوله پورته شول چې حاجې پیرو یې هم په وړین تندی خوا بونه ویل وروسته له خوشیو څخه دخوانمرګی پختوري او حاجې پیرو دآئینه مصحف مراسم شروع شوه. پدې وخت کې د حاجې پیرو لهخوا نازینه او ښځینو خپلوانو په لوړ آواز خندل او خوشحالی یې کولې. لاکن یوه هم دافکر نه کاوه چې ددغې نامرادی پیغلې دژوند په سرونوشت کې خوته ظلم سوی دی او پدې ځای کې تر ګرمې اندازې پوری انساني کرامت او فردی حق تر پښو لاندې شوی دی اوخومره انساني معیار راګښته اودخندا وې پرېښي په واقعیت کښې نوموړې صحنې دژاپه او نوی احساس په منځ کښې یو ډیر ښکلی او زړه خوږونکی دیالوک تمثیلاوه.

نوی احساس ځان ته لوی او په زړه پوری فلسفه لټول خو چې دخپل ژوند ټولې غوښتې زاپړتیرې اوجېان ته دنوی او هیې نوی فکر تازه احساساتو او ښکلو مناسباتو له مخې وګوري او هلته دځوان هوس او ټیګمغه ژوند پوځ بنسټ کېږدي. لاکن بل پلونه بیا زړه احساس ځان ته زوړ جهان او زړې ارزوګانې لټولې. هرڅه ته یې دخپل خبرن او زړه دوربین له هنداری څخه په خبر خبر کتل او هرڅه یې خپل ځان ته غوښتل، انساني کرامت، فردی حق او انساني ټیګمغه هغه ته هېڅ کوم ارزښت نه درلود او نه یې چا په سر نوشت کې چرت واهه بلکه لویه آرزویې دا وه چې دمظلومو او معصومو انسانانو دژوندانه په پاګر او سپیڅلو هیلواو امینونو لوبې وکړي او



انسانان څه چه مارغان هم دولو سيورو کښي دمه شوي و .

بختوري له سره ترينجو پوري خپل خان په تور اوږده پکړي کښي تاوکړي ... په داسي حال کښي چه ليمخې يې په اوږه بارو او اتور چاپچوش او دځاوو کښول يې په بل لاس کښي نيولي و پښي ابله مخ په اډيره روانه وه .

داديري شنکي داوږي لمر داسي سري کړي وي چه دبختوري په نازکو پوښو باندې لکه دساجو په شان چوخيدی ... دغه رازدلاري اغزي او مرکونلې نې په تنکيو پښو کښي دتيرو ستونو په شان چوخيدل ... مگرداديري بلبلې داهرکړاو اوزجر دحاجي پيرودکودنې له کړاو ښه گاڼه .. او د خپل منزل په لوري په ډيره بېړه روانه وه .

خو ساعته وروسته بختوره هغه قبرته ورسیده ... چه دی لاخومياشتي دمنځه په نظر کښي نيولي و .

خدای پوهيږي چه داږو قبردکوم انسان آرامگاوه ... چه اوس پسي دبختوري غولنې ښکلي او تنکي نايي ژوندي ځانته راوبلله .

په قبر کي ديو انسان زړه هيوکسي معلوميدل - او هم پوهوچه اوږي غوښو کوپړي پکښي پرته وه ... چه وانسان ته يې دمرگ اوژوند خبري او فلسفي ورپه يادولي .

بختوري خپله اثارپه دژبه قبرپه مورگه کي کښودله او په خپله ژوندي قبرته کوژشوه کله چه پسي سترگي دقبر په هموکسو وغورزیدي زړه يې غوښت .. زړه يې وغوښت چه له قبره يې بيرون غوزار کړي ... مگر بياني فکرته ورغلل چه داهيوکسي درانده دی ... دانسان هيوکي دی ... بيايد خوندي وساتل شي ... داهم ورپه ياد شول چه:

داږو قبر ددی زړه هيوکو مال دی ! نو بختوري ... له قبرته دپاندي يوه تيره ډيره پيدا کړه .. دقبر دخواشيا په وهلو اوارنو لوڼي پيل وکړه ... په لړوشيپو کښي نسي دقبر دننه برخي اړتي کړي ... دقبرپه زړه کښي نې زړه هيوکوته تاخچه جوړه کړه ... او هلر کښي نې پکښي خوندي کړل ... بياني خپل زړو ليمخې ... پکښي خورکي ... خپل تور چاي جوش اوځاورين کښول نسي هم ... دقبر په برسر کښي کښود .

بختوري ډير مزل کړي و ... اوقير کښي نې هم ښايسته کار وکړ ... سترې شوه ... دی خوشي شپې دحاجي پيرو په ورانه درگاه کښي له غمه په وپښي تيري کسري وي ... ترڅکه اوس ورباندي خوب غلبه وکړه ...

بختوره دژبه ليمخې دپاسه په زړه قبر کښي ښانگه وانگه وغزیده او يوه شيبه نې دخوب په خوږي دنيا کښي خپلو غمونو ته ښاکړه ... توري څپي نې دپرغلم سيني دپاسه خوري شوي اولکه دمارانو په شان نې دهغي په سپينه سته خپل سرو نه کښودل بختوره

چه ویده شوه په خوب کښي يې يوسپين ډيري سري چه سپينه غمه پکړي يې په سر و ... او داسي يې په لاس کښي وه ... له دی سره په خوب کښي داسي مرکه شروع کړه ...

سپين ډيري: بچي! پام کوه چه ونه ويږي ... دلته هم ډير زلميان اوسپين ډيري پراته دي! بختوره: پلارجانه! نوره نه ويږيم خو ... له حاجي پيرونه ويږيم چه ...

سپين ډيري: (په تعجب) حاجي پيرو ؟ پيرو څوک دی ؟ بچي؟

بختوره: (چه ویده وه) هغه ... هغه زما خاوند دی ... (په ژغورنې) پلار جانه! زه نې هغه ته په زور ورکړي يم ...

سپين ډيري: (په خټگان) چا ورکړي نې لوري ؟

بختوره: خپل پلار مور ... رښتيا واييم په حاجي پيرونې خرڅه کړي يم .

سپين ډيري: يعنی حاجي پيرو ستاخوښه نه و ؟

بختوره: ايلاره! هغه يوزو سري دی ... زوري ښځي هم لري!

سپين ډيري: (په خټگان) بيجاره ... رښتياچه څيني پلرونه دگني دومره حريصان وي ... چه د خپلو لوڼو په ژوند کي هم خپله شخصي گڼه لټوي ...

بختوره: (په خوب کښي په ژبا) پلارجانه! زه هم خپل پلار دپيسو څخه قربان کړم .

سپين ډيري: پوهيږم ... خبر بچي ... جرت مخرايوه ... داځای ډير ښه ځای دی ... دلته هيڅوک دچاپه حق کښي ظلم نشي کولای اوله څوک بل څوک خرڅولي شي ...

بختوره: پوهيږم پلاره! ماته هم داځای ښه ښکاره شو ځکه ورته راغلېم ... پلاره چای درته جوړي کم ؟

سپين ډيري: (په زوره) ځاندي چای ؟ ... (په زوره) چای ؟ ... مونږ دخوراک خلک نه يو ... لودی زه لایم دخدای پامان ...

بختوره: (په خوب کښي په چيغو) پلاره ...! هغه ... تاته واييم (په چيغو) تاته ... واييم .

بختوره پخپلو چيغو له خوبه راويښه شوه ... سترگي يې وښلې او نيغه په ځای کښي گڼاسته ... وپوهیده چه خوب يې ليدلی و .

بختوره تنگي نايي وه ... سپيني څپي يې لاوس هم دواډه په تو کروژو سري دی .

ددې په حال باندې يواځي دهديري گناو پوښو څه چه دمرو ارواحو هم زړل ... او دڅينو انسانانو په مظار لمو باندې يې او ښکسي بولي .

بختوري ټولو ورځ په زړه قبر کښي تيره کړه ... سپاري يې هم څه نه و خو ډلسي

او دحاجي پيرو له کوره وړي راوتلي وه ... دجوړا اوږدي ورځي وي ولري توندي ته ټينگيدل انسانه کارنه و ... نوڅکه بختوري پخپل تور پکړي کښي بياځان تا وکړ او منځ په هغه کلي وخو زیده چه داديږي لويديځ اړخ ته دزرغون تير په شان پروت و .

دمازيگر وروستي مهال و ... لمر هم کرار کرار او په رازو نياز خپلي زړني وپانگي دغرو اوږوله سروبو څخه ټولولي په ټوله اډيره کښي ارامه آرامي وه يواځي بختوره وه چه دزبردست سپاهي په شان پکښي روانه وه او په خپلو درنو قدمونو يې دسکوت اوسکون ډډه سوري کاوه .

بختوره ماښام ماښام نااشنا کلي ته ورسیده - اوس نو وژوبه پري دومره غاږوه - وي و ... چه زړه يې په خوله کښي درنډه چلیده .

بختوره دڅه غوښتلو په نيت ديو بسل انسان دروازي ته ودریده ... ټول انسانان پوشان نه دی ... خومره چه د انسانانو په رنگ او قواري کښي توپير پروت دی هومره ددوی په نوي وي او کرکتر کښي هم توپير او فرق موجودی ... يو که ډير ظالم وي يالکه دحاجي پيرو په شان دحرص گوډي وي ... بل بيا ډير مهربان قانع انسان وي او تل غواږي چه خپلو هم نوعو ته مرسته او کو مک ورسوي .

کله چه بختوره پردی دروازي ته دخير غوښتلو په نيت ودریده دکور ځا و نه راووت .

راوتو سره سم يې سترگي په يوي خواني ښځي ولگيدې چه دزمانې ناخوالې پکښي له ورايه لوستل کيدی ... دسري زړه وخوړيد او بختوري ته يې وويل :

سري: خورکي ... څه غواږي ؟

بختوره: «په زړه لېجه» هيڅ ...

مازي يوه مړه ډوډي لخوا يې وړي يسم سري: (په زړه) خورکي: لکه چه پرديسه يې ؟

بختوره: که پرديسه نه وي دلته مې څه کول ؟ ...

سري: راشه ... کورکښي زموږ له نورو سره ډوډي وخوړه .

بختوره: مادخلکو له کورونه توبه ښکلی ... که ډوډي راوړي ... ښه ده کله څم !

سري: خبر صبرو که ... چه زه درته ډوډي راوړم .

دکورځاوند ... په بېړه خپل کور ته ورغی ... په دغه شپه يې جرگه حلال کړي و ... بختوري ته يې يوکاسه ډکه شوروا چه ووه ډوډي يې پکښي وړي کسري وي او جرگه يې پري دپاسه ايښي و راوړه .

بختوري غوښتل چه ډوډي دسري دروازي مخي ته وخوري ځکه لوبښه پردی و ... خو سري هغې ته وويل:

سري: خورکي! دا کاسه هم ستا په اختيار کښي ده ...

بختوره: (په حيراني) ياني؟

سري: ياني داچه ... ناته مې دروېښله ... اوس دی نوڅوښه چه خپله ډوډي هر چيرته خوري ... دادستر خان هم درواخله پسو سوکړي اودوه وچي ډوډي پکښي دی ... داچه بيا بل وخت وخوري .

بختوره: کوردي ودان ... رښتيا روکي کوم زړو لوڼي نه لري؟

سري: څه يې کوي ؟

بختوره: داويو دپاره لوڼي نلرم ...

سري: په سترگو ... ته ولاړه اوسه ... زه به لوڼي هم درته راوړم دکور ځاوند ډير منځي او زړه سواندي سري و ... ډير ژر يې بختوري ته دڅټو لوڼي راوړ .

بختوري ... دسترخوان تر جرگه لاندې کړ .

کاسه يې په يولا کښي ونيوله او منگي يې په بل لاس کښي ... له کلي ووتله ... او ديوې لويې ويالي تر لپاږي کښاسته ... او په ډوډي خو ډلو يې پيل وکړه ډيره وړي وه ... يو ډکه کاسه شوروا ډوډي يې ځای په ځای نوش جان کړه ... کاسه يې په ويالي کښي ووينځله ... او پخپل سرکي لکه دخول په شان چپه کړه ... منگي يې هم په اويو کښي غوږه کړه ... او بيا خپل کور «قبرته» وخوړيد .

اوس نوشيه ښه تياره وه دآسمان په منځ باندې هم دخو وريځو قادر پروت و ... نه سبو ډمي ښکاریده اونه ستوري چه دی ته لار وښيي ... ستر که په ستر که نه ښکاریده ... يواځي له لري به کلکه کله دسيو غا اوريدل کيده او دبختوري په غوږو ولگيده:

بختوره په خپل اټکل داديري په زړه کښي روانه وه هر زړو قبر به يې چه ليدی دی به يو ځل خپل سر ورته زوړند کړ ... او دخپل قبر گومان به يې پري کاوه ... ټوله اډيره يې لټ په لټ کړه ... تر خوهغه قبر يې پيدا کړو دخپلي تاوکي درانک دپاره پسي خپله غبره پرائيستې وه .

بختوره له ډک منگي اودسترخوان سره خپل قبرته کوژه شوه ... څرنگه چه ډيره سترې شوي وه دقبر ديوال ته يې خپل ولي اړم کړل او ډډه يې ووهله .

ستر و غزو ته يې راز راز چرتونه ورتلل ... کله به پخپل خيال کښي له خپل مور او پلار سره په شخړه شوه چه دڅه دپاره يې په حاجي پيرو غوندي مستبد انسان خرڅه کړه ؟ اوکله به يې بيا معصومو خيال اوکښي دحاجي پيرو اودهغه نورو دښخو ظلمونه ورگرځيدل نو ځکه به يې په سري گوني باندې ... داوښکو سيلاب ځانته لاري جوړولی .

پاتي په ۵۹ مخ کښي

حساب می آید هم اکنون هر پوند
گوشه ۳ دالر و هر گیلن پترول
۱۸۵ دالر قیمت دارد .

خوشبینی ها :

با وجود تصویر تیره و تاری اقتصادی
برخی از خبره گان در خود ایتالیه و
بایتخت های مهم اروپای غربی ابراز
خوش بینی می کنند با توجه سطح
بلند تورم پولی تولید ناخالص ملی
توقع میرود که در ظرف امسال تا
۵۰ درصد بالا برود . این یک رقم
پر افتخار نیست ، ولی در وسط یک
دنیا با کساد و اقتصادی متکی به
تورید نفت و بخصوص که با مشکلات
انگشتان مقایسه شود ، رقم
امید وار کننده بحساب می آید
تولید فولاد بهمان اندازه سابق
ادامه داشته و بخش محصولات
کیمیای عالی است . گیدو کارلی ،
رئیس بانک ایتالیه و اقتصاد دان
معروف می گوید : (ایتالیه قدرت
دست و پنجه نرم کردن با مشکلات
اقتصاد را از دست نداده است . با
وجود قرضه ۱۳۶۶ بلیون فرانک
بیلانس تادیات آنکشور در ماه
گذشته وضع خوب داشته است .
طبق بر آورد کمپنی مورگان گروستی
ترست صدور ایتالیه به کشور های
اوپک تا ۷۵ فیصد یا ۳۶۵ میلیون
دالر طی شش ماه امسال بلند رفته
است . ایتالیه و ایران در نظر دارند
بقیه در صفحه ۵۷



عده ازدوم بیخانمان که در جواز خط
های آهن گرد آمده اند

بحران های اقتصادی ایتالیا

از : نیوز ویک

ترجمه رهپو

دلایل موسیلمینی برای مآختن امپراتوری
در شمال افریقا همین بیکاری بود
امروز ۷۱۰۰۰ کارگران موزر در
تواین فقط سه روز کار میکنند در
کمر بند صنعتی اطراف بیلا واقع
شمال میلان ۵۰۰۰۰ کارگر نساجی
فقط روزانه یکی تادو ساعت کار می
یا بند . در نایل اعتصاب بخاطر
یافتن کار هر روز ادامه دارد .

مدت کوتاه

تضمین بد بختانه ، مانند خود
کارنا مطمئن است . سطح بیکاری در
این کشور به ۸۰۰ ر ۸۰۰ نفر می
رسد . این به غیر از کسانی هستند
که در حالت نیمه بیکاری بسر می
برند . و در این صورت می توان تعداد
بیکاران را به ۲ میلیون حساب کرد
که با این مصیبت ، بر گشت کار-
گران را از کشور های که آنها ،
کارگران مهمان را جواب داده اند ،
باید اضافه کرد .

در جای خانه های پوهنتون روم
و قتیکه یک شاگرد پایان تحصیل
خود را جشن می گیرد . رفقا یش
به آهستگی می گویند (یک نفر دیگر
بیکار شد) .

از مسئولیت دست بر آمده ایم . و
بحران های سیاسی چنان عادی
شده است که ایتالیایی ها بان
توجه ای ندارند ، به صورت مثال
در سال ۱۹۷۲ ، یک بحران سیاسی
به مدت ۱۲۰ روز دوام کرد و لسی
ایتالیایی ها با آن اهمیت ندادند تا
اینکه توسط انتخابات رفع شد .
ولی اکنون که فائزانی مامور
کابینه شده است علایم ضرورت
یک حکومت مقتدر که بتواند دست به
اقدامات جدی بزند ، دیده میشود .
سطح تورم پولی با ۲۴۶ فیصد
قیمت تمام زندگی راطی ماه سپتامبر
به ۳۳۳ فیصد بلند برد . و این
بزرگترین خیز در سال ۱۹۱۴ به

متحد در روم با آتشسوزی وارد گردید
وضع عمومی چنان معلوم می شد که
از دو دهه به اینطرف ، مردمان
صبر متشبث ایتالیه سعی کردند تا
از زندگی خود ، حتی در دوران سال
های معجزه های اقتصاد ی چیز ی
بکاهند .

شهر فلورا نس هم اکنون به هفتمین
ماه بدون یک حکومت مقتدر ، وارد
شده است و ۲۵ شهر دیگر در همین
وضع بحرانی قرار دارد کسر بیلانس
های مالی در برخی از شهرها ، آنقدر
بزرگ شده است که حتی حساب
آن از دست خود شاروالی های محل
رفته است . در تورین یکی از تیکه
داران نتوانست یک میلیون دالر ش
را که برای ساختمان یک مکتب
مصرف کرده بود ، از شاروالی
بگیرد پول صفائی که امسال در روم
جمع آوری شده است نمی تواند حتی
مصارف را تکافو کند چه رسد به از
بین بردن کسردر میلان
بخاطر بلند رفتن نرخ ها
مردم به فرو شکاه
بزرگ هجوم بردند و آن ها را غارت
کردند . بسیاری از ایتالیایی ها از
پرداختن کرایه بلند سرویس و مالیه
نو سرباز می زنند .

همچنان سعی میشود تا نصف پول
برق را که ۷۰ فیصد افزایش یافته
است بپردازند . با موجودیت برو-
کراسی اینگونه حرکات غیر قانونی
بسادگی اجرا میشود .

مردم در این کشوری که از مدت
هاست به مرض مزمن بیکاری مبتلاست
مصیبت دیگری میباید شد روی
همین دلیل بود که میلیون ها مهاجر
ایتالیایی به سوی کشور های
امریکا ، استرالیا و شمال اروپا برای
یافتن کار ، روی آوردند و یکی از

بسیار پیشتر ها ، قبل از اینکه
ایتالیه یک ملت واحد را بسازد ،
مردمان آنکشور در امواج بی نظمی و
انارشی بسر بردند و همین مردم
متمدن و با فرهنگ بودند که با
عقل جمعی ، خود را از گیردار بحران
ها ، بدون داشتن یک حکومت نجات
دادند . این رخداد ها بود که دانته
بزرگ را بان واداشت که سرزمین
خود را مسکن غم ، کشتی بدون
نا خدا در امواج تو فانی بخواند .

علایم اضطراب :

تقریباً پس از هفت سده از مرگ
دانته ، ایتالیه بار دیگر همشهر -
یانش را ، مانند بخش های دیگر
دنیا ، بسوی پرتگاه انارشی و بی
نظمی که در وجود انفجار های
پراکنده بمب ها و اعتصاب های
شدید تبلور یافته است ، می کشاند .
با وجود یکه این ملت که اصالت
های تاریخی برای نجات از سقوط
ما و انحطاط در طول زمانه های
گذشته داشته است ، اکنون علایم
زیاد شونده اضطراب پیام آور یک
کسیستکی عمومی در تار و پود بافت
اجتماعی ایتالیه ، میباشد ایتالیه با
شدت در جستجوی آن است تا یک
حکومتی را که بتواند خلاء حکومت
از بین رفته را پر نماید پیدا نماید
بدون اراده ، سفر اخیر هنری
کیسنجر در ایتالیا ناآرامی ها بوجود
آورد در حین که کیسنجر برای ایراد بیانیه
در کنفرانس مواد غذایی موسسه ملل

باتولد هنر عکاسی

شکل نوی از ابراز اندیشه

بمیان آمد

پیش گامان این هنر هرگز پیروزی
عظیم امر و زی عکاسی را پیش بین
نبودند

هنر عکاسی در مسیر رشدش به فراز
و نشیب های زیاد برخوردده است

خصوصی، مشاهدات و درك احساس
زیادتر نموده اند. «
عصر طلایی
گفته شار جوو سکی معنی آن را
ندارد که عکاسان بزرگ «عامه» که
در دوران طلایی فوتو ژورنالیسم
زمانیکه مجلات مصور لایف ولوک-
پرستخ شهرت قرار داشتند، چون
الفر د از ینشتاد، هانری کارتیر-
برسن و دبلیو ایوژن سمیت اکنون به
افسانه تبدیل شده و ضرورتی به
آنها احساس نمی شود، بلکه تغییری
را به صورت ساده در شیوه کار و
بازار دیده میتوانیم جرال د روز نکر-
انتز عکاس آزاد در مجله ما گنیوم
و عکاسی نخبه ای در مو سسه
عکاسی. که توسط کار تیر-برسن در
سال ۱۹۴۷ بنیان گذاری شده می
گوید:
«زیبا شناسی عکاسی، اکنون از
عکس های مستند به گزارش های
شخصی تغییر نموده است بدین
معنی که هنر از محیط بیرونی به
درونی راه باز کرده است.»
هم پای با این رشد، اکنون نسلی
از عکاسان که تحصیلات عالی و حتی
پوهنتونی دارند بمیان آمده است
و آنان اصرار دارند تا از عکس چیزی
بالا تر از خبر بسازند. اولین علایم
این دگرگونی در اوخر سال های پنجاه
در کار های عکاسا نی چون روبرت
فرانک، دیان اربوس و را لف گیبز-
شون بنظر رسید. آنان سعی کردند
تا کار های خود را در مجموعه های
شخصی یا کتاب های معین نمایش
های جداگانه بمعرض تماشا قرار
دهند نه در نشریات عمومی.
اکنون پیروان نوی در این راه چون
دانی لیون، جیموف ویتسگام،
دوان میچی، اامت گووین، سلی -



این عکس در سال ۱۹۰۰ توسط ایوژن رها تگیت بنام «آرتن نواز و خواننده خیابانی» برداشته شده است.



لس کریمز
ژوندون



دیان اربوس



جلی راتر

دیگری نخواهد بود. امروز - در
حالی که فقط تنها امریکاییان روازنه
شش بلیون قطعه عکس می گیرند و
چاپ میکند - همان پیش گویی صدق
میکند.
همچنان این ساخته به آن قدرت
تکنیکی دست یافته است که در
گذشته حتی به اندیشه ها نمی
گنجید.

کمره های معروف «فوری» کودک
با صدایی میتوانند از پول کوچکی
عکاسی، کند، کمره پولور ایداس-
اکس ۷۰ در همان محلی می تواند اندیشه
ها را ثبت کند، چاپ نماید و ظاهر
بسازد. و صنایع فلم سازی کالیفرنیا
در ماه گذشته تصمیم گرفته است.
تا کمره نوع تک ۱۲ را به بازار بیاورد
این کمره را شما می توانید با ۶۹۵
دالر بخرید بوسیله آن ۱۲ قطعه
عکاسی کنید و برای چاپ دو باره
به صندوق پستی بپندازید.

این کمره های دارای جنسیت و
تکنیک عالی در زمانی با بمیدان
گذشت که هنر عکاسی گام جدیدی
را برای ثبت تظاهرات احساس بر
می دارد، به گفته جان شار کووسکی
رئیس اداره عکاسی موزیم هنر های
معاصر نیویارک «برای بسپاری
عکاسان جوان نوع افکار عامه تغیر
می یابد بسیاری عکاسان اکنون
فشار شان را بر بخش آگاهی های

اولین تصویر و یا عکاسی که در
جهان بر داشته شده است یک عکس
خیره دانه دار و کمر نکی است که
بخش از یک باغ فرانسوی را در زیر
نور آفتاب نشان می دهد. این عکس
با همان کمرنگی اش در سال ۱۸۲۶
صفحه نوی را در تاریخ نو آوری
های بشر گشود.

در همان زمان یکی از
برادران نسیفور نیپسی، بنام کلاود
که میتوان او را پیش آهنگ این-
هنر دانست گفته بود که:

«این تصویر یکی از برتر ترین
و درخشا نترین کشف قرن می باشد»
اکنون، هنر عکاسی که گام به
دو مین سده زندگی اش می -
گذارد هنوز بسوی پیشرفت ها
راهی بوده و فرا سوی سرحد های
زمان تولدش می رود. این ثبتگر
«واقعیت ها» اکنون جز زندگی هر
فرد شده و نما های از روز تولد،
عروسی و مرگ او را نشان می -
دهد. از همه مهمتر اینکه عکاسی
در هر شکل آن از تصویر ساده سیاه
و سفید گرفته تا عکس های فوری
رنگی، همکار نزدیک هنر و ژورنالیسم
بوده بوسیله نسل کنونی عکاس،
هنرمند در قلمرو نوین تظاهرات
اندیشه ها و احساس ها شاهره اش
را می یابد. لاسز یلو زمانی پیش
بینی کرده بود که در آینده یک نفر
بدون کمره جزیک «بیسواد» چیز



در جمله فلم های مستند، مائوی برادی این عکس را از صحنه جنگ داخلی امریکا بنام « مرگ یل مبارز در سنگر پترزبورگ » در سال ۱۸۶۵ برداشته است .

جمع آوری در این روز ها سخت داغ شده است . در بهار گذشته از تولد کرن مبلغ ۳۵۰۰۰ دالر را برای يك قعظه پوریت ادگار الین پوکه در سال ۱۸۴۸ توسط يك عكاس گمنام عكاسی شده بود . برداخت . همچنان در ماه گذشته بازار فروش لندن مبلغ ۱۳۰۰۰۰ دالر را برای خرید يك البوم كه متعلق به ژولیا مار گارنت كامرون عكاس دوره وكتوريا ، تادیه نمود در برخی موارد عكس های نادر و شاز تا ۵۰۰ دالر قیمت دارد . بی- ویتکین كه نمایشگاه های هنر عكاسی را در نیویارك براه می اندازد گفته است كه . « در بسیاری موارد قیمت های این گونه عكس ها غیر قابل باور است » .

در آن زمان برداران نیپس به هیچ صورت فكر نمی كردند كه كشف شان طی دو دهه آینده اینقدر مفید و موثر ثابت شود . و قتیكه يك تصویر را پاول دولاروش نقاش دید با تاسف گفت : « از امروز به بعد ، هنر نقاشی مرد » . مطلبی را كه او افاده ميكرد به این معنی است كه نقاشی نمی تواند مانند عكاسی به صورت واقعی تصویر بیافریند .

گام های اولی

ولی عكاسی سریع و تازه در بهترین شكل آن به وجود كمره ۳۵ م . م يك عدسی كه بوسیله آن عكاسان شوقی و حرفه ای می توانند به هدف برسند . تبلور ها می یابد . این كمره بسادگی حمل شده و به راستی میتوان شی را فوكس كرد زیرا تصویر از درون عدسیه دیده شده و خودش با فاصله ستجش و نور ستجش عیار می شود و به عكاس امکان می دهد تا به اصطلاح كارتیز- بر سن « لحظه قاطع » را در یابد .

این افزار اکنون توسط فو تو ژور نالیست های حرفه ای بكاررفته و لحظات حساس تاریخ معاصر را ثبت نموده است . چنانچه بوریس یارو در حادثه سوء قصد را برت كندی ، ونیک (عكاس معروف در حوادث ویتنام) فرار اطفال ویتنامی را از انفجار های بمب نا پالم ، از آن كار گیریند اکنون گروه های از عكاسان با این وسایل در خدمت روز نامه ها ، جراید مجله ها ، تلویزیون ها برای ثبت حوادث داغ و چشم گیر مشغول فعالیت اند . مردی

بقیه در صفحه ۵۸

صفحه ۲۵

جدی داتزوجك ویلیپات گام زن اند . و «بازار» نو برای این هنر مندان در اول وحله كتاب ها و جمع آوران تصاویر می باشند .

تعداد «كتاب های هنری» كه فقط برای هنر عكاسی وقف گردیده است با شگفتی طی سال های اخیر زیاده شده اند . در پهلوی آن كورس های به سویه پوهنتون و شعبه های عكاسی در پوهنخی های هنر زیبا بیمان آمده و موزیم ها به صورت فعالانه این عكس ها را می خرنند و به نمایش می گذارند .

در همین روز ها اولین موزیم در نیویارك كه وقف عكاسی شده است گشایش یافت . همچنان موزیم هنرهای زیبایك نمایشگاه عظیم مخصوص «عكاسی در امریکا» براه انداخت . همچنان بازار عكس های قا بیل



این عكس بنام « ماه نیم مرده » در سال ۱۹۶۰ از پارك ملی كاليفرنيا توسط آدامس برداشته شده است



الفرد اشتا یككتر



روبرت فرانك



فریمز
ندون

علیشیر نوایی

اثر: م. ت. آی بیگ
ترجمه: ع. ح. ایلدرم

تا اینجا داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهرات چون حادثه مهمی انعکاس میکند اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند .
چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و در صدد تسخیر خراسان برمی آید و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد موفق میشود در اترخانات برخی از بیکها و سرکردگان هرات را اشغال نماید و براریکه قدرت تکیه زند .
حسین بایقرا پس از مدتی آوردگی در بادغیس و مینه سر انجام شامگاهی مغفانه به هرات هجوم میبرد و بیادری نوایی قدرت از کف رفته را دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار بقتل میرسد .
بعد از این پیروزی مجدالدین به باغ زاغان می آید و در دعوت مجلل شبانه حسین بایقرا اشتراک میوزد .

مجدالدین به قصر نزدیک شد . چون اطلاع یافت سلطان و بزرگان سرای در آنجا حضور ندارند ، در خیابان به گشت و گذار پرداخت و آرام بسوی تپه بلند روان شد . عقب تپه در میدان وسیع و هموار با ۴۰۵۰ تن نو جوان مرکب از بیک زادگان و فرزندان معروفتر یمن خانواده های هرات که جامه های یمن بغایت زیبا برتن داشتند بدیع الزمان و لیعهد هرات ، وارث تاج و تخت حسین بایقرا نخستین پسرش از اولین همسر او بیکه سلطان بیگم معروف تیر اندازی بود و به شکل

نیمه جدی و نیمه بازی در قشون جنگی مشق و تمرین بعمل آورد . بدیع الزمان پسری نازک اندام ، زیبا خوش ریخت ۱۲-۱۳ ساله بود . تابش گلهای دزین و سیمین چین حریر و تالو دانه های گرانبهای کمر بند مرصع و غلاف خنجرش ، چشمها را خیره میساخت . بر نوک دستار سفید ابریشمین او ، جیفه ای بایند طلایی خود تکان میخورد . گویا هری بزرگ که ماهرانه بر دستار نصب شده بود . بر فراز جبین او و میدرخشید . موزه ای موزون و نفیس بپا داشت ... بدیع الزمان غالباً در مجالس رسمی با پدر خود ملاقات میکرد و برای خود خزانه ، بیکها ، جوانان شعرا و مصاحبان خاصی داشت . به شعر و موسیقی علاقمند بود و خود نیز گاهی قطعه شعری میسرود . دعوتهای مجلل بر پا می نمود و از طعم و ذوق باده ، درکی لطیف و سطحی داشت . او با وجود خرد سالی ، مجالس خسروانه را خیلی ماهرانه ترتیب میداد ، و در جریان حیات عاری از تشویش ، در دریای بی پایان عیش و نوش ، بزرگترین روز زندگی خود ، روزی را بخیال می آورد که مطابق آیین اسلاف خویش برنمد سپید بنشینند و تاج خسروی بر سر نهد .

مجدالدین ، ذوق زده ، بالیان پراز تبسم ، سر گرمی آنها را تماشا کرد بزرگان سر بیانی را که در پیرامون شهزاده دور میخوردند ، بخاطر آورد و بعد از آنکه درباره لزوم تحکیم روابط با عموم شهزادگان اندیشید از تپه فرود آمد ... از دیدن حسین بایقرا که در فاصله دور با مصاحبان مقربان همیشگی خویش و با برخی از بیکها ، در میان گلزار مشغول گشت و گذار بود ، دستخوش هیجان شد و رنگش اندکی بسپیدی گرائید . سرعت گام بر داشته دوان دوان جلو رفت و از فاصله ۱۵-۲۰ قدم ، قد خویش را خم نموده با کمال اخلاص تعظیم کرد و باز هم تعظیم کنان جلو رفت و چنین وانمود ساخت که گویا سلام میرزای کیچیک را متوجه شده است .

حسین بایقرا که در اوج کیف و حال بود ، خنده کنان اظهار التفات کرد : همراه ما باشید ! مجدالدین با اینکه نگاه استهزا آمیز دیگران را احساس میکرد ، تا سرحد زمین بوسی خم شده اظهار بندگی نمود . دماغ حسین بایقرا چاق بود ، آزاد و بی پروا راه میرفت . چشمان خود را که از تاثیر باده میدرخشید بهر سو دوخته ، طبق معمول آزرده گی خود را از کدام چیز بی ارزش اظهار نمیکرد . سلطان از بین خیابان که حلقه های طلایی خورشید بر فراز

آن آرام میرقصید عبور نموده به سوی (کبوتر خانه) دور خورد . در این لحظه هر یک از حاضرین تلاش میکردند تا سخن بیابند که مورد قبول خاطر سلطان واقع گردد . مجدالدین که بی استعدادی خود را در یافتن مطالب بکرو اظهار سخنان لطیف دلنشین بخوبی پی میبرد ، کوشید تا موید گفتار دیگران باشد ، و با تمام حرکات خود صداقت و صمیمیتش را نسبت به سلطان افاده نماید .

از اطاق متصل (کبوتر خانه) پیر مرد لاغر اندام سبز گونه ای که بر چشمان خود سرمه کشیده بود . بیرون آمده تعظیم کرد . حسین بایقرا بر کنج صفا ای زیر درختان میوه دار روی فرش کوچک حریر نشست . پیر مرد کاسه بزرگی مملو از ارژن آورده در میدان وسیع پاک پاش داد . .. با باز شدن سه دریچه کوچک کبوتر خانه ، صد ها عدد کبوتر ، بال و پر زنان خود را بالای دانه افکندند . در حالیکه کبوتران رنگا رنگ ، سفید ، کبود ، ابلق و غیره ، عجولانه و حریصانه دانه می چیدند ، حسین بایقرا پسان کودکان میشگفت . بسیاری از کبوتران به پای خود حلقه های سیمین داشتند .

حسین بایقرا بدون آنکه بسخنان تملق آمیز گوش دهد ، تنها خود در باره کبوتران خویش سخن میگفت گاهی معلومات را که کبوتر بساز

کهنسال درباره خصلت های عجیب پرندگان میداد .

میشنید . پیرمرد از آشنا یانش بود . بایقرا در آوان کودکی برای خریدن کبوتر بخانه او میرفت ... بعد از آنکه دانه ها از روی زمین چیده شدند پیرمرد خاده درازی را آهسته در هوا تکان داد ، و با صدای غیر عادی نوعی بانگ بر آورد . گروه پرندگان پرواز کنان در هوا اوج گرفتند . حسین بایقرا بسی اختیار از جابر خاست و چند کبوتری را که روی زمین در جستجوی دانه بودند ، با کف زدن پرواز داد . از عقب دو دست بعضاً نگرسته سینه عریض خود را هر طرف دور داد . از تماشای رقص جالب کبوتران که در فضای صاف و گرم هرات پیچ و تاب میخوردند و مستانه پرواز میکردند لحظه ای هم چشم برنداشت به پیرمرد سبز گونه لاغر اندام که که پیوسته خود را به روش نیمه جدی نیمه هزل آمیز بالقاب افتخاری «دار-وغه کبوتر خانه همایون» یاد میکرد نزدیک شده توضیحا تشش را بدقت شنید و همچنان چشم بسوی آسمان ، لبان خود را حرکت داد : «ا-ن مرغها با پرواز خود قلب آدمی را نیز به پرواز درمی آورند !»

درست در همین موقع یکی از حاضران با صدای بلند بیستی از (منطق الطیر) فرید الدین عطار در باره کبوتران خواند بیت خیلی مورد علاقه حسین بایقرا قرار گرفت و با تکان دادن سر آنرا دو سه بار تکرار کرد .

هنگامیکه پرندگان ر قاص ، از آسمان بر گشته ، بر اطراف مسکن خود فرود می آمدند . سلطان که گردن (شخ شده) خود را آرام آرام میمالید ، آنجا را ترک گفت : ندیما ، آمادگی اسباب ضیافت را باطلاع رسانیدند . مجلس دعوت مانند روز های دیگر در بنای بزرگ خوش هوا و پر از نقش و نگار ، باغ

ملایی طعام جداگانه آورد ساقیان سالارهای زرین و یاقوتی رنگ را بر پشوسپای حسین نهاده، تعظیم کنان بهمی کشیدن پر داخند.

نخست حسین بایقرا قدسی زرین بدست گرفته به اهل مجلس اشاره کرد.

همگان پیمانه های خود را تا آخرین قطره به افتخار وی سر کشیدند.

با اینکه حسین بایقرا در جریان اموردولتی

مقررات (توزوک) تیموری را چندان زیاد بخاطر نمی آورد درینگونه مجالس بر عایت عنعنه های که از سلف بزرگش بجا مانده بود خود راجداً مکلف میدانست اما گذشت زمان پس

زآغان برپا شد. حسین بایقرا در صدر مجلس بر قطاردو شکهای زرین چهار زانو نشست در اطراف او نو جوانان زیبای همسال که همه یکسان جامه در بر نموده بودند به شکل نیم دایره قرار گرفتند اینها برای تمثیل شکوه خسروا نه و رونق مجلس خدمت میکردند. در سمت های چپ و راست سلطان ذوات بزرگ منسوب بخاندان برخی شهبزادگان که از گوشه و کنار هزیمت اختیار کرده و باین درگاه پناهنده شده بودند سپس بیک ها صا حبان مناصب عالی، مصاحبان و امثال اینها، هر یک محل متناسب با رتبه و موقعیت خویش اشغال نمودند. در صفوف دعوت شدگان، علما، شعرا، نوازندگان و سرایندگان معروف هرات نیز به وفرت دیده میشدند.

از آنجا که تقریباً همه اشتراک کنندگان مجلس بارها بدینگونه محافل اشتراک نموده و بار سوم تشریفات خاص کاملاً آشنایی داشتند.

مجلس با ابهت و تشریفات معمول آغاز یافت و به تدریج رو به گرم شدن نهاد. نخست از همه حسین بایقرا چا جمه ای را که بتازگی سروده بود به اهل مجلس تقدیم داشت. شعر توسط یکی از صاحبان مناصب خواجه عبدالله مرواری که در خواندن شعر و درک آن استعدادی عالی داشت، قرائت شد طبعاً غزل از طرف عموم حاضرین، لطیف و بدیع ارزیابی گردید. حتی شعرای تنگ نظر... نیز آنرا بدرجه اثرهای بدیع نادر بلند بردند.

برخی از پادزانی که به شعر و ادب آشنایی نداشتند مصرعهای از غزل را تکرار نموده، باهم به مذاکره پرداختند حسین بایقرا از تمام شاعران درخواست نمود تا این غزل را بدقت از نظر گزیده برای آن جواب بنویسد. بعد از آن لطیفه گویی آغاز یافت. صدای قهقهه پیهم در فضای محل طنین انداز گردید. مخصوصاً حرکات خنده آور و سخنان هزل آمیز مولانا عبدالواسع حاجی و لطیفه پس داز مشهور همگان را (زوده بر) ساخت. پس از عبدالواسع سایر کمیدین ها جرات نکردند مطالب تازه ای بمیدان بکشند تاوانچیان (کسانیکه عهده دار گسترده خوان و مامور انجام وظایف شایسته اند) با حرکت سریع روی انگشتان پا خواباره گسترده اند. اغذیه گوناگون از قبیل کباب، قاز، گوشت گوسفند، مutton و دیگر انواع خوراکی ها سر بسر و فراوان چیده شد. تاوانچی مخصوص برای حسین بایقرا در طرف

وجود پابندی شدید باین سبب باستانی، تغییراتی در آن وارد آورده بود در مجالسی که تیمور لنگه در سرای خود برپا مینمود،

سادگی صحرایی عاری از تکلیف باشکوه و دبدبه خسروانه می آید در آن روز گار

طباخان گوشت اسبهای جوان فربه را که همانطور زنده بریان میشدند روی سفره ها بالای هم

اتبار میکردند سپس تاوانچیان که دستکش

های چرمی دراز پوشیده بودند به مهارت و

چابکدستی در پیشروی حاضران گوشت اسبها را قطعه قطعه نموده نزد مهمانان میگذاشتند.

هر یک از آنان ناگزیر بودند تا قهرمتی از حبه

خود را بخورد ببرند گشمکش بر سر پارچه های استخوان و جویدن آن نیز از جمله عادات محسوب

میشد. علاوه بر اینها باده نوشی در هر محفل معمول نبود محفل باده نوشی نسبتاً خاص و

اهل آن محدود میبود اما همینکه باده نوشی آغاز یافت، درست مثل اینکه در فصل بهار

در پیلاق قمیز (شیراسپ) بنوشند، بهمی گساری

پرداختند. پادزان تنومند درشت اندام مقرر و

وقیر آکین که غالباً لباسهای مغلی در بر

مینمودند، باده نوشی را وسیله آزمایش مردانگی

مقاومت و پایداری میشمردند اگر یک قطره می

بقیه در صفحه ۶۰



ولادیمیر گلیبوف چه دغه خبر یی
راوړی وو لازمی مواد یی واخیستل
اوییر ته دخپلی ډلی خوا ته روان
شو. خو ورځی وروسته له همدی ډلی
څخه یوبل استازی راغی چه په خیره کی
یی دبری نښی لیدل کیدی. دغه
دخبرو څخه څرگنده شوه چه
دنوموړی ډله له ۱۵۰ مترو څخه
زیات په کشف شوی غار کی کښته
شوی وه او هلته یی یونوی طبیعی
تونل کشف کړی وو. نو موړی ډلی
له دی امله چه په کافی اندازه رسی
اوړینی نه وی ورسره پاتی شوی ،
دزیات پر مختګ وس نه درلود.

هغوی حتی په دی نه وو بریا لسی
شوی چه ددغه ځاه ژور والی ځا نته
معلوم کړی او کله چه یی د بـری
پکښی غور څولی وی کو م آواز یی
نه وو اورید لی.

طبعاً ددغه خبر تر رسیدو وروسته
زموږ کمپ دنو مو پی غار څنگــ
ته ولیږ دول شو او ټو لو تحقیقاتی
ډلو ددغه نوی ځای دزیاتی څیړ نی
دپاره لاسونه سره یو کړل .

پدی تو که د ما سکو د پو هنتون
دتر مخکی لاندی خیر نو یوی دلی په
شوروی اتحاد کی تر ټو لو زور
غا ر کشف کی ، چه
مون د سنیز نایا (دوا وری غار) نوم

وړانگو او تازه هوا سیمه ده ، ډیر
نژدی پراته وو. دغه سیمه ډیر په
زړه پوری سوا حل او خورابنه
نباتات لری چه سپری کو لای شی د
جبل زړه په خو ښه لامبو او تفریح
یکښی وکړی . خو په داسی حال کی
چه نورو دسا حل په غاړه له دغو
سیلونو څخه خوند اخیست ، موږ په
وچه کی پداسی حال کی چه ددرنو
پلنډو او تودی هوا له امله خو لی
راباندی بهیدلی د غرو په لور و
برخو کی مو لارو هله . موږ فیصله
وکړه چه د (۲۰۰۰) مترو په لوړوالی
په یوه ډیر ښه سطحه باندی خیمی
وووهو . څرنگه چه ز موږ پلټنه پدغه
سیمه کی لو مړنی سپیلیو لو ژ یکی
پلټنه وه نو یوڅه هیجانی وو او کله
چه خورا ضروری کارونه تر سره
شول سمد لاسه مو دیوی یادوو .
ورڅو دپاره شاو خوا سا حی ته د
کشفیا تود پار ه تحقیقا تی
ډلی وا ستولی په لو مړی
سرکی تشو یقوونکی نتیجی لاس ته
راغلی او ځای په ځای غارونه او پانډونه
پیدا شول .

خو وروسته دور خو په تیریدو سره زموږ وخت خلا صیدو ته نژدی شو او زموږ دا هیله چه د سپیلیو لوژی د خپې ونکو دخو بونو او آرزو گانو سره سم په یوه ستر کشف باندی برالی شو ورځ په ورځ - کمزوری کیده . هغه غارونه چه موږ دغره په بیلو بیلو برخوکی پیدا کړل زموږ د معیارونو په نسبت د یو کوچنی او تر ۵۰ مترو زیات ژورنه وو . وروسته بیا په پرله پسې ډول دبرالیتو بونو راته مخه شوه لومړی موږ یو داسی غار کشف کړ چه ۱۵۰ متره ژور وو اودهغه ترکتنی د مخه یونوی خبر راورسید چه ز موږ یوی کشفیاتی ډلی یو ژور څا پیدا کړی وو خو څرنگه چه تر ۷۰ مترو زیات کشته نشول تلای دنوو -

چنگلو نو غو بڻتنه یی کسری
۰۵۰



دکشف شوی لوی غار یوه منظره

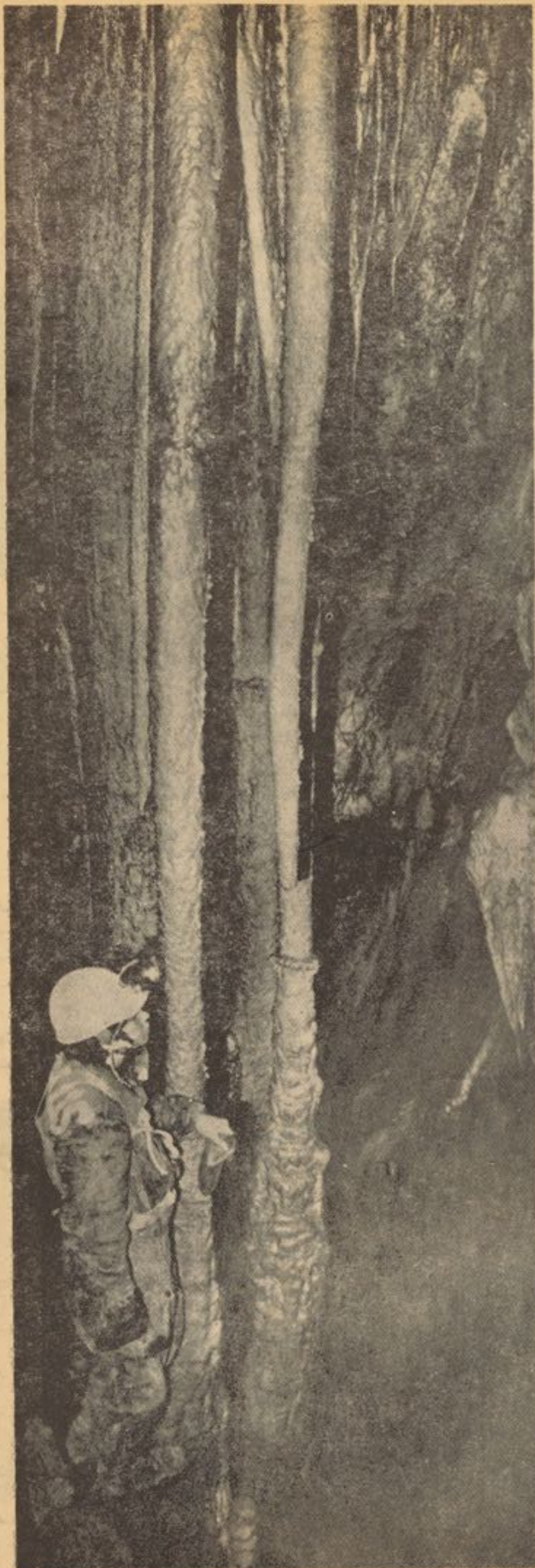
دعنايت الله محرابي ژباړه

تر محکی لاندی
د عجا یبو نری

دیوی تحقیقاتی دلی دپہ زرہ پوری
کشفیات و رپورت

دسپیلیو لو جستانو ، یادعواموپه
په ژبه د مخکی د غارونو د خپړنکو نړی
له راز راز عجا یبو څخه ډکه ده موږ
هر کال تر مخکی لاندی د پتورازونو
او عجا ییاتو درابر سیره کولود پاره
په سفر وزو . زموږ د ورو سټیو

خپړنو خای د (گو داو تا) ښار ته
نژدی د (بزيسکی) د غرو سلسله وه چه
پخوا دسپیلیو لو ژي له نظره یو څه
کار پکښی شوی وو .
موږ د قفقاز په سیمه کی د توری
بحیری له ساحل سره چه د لمر د ژرینو



تودوخی له کبله د خیمې دیوا لونه
میڅکله وچ نه وی او کالی اودخوب
بستری لندی وی او او به ځینسی
خاخی، خیمې له وسا یلو، تجهیزاتو
او بهریو څخه ډکې وی درنايو ازیښی
منبع یوه تنه شمه او له خار جسی
نړی سره دارتیا ط یواز ینی و سیله
دتلیفو ن یو نړی مزی دی.

خو د هغو کسانو د پاره چه په
داسی شرایطو کی ژوند کسوی
نوموړی خیمې دکور بهشان د یو ی
پناهگاه حیثیت لری چه هلته کولای
شی سگرت و څکوی او ځان توداو
هوساکړی. دلته پداسی حال کی چه
کار کوونکی پخپلو لنډو بسترو کی
ننوزی دتلیفو ن په وسیله له خپلو
هغو ملگرو سره چه د مخکی پر مخ
په یوه رو ښانه فضا کی دلمروپانگو
ته پراته دی خبری کولای شی چه البته
دهغوی دبرخی ښی سبب گرزی.

د(سنیژ نایا) تر مخکی لاندی
غار د ماسکو دپو هنتون د سپیلیو
لوژی دڅانگی داو واکتشافی د لو
لخوا پلټل شوی دی چه دهغو له
جملی څخه وروستی ډله د سپر کال
دمی به میاشت کی ماسکو ته ستنه
شوه سره له دی هم هغوی ددغه
ستر تحت الارضی سور ی به بابد
یوی پوره څیړنی له بشپړ و آو
څخه دیرلیری دی په اوسنی وخت
کی ددغه ځای زیا ته څیړنه له دی
امله چه د (۷۷۰) مترو په ژور والی
کی نو موړی څاه له یوی تر مخکی
لاندی ویالی سره تصادم کړی دی.
ناممکنه شوی ده داچه آیا د(سنیژ
نایا) له غار څخه پر ته داوبو دغه
ترمخکی لاندی جریان ته کومه بله
لار شته، ددی جریان اوبه په کوم
ځای کی د مخکی سطحی ته راو زی
اوداچه آیا داوبو له جریان څخه
تیریدل او دڅاه پای ته رسیدل امکان
لری او که نه ټول هغه سوالو نه دی
چه تر اوسه پوری بی ځوابه یا تی
دی.

ورباندی کتبیښود. ز موږ دڅیړنی
دپاره ترټولو وی خنډ هغه (۱۶۲)
متری څاوو چه مونږ باید دیوه څړوبی
دخورا سپو اوپود څخید لو سره
سره پکښی کښتیه شو ی
وای. ددی څاپه اوږ دوکی یواز ی
دوه راو تلی ځایونه موجود وو چه
ترهغو پورته برخه موږ ته مطمئنه او
آشنا وه اودپرژرسری ځینی وتلای شو
خوبه لاندی برخه کی بی دتیر ویو عجیب
جهان وو چه دسپری تر پښو لاندی
دڅړوبیدو اوبو دجریان په اثر
ښوریدلی اویڅایه کیدل موږ ددوه



دتر مخکی لاندی نړی څیړ ونکی
دهغوی کله دوسایلوله بلندیو سره.

سوه دیر شو، پنځو سوو او اووسو
مترو په ژور والی کی تر مخکی لاندی
کمیونه ودرول. دهغو کسانو
دپاره چه له سپیلیو لو زی سره
آشنا یی نه لری داتصو ردیو
گران دی چه په دغه سطح کی
دژوندانه شرایط څر نگه دی پدغه
ژور والی کی د(سل) فیصده نسبتی
لند بل اودسانتی گراد ددریو درجو



(دسنیژ نایا) دلوی غار
مدخل.



دکشف شوی غار په زړه پوری
منظره.

کوت. دلچسپ. خواندنی

تلاش دختر برای معتاد ساختن پدر

چندی پیش در شهر دالاس واقع در امریکا مرد ۶۰ ساله‌ای دختر ۱۸ ساله‌اش را کشت و خود را فوری به پو لیس معرفی کرد. وی در نتیجه تحقیقات اظهار کرد که دخترم میخواست مرا به سیگار «ماری جوانا» معتاد سازد و درین راه خیلی هم تلاش کرد و خودش غشویک باند فروش (ماریجوانا) بود تلاش من برای بیرون آوردن او از این باند به جای نرسید و سر انجام تصمیم گرفتم او را بکشم.



دستگاه جدید آزیر

چندی پیش در المان تازه ترین دستگاه آزیر بهنگام خطر ساخته شد. دستگاه جدید که موسوم به اکس وارن - جی ۱، است در محل کار قرار داده میشود و تمامی جای های راکه در کار خانجات امکان انفجار میرود، زیر نظر دارد دستگاه جدید بهنگام جستجوی معایب لوله ها و تانکهای گاز و بخار قابل استفاده است.

اختلاف گاز و هوا در اینگونه جاها مدام وارد در حجره مخصوص میشود و درین حجره بگونه اتوماتیک سنجیده میشود همینکه تراکم گاز بحدود معینی برسد، بیدرتک آزیر سمعی و بصری شروع بکار میکند و کارگر آنرا از خطر نزدیک بر حذر میدارد.

این ستاره ها



در مجلس ضیافتی که «فرانک سینا ترا» هنر پیشه محبوب هالیوود ترتیب داده بود «لانا ترنر» با یکی از دوستانش گرم صحبت بود ... ناگهان «لانا ترنر» مردی را به دوستش نشان داد و گفت: نگاه کن من آن مرد را که در آن گوشه نشسته خیالی زیاد دوست دارم دوستش نگاهی بطرف آن مرد انداخته وبعد گفت: خوب مدت زیادی میشود که به او علاقه پیدا کرده ای ... نمیدانم ... چون ساعت همراهم نیست.

تکنیک جدیدی در علم طب

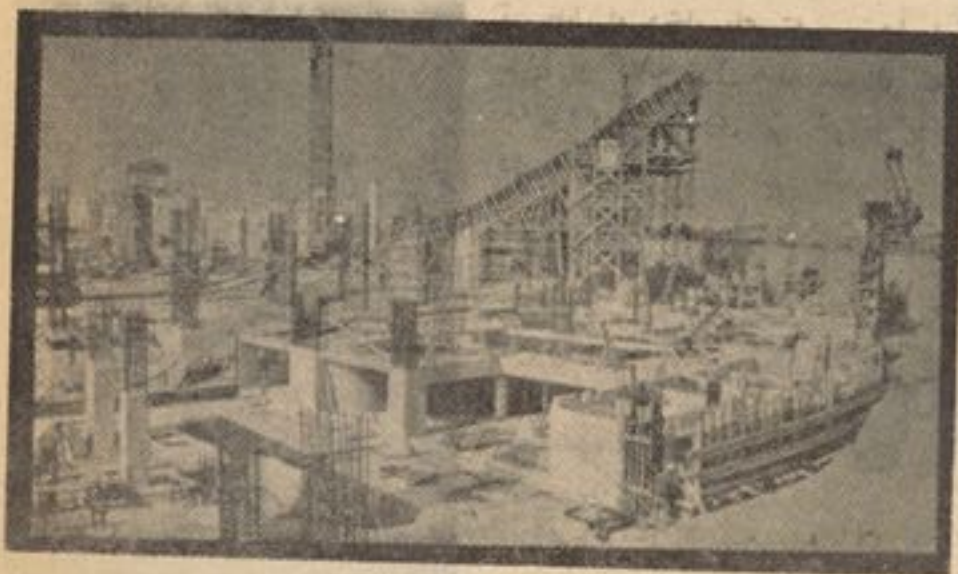
پرو فیسور گاسا و المانی برای کشف زود هنگام آماسهای پروستاتش روش نوینی را ابداع نموده اند. روش جدید که در کلینیک دیا گنو-ستیک عملی شده است، استفاده از عکسبرداری مافوق صوت از پروستات است که هر گونه تغییر در پروستات را زود و صریح نشان میدهد این روش کاملاً بدون درد می باشد. در دیگر بخشهای طب تشخیص بوسیله مافوق صوت معمول بوده است، اما در مورد پروستات سابقه نداشته است.

زندانی شدن بخاطر اعدام طوطی

«خوان دیرکی» یک جوان ۲۰ ساله‌ای مکزیک، از پدرش به محکمه شکایت کرد، و گفت: که پدرش طوطی آما زونی اوزابه جرم اینکه کلیات بد یاد گرفته در بانچه خانه اعدام کرده است. پلیس پس از مشورت با جمعیت حمایت حیوانات، پدر «خسورن دیرکی» رابه در روز زندان قابل خرید بخاطر اعدام طوطی محکوم ساخت.

ساختمان بزرگی در المان

اسکلت فولادی ساختمان یک کارخانه جدید لوازم الکتریک در شهر افنباخ المان همانند یک جای کتاب عظیم جلوه میکند. اسکلت فولادی مذکور دارای ۱۰۲ متر طول و ۱۶ متر عرض و ۲۸ متر ارتفاع میباشد. چهار وسیله حمل کالا، مصالح مورد



نیاز را تحویل می دهند که بوسیله جاری به پایان میرسد و سپس بام کامپیوتر مخصوص هدایت میشوند و نمای آنرا از بیرون خواهند مونتاز این بنای فولادی در سال پوشتانید.



داد ب غوتی

متصدی زه س

پښتو او بلوڅو مجاهدینو ته اهداء :

زیوی

د آزادی جذبې زه پورې لږیدلی وینم
د غیوت وینه په دغو کې ایشیدلی وینم
د آزادی پر شپیدانو لږ دازیږی کوم :
داستعمار جونگره نوره نږیدلی وینم
عنایت الله محرابی

زرگيه ؟!

څه ته ژاړی اوڅه غواړی ؟

نه پوهیږم ، نه پوهیږم چي تاڅنگه

پوهوم ؟!

خدایه !

زړه می ماشوم شوراته ژاړی

له مانه غواړی خاورو لاندی بشرونه

څه ورسره وکړم ؟!

بس که نو !

ای زرگيه !!

خیردی زغم ولره ... ماشوم کیرمه !!

آخ ... بیاهم ماگړوی ... بیاهم ژاړی ؟!

آخ خدایه .. خدایه !

زړه می ماشوم ناقارای کړی

له مانه غواړی دلیلی شینگی خالونه

موره زرگيه ؟!

همدمره پس دی ... نورنو څه ته ژاړی ؟

- خامخا ژاړی اودتل لپاره ژاړی ؟!

ته څو ښه پوهیږی چی اوس ستا دباغ

بلبله نشته ... هو نشته !!

زرگيه هغه مړه شوی ده ؟

په هغی دتورو خاورو انبارونه ولاړدی ..

- نو ژاړی ؟ ... ښه ده ژاړه !

- څه ؟ .. زه ولی غلی یم ؟ .. یعنی چی ..

پوه شوم ... پوه شوم ژاړه نو ..

داده دواړه به ژاړو ... او دتل لپاره

به ژاړو .

«مصلی جهاد»

ژاړه !!

اولسی ادب :

شین رنگین

شین رنگین یی واغوست لویته یی کړه په سر صتم

...

شین رنگین یی واغوست محبوبا گل خندانده شوه

دادگل غولچه ده ژاړیرونه له پوسنه شوه

مخ یی له حجابه را څرگند که په هنر صتم

...

شین رنگین یی واغوست محبوبا غونچه دگلوه

سره یی انگي دی سپین یی مخ د ښکلولوه

مسته دکوثری په شان گرځی لروبر صتم

...

شین رنگین یی واغوست محبوبا دگلونښته ده

لای خوند پیدا که چي رانی کوزه له تخته ده

روغ یی لیونی کړم چی راتله په مازیگر صتم

...

شین رنگین یی واغوست محبوبا په زیور پورده ده

پنځ یی په هر لوری په هرځای کی دامشهورده

غوغ می دی ضمیر که مدام پروت دی یم په در صتم

...

شین رنگین یی واغوست نجلی حسن دپدری لری

قت په گریوانه باندی شپږیم سوه مری لری

وربه محمد خان له کړی خیرات دغاړی هار صتم

راغله برابری صتم

ورو، ورو راروانه شوه

ښه راته عیانه شوه

راغله برابری صتم

اوس دپویولو ده

ځانله دساتلو ده

راغله برابری صتم

نهماتیری سخته ده

بیادچا له بخته ده

راغله برابری صتم

دایه مثال حورده ده

سپین مړوندی توره ده

راغله برابری صتم

سری شونم یی لری

شال زری لری

راغله برابری صتم

محمد خان دچارسدی اولسی شاعر

اوسنی ادب

د سپینې خولی تمه

ترڅو په چل اوول باندی قدم راسره ږدی

په دروغو به لاسونه په قسم را سره ږدی

آخربدی دسپینې خولی په تمه تمه مرشم

چی شرط یی تحمل ددرد اوغم راسره ږدی

په مابه بیاسپایه انتظار شی ستابه هیره

وعده چی دوصال دشیپي صتم راسره ږدی

په پته رقیبانو سره لاس دلساد یوگری

ښکاره تیره دصلح اودسلم راسره ږدی

وفادی چی په ماکمین پیروزونه ده نوڅله ؟

بانی منځ کی دلوح اودقلم راسره ږدی

برکت الله کهین

لرغونی ادب :

خریدار خط

چی په ناز دمنی راغی خریدار خط

لاس تپلی حسن بیایی جلبدار خط

چورچا کبر له حسنه پر طرف که

چی پری راشی قهرولی شپسوارخط

دشایست ملک یی په یوڅله لت پت که

چی پری راغی ملاتړی صوبدار خط

خونړی زمری دحسن لکه بوت شه

چی یی ولید منباه گوش په دښوکارخط

مقامی جنم یی ولوبنتی په مخ کی

په خرام خرام چی راغی وار په وارخط

چی مدام یی مامول دژبه کوتونه

غل دحسن بندیوان که شوکیدار خط

چی (د) صبر زتری ترکووو لوټ کړی

په غوژرو بیدل که دنیا دارخط

«بیدل»



به نسیم نگهت سعیدی
که خیلی مد یو نش هستم

خداست نویسم

از: اعظم رهنورد زریاب



- در دست است ... درست است ... درست است کامیاب شده ای !
گفتم :
- در ادبیات ده گرفته ام ... تاریخ هم ...
سخنم را بريد :
- درست است ... میفهم درست است ...
من زوقزده بودم :
- حتی در کیمیا و مثلثات ...
ناگهان پدرم پارچه ا مرا گرفت کلوله کرد و دور انداختش . گفتم :
چه میکنید ؟ این پارچه من است ...
پدرم بی اعتنا با انگشتش به کله ام زد و پرسید :
اینجا مغز هست یا نه ؟
به نظرم آمد که پدرم معلم مثلثات است .
به نظرم آمد که اتاق ماستف است . به نظرم آمد که بچه ها میخندند محیلانه و با تسخیر میخندند . خرد شدم . به نظرم آمد که رنجم پایانی ندارد . به نظرم آمد که خانه جولاک همواره بامن خواهد بود .
آنوقت ارقام و حروف مغلوق و درهم برهم پیش رویم به رقص درآمدند . به نظرم آمد که معلم مثلثات با آوازی که از پیشی میبراید ، فریاد میزند :
- این کله را ببینید از کاه پراست ... از کاه ...
خنده بچه ها توفانی میشد ، خون در رگهایم تنگی کرد . تم يك پارچه آتش گشت . فریاد زدم :
- نی . نی . کاه نیست امن میتوانم فکر کنم ...
من تورگفت و امیشتاسم استاد اندال را میشتاسم من ...
من تنها نمیتوانم رد پای آن شیطانهای کوچک را پیدا کنم ... آن خانه جولاک ...
مثلثات را کی اختراع کرده ؟ کاشن که این مخرج در طفلی میورد ...
شنیدم که مادرم وحشتزده پرسید :
- تراچه شده ؟ چرا فریاد میزنی ...
پدرم با همان آواز بی اعتنا سوالش را تکرار کرد :
- پس در کله ات مغز هست ، ها ؟
باز هم فریاد زدم :
- چرا همه به کله من سو ء ظن دارند ؟
پدرم گفت :
- پس در کله ات مغز هست ها ؟
خیلی جدی گفتم :
- البته که هست ...
پدرم گفت :
- آفرین !
آنوقت بازچه چمك شده ام را از زمین برداشت . گو گردی روشن کرو پارچه را آتش زد و کاغذ مشتعل را در برابر چشمهایم گرفت . کاغذ میسوخت و من از لای شعله های طلایی رنگ آن چشمهای تسخیر آلود و بی اعتنای پدرم را میدیدم درینحال شنیدم که گفت :
- بی بی این پارچه يك پول هم ارزش ندارد !
(تمام)

خنده بچه ها توفانی میشد و معلم بهسوی دروازه میدوید :
خاك پسر تو و دامتای فسكيت ... گسم ...
سرافکنده در دهلیز قدم میزد و در دلم بهر چه مثلثات در جهان بود نفرین میفرستادم در سرم قهقهه تسخیر آمیز بچه ها طنین انداز میبود خونم به جوش میآمد و لسی خشمم را میخوردم و با خود میگفتم :
- اینها جهان کوچکی دارند تنگ نظر هستند . بعد . پلزاك . با آن جهان بزرگش ، با آدمهای رنگارنگش ، پیشم مجسم میشد و لبخند میزدم يك لبخند آمیز برای ها ، بر معلم و بر حروف و ارقام مثلثاتی .
بدینصورت هر قدر از فور مولهای الجبر معادلات کیمایی و حروف و ارقام مثلثاتی فاصله میگرفتم ، به همان اندازه به کتابهایم و به نویسنده گان این کتابها نزدیکتر میشدم .
و یکروز معلوم شد که من مکتب را تمام کرده ام . فارغ التحصیل شده بودم . دیگر از خوشحالی در پوست نمیگنجیدم شاد و سر مست بودم که دیگر با حروف و ارقام مغلوق و درهم برهم کاری ندارم دیگر یافتن رد پای آن شیطانهای کوچک آزارم نمیدهد ، دیگر مجبور نیستم که آن خانه جولاک را احاطه تماشا کنم . ازغم همه رهایی یافته بودم .
آنروز که به خانه رسیدم ، به مادرم گفتم :
- مکتب را تمام کردم !
مادرم پرسید :
- بعد ازین چه کار میکنی ؟
گفتم :
- هیچ !
آواز گامهای پدرم به گوش رسید . بعد ، خودش در آستانه در وازه نمایان شد و مانند يك لندن چار چوب در راپر گرد . مثل همیشه از سرو رویش بی اعتنایی میبارید .
من خاموش شدم . مادرم هم خاموش شد . پدرم لحظه ای سرا پایم را نگریست و پرسید :
- چه گپ شده ؟
ذوقزده جواب دادم :
- من مکتب را تمام کردم !
پدرم آرام و بی اعتنا به من نزدیک شد و پرسید :
- يك چیز رامیفهمی ؟
با تعجب پرسیدم :
- چه چیز را ؟
مثل آنکه در گوشم نجوا کند ، گفت :
تو هنوز هم يك پول ارزش نداری ...
این را می فهمی ؟
مثل آنکه جرمی از من سرزده باشد ، خجالت زده گفتم :
- ها ، میفهم ... ولی چه باید کرد ؟
بهر صورت ، من فارغ التحصیل شدم . ببینید ...
پارچه مرا ببینید ...
پدرم با یخو صلیکی گفت :

به کتابچه سپیدم مینگر یستم ، آنوقت معلم مثل هر روز دیگر ، با صدایی که از بیسی ادا میشد ، فریاد میزد :
- تو باز هم نفهمیدی ؟
بریده بریده میگفتم :
فهمیدم ... نه ... نی . نفهمیدم
معلم باخشم و تنفر میگفت :
چه چیز را نفهمیدی ؟ ... کجایش را نفهمیدی ؟
خجا لذتده جواب میدادم :
والله ... بسیار سخت است ... مغلوق است ... یعنی ... یعنی مثل خانه جولاک خنده بچه هادر فضای صنف ملطین میانداخت خشم معلم بیشتر میشد و جیغ میکشید :
این احمق را ببینید ... سوال را خانه جولاک میگوید آخر بچه ، تو نمیشرمی ؟ درین کله ات مغز است یا کاه ؟ اگر مغز است ، به کار بیندازش اگر کاه است ، خودت را رخصت کن که هم تو بیغم شوی و هم ما ...
لختی سکوت میکرد و بعد بلند تر جیغ میکشید :
- سوال و خانه جولاک ... غیر قابل تحمل است ... غیر قابل تحمل است ...
سپس کله مرا نشان میداد و میگفت :
- این کله را ببینید که از کاه پراست . کاه ...
من ، سرم پراز هیاهوی زجر دهنده یسی میشد قلم به بندت می تپید و رگهایم به پرش میآمد . يك جمله کتابی مطمئن به دادم و پرسید و با برافروختگی میگفتم :
شما به بشریت اهانت میکنید ... من جزئی از بشریت هستم . شخصیت مرا احترام کنید ...
معلم با حیرت غضب آلودی میگفت :
به . به . این زبان را ببینید ... عجب ...
جزئی از بشریت ... بعد ، سوی دروازه صنف میرفت کنار دروازه میایستاد و میگفت :
بیا ... بیا عضو بشریت ... دروازه اینجاست تو از طرف من رخصت هستی . برو ...
بروبه اعضای دیگر بشریت سلام مرا برسان ...
بچه ها با تمام قدرت میل قهقهه را از دهن بیرون میریختند ، من کتابهایم را جمع میکردم عصبانی و درمانده میرفتم سوی دروازه درینحال یکبار دیگر چشم به تخته سیاه میافتاد . حروف و ارقام بیشتر از پیش در نظرم مغلوق و سررد گم ، جلو میگرد ، در خیالم به هر چه خانه جولاک بود ، نفرین میفرستادم باشند در را به هم میزد و میرفتم .
معلم دروازه را باز میکرد و پشت سرم صدا میزد :
- این خانه جولاک پایه علوم است ... پایه علوم ...
در را می بست و من میشنیدم که در میان خنده بچه ها از من بدگوئی میکند .
لحظه ای پشت در وازه میایستادم و به بدگوئی معلم گوش میدادم بعضی از روز ها دروازه را نیمه باز میکردم و به معلم میگفتم :
شما هم داستایفسکی را نمیشناسید !

آنوقتبا آخرین سال مکتب را میگذرانیدم -
نزد ساله بودم - آینه در نظرم چیزی نا شناخته ، ولی زیبا بود . هر قدر ، در تصور خودم ، در زرقنای آینده بیشتر فرو میرفتم ، این آینده در نظرم باشکوه تر جلو ، میکرد .
آینده را سرشار از لذت و پیروزی میدیدم . کتابهای خودم را دوست داشتم ، اتساق کوچک و محترم را با تصویر های نویسنده گان بزرگ آراسته بودم : پوشکین نگاه مغرورش را به جایی دوخته بود ، داستایفسکی با اندوهی عمیق پاروی پا انداخته بود و فکر میکرد ، ویکتور هو گو با چشمهای پندیده و ریش انبوهش متفکر به نظر میآمد ، دیکنز لاغر اندام آرام نشسته چیزی مینوشت ، جك لندن میان چار چوب دروازه بی ایستاده بود و با اندام بزرگ و نیرومندش چار چوب در راپر کرده بود ، صادق هدایت در پشت عینکهایش چرت میزد ، و همینطور دیگران .
روز های دراز و شبهای دراز را در اتاق کوچک و محقر افتاده کتاب میخواندم ، میخواندم و سیر نمیشدم . با خواندن هر کتاب با جهان تازه ای آشنا میشدم ، آدمهای تازه ای را میشناختم و حادله های نوی را میدیدم . از بعضی این آدمها خوشم میآمد و از بعضی دیگر بدم میآمد . بر بعضی از حادله ها میخندیدم و بعضی از حادله ها سخت اند و هکیم میساخت .
درین گپرو دار آنچه بسیار آزارم میداد مکتب بود : با فور مولهای مغلوق کیمایش ، با معادلات سه مجهول الجبرش و با ساینها و کو ساینهای مثلثاتش . همانقدر که درك جهان کتابهایم برایم آسان و خو شایند بود ، به همان اندازه دنیای این فورمولها ، معادلات و ساینها و کو ساینها برایم مبهم و تنفر آور مینمود .
وقتی معلم مثلثات حروف و کله های عجیب و غریب را روی تخته سیاه مینوشت ، من کج و وامانده در آخر صنف مینشستم و به تخته چشم میدوختم درینحال به نظرم میآمد که شیطانهای کوچکی از بوك انگشتهای معلم میبرایند و روی تخته به جست و خیز میپردازند به نظرم میآمد که جست و خیز هایشان نامنظم و کج و بیج است . به نظرم میآمد که این شیطانهای کوچک بی هیچ هدفی روی تخته سیاه اینسو و آنسو میدوند و رد پاها یشان مثل خانه جولاک جروبر است ، نمیتوانستم دنبالشان کنم ، از یئرو ، با چشمهای خواب آلود و احماله دستم را زیر زنج میگرفتم و به تخته خیره خیره مینگر یستم .
وقتی معلم از نوشتن فارغ میشد ، تخته پراز حروف و ارقام عجیب و غریب - پر از خانه جولاک شده میبود معلم دستهایش را پاک میکرد و با آواز خشکی که از بینی میبرآمد ، امرانه میگفت :
- سوال را بردارید !
بچه ها سر هایشان روی کاغذ ها خشم میگشت و قلمها یشان به حرکت میآمد و لسی من ، بلا تکلیف ، گاهی به تخته سیاه و گاهی شماره ۲۸

مومن قناعت شاعر تاجیکی

چشمه صباچی

برای صبحم از حاطه گل
روان و صاف چون آواز بلبل
عجب نرمی عجایب بیغباری
چو شرم دختران کوهساری
دمیدنهای چون صبح صفایت
کند از روشنی بامن حکایت
تو خاموشی و صد آهنگ داری
ز گلها بوی داری رنگ داری
چوناز دختران شوخ درواز
چه شیرینی آیسرچشمه ناز

بیالب را بلبهای تو مانم
غم دیرینه را از دل برانم
بنوشم آب از آب حیات
برم تا گوشه دنیا صفایت
ترا یار جوئی یادکردم
بیادت مزرعی آباد کردم

عطر

بیابند به عطر تنت مرا وبخند !
مرا به عمق بوسه خود کن رها وبخند !
بیاکه خاطره ها بیتو اشک می ریزند
به بزم خاطره دیگری درآ وبخند !
به دوری ات همه مرگ است مرگ هستی من
بیابه چشم قشنگت قسم ترا وبخند !
خزان دوری تو سوخت هر چه بود و نبود
بیابهار بیا در درین فضا وبخند !
مجموم قصه غم منفجر نمود دلم
بیا بیا به تجاehl بگو چرا وبخند !
رفت حسینی

آمد بر من ، که؟ یار! کی؟ وقت سحر
ترسید ، ز که؟ ز خصم! خصم که؟ پدر
دامش، چه؟ بوسه ! برگذا؟ بر لب و بر
لب بد؟ نه! چه بد؟ عقیق ! چون بد؟ چو شکر
«رودکی»
دی خفت ، که؟ ناله ! در کجا خفت ؟ بگل
کردم ، چه؟ فغان! از چه ؟ زیاد منزل
داد، از که؟ ز خود ! چرا ؟ ز سعی باطل
کافتاد ، چه؟ بار ! از که؟ از سر ! بر که؟ بدل
«بیدل»

چند رباعی از سید حسن غزنوی

جانانو بوصل خویش تعریفم ده
سر خلعت آمدن همی درمائی
وز بار فراق خویش تخفیفم ده
باری بجواب نامه تشریفم ده
...
رفتم زدورت دل برفت کرده گرو
هر چند زدل نباشد ای جان جهان
بردم زدورت عشق کهن باغم نو
چه کم شود از تو گر بگوئی که مرو
...
رندان می معرفت باقبال گشتند
علمی که بدرس و بحث معلوم نشد
نه چون دگران دردی اشکال گشتند
آبست که از چاه بغربال گشتند

زدیده اشک

امشب بیاد یار بریزم ز دیده اشک
مویم سفید گشته زبخت سیاه من
از هجران نگار بریزم ز دیده اشک
بر روزگار تار بریزم ز دیده اشک
قسم گمفی شدست ز بار غمش همی
باقلب داغدار بریزم ز دیده اشک
امشب ز درد یار بگیرم ز دیده خون
فردا بکوی یار بریزم ز دیده اشک

از : نذیر احمد مبین پور



چند دوبیتی چاپ نشده از :

ناصر مهوری

سرود بوسه

بیاتالعل مینوش تو بوسم
لب سرخ هوسچوش تو بوسم
اگر بوسیدن لعلت ، روانیست :
- بیا تاجشم خاموش تو بوسم

...

بیا از بوسه ام ، پرهیز منما
ازین بیش ، آتش دل ، تیز منما
دل تو ، چون دلم من ، بوسه خواه است !
ز حسرت ، این دودل ، لبریز منما

...

هوسچو گشته لعل دلستالت
شده لبریز خواهش ، جام جانت
تو منم میکنی از بوسه ، اما !
- زشوق بوسه می لرزد لبانت

...

زلبه ایم مکن جام لب دور
که هستم بر لب لعل تو رنجور
خمارم میکنی ، رحمی خدارا !
- بیامستم کن از آن چشم مخمور

...

بمیرم مگر که لبهایت نبوسم
ویا چشمان گیرایت نبوسم
ز حسرت می سپارم جان به عشقت :
- اگر لعل هوسزایت نبوسم

...

به یکبوسه ، اگر جان خواهی از من :
- بهایی سخت ارزان خواهی از من
بریزم گوهر هستی بیایت :
- گر این ، ای خوب خوبان ! خواهی از من

عکسها و مطلب‌ها

فرار مریضان از شفاخانه

چندی پیش در حدود ۱۲۰ بیمار سفید پوش از يك شفاخانه بزرگ در نزدیکی ناپل گریختند و در لباس‌های سفید، در کوچه‌ها و بازارهای اطراف ناپل بحركت در آمدند و مردم هم از گوشه و کنار برای تما شای شان هجوم آوردند. علت فرار این مریضان از شفا خانه نبودن آب و ایجاد تشنگی و انمود گردیده است. چون مخزن آب شفا خانه خشك شده و مریضان دچار تشنگی گردیده برای پیدا کردن آب از شفاخانه فرار کرده بودند.

بزرگترین تولید کنندگان نفت جهان

بزرگترین تولید کنندگان نفت جهان در سال ۱۹۷۳ عبارتند از:

- ۱- امریکا شمالی شش صد و سیزده میلیون تن
- ۲- شوروی چهار صد و بیست و يك اعشاریه پنج میلیون تن
- ۳- عربستان سعودی سه صد و شصت و چهار میلیون تن
- ۴- ایران دو صد و نود و سه میلیون تن
- ۵- ونزویلا يك صد و هفتاد و پنج میلیون تن
- ۶- کویت يك صد و شصت و پنج میلیون تن
- ۷- لیبی يك صد و چهار میلیون تن



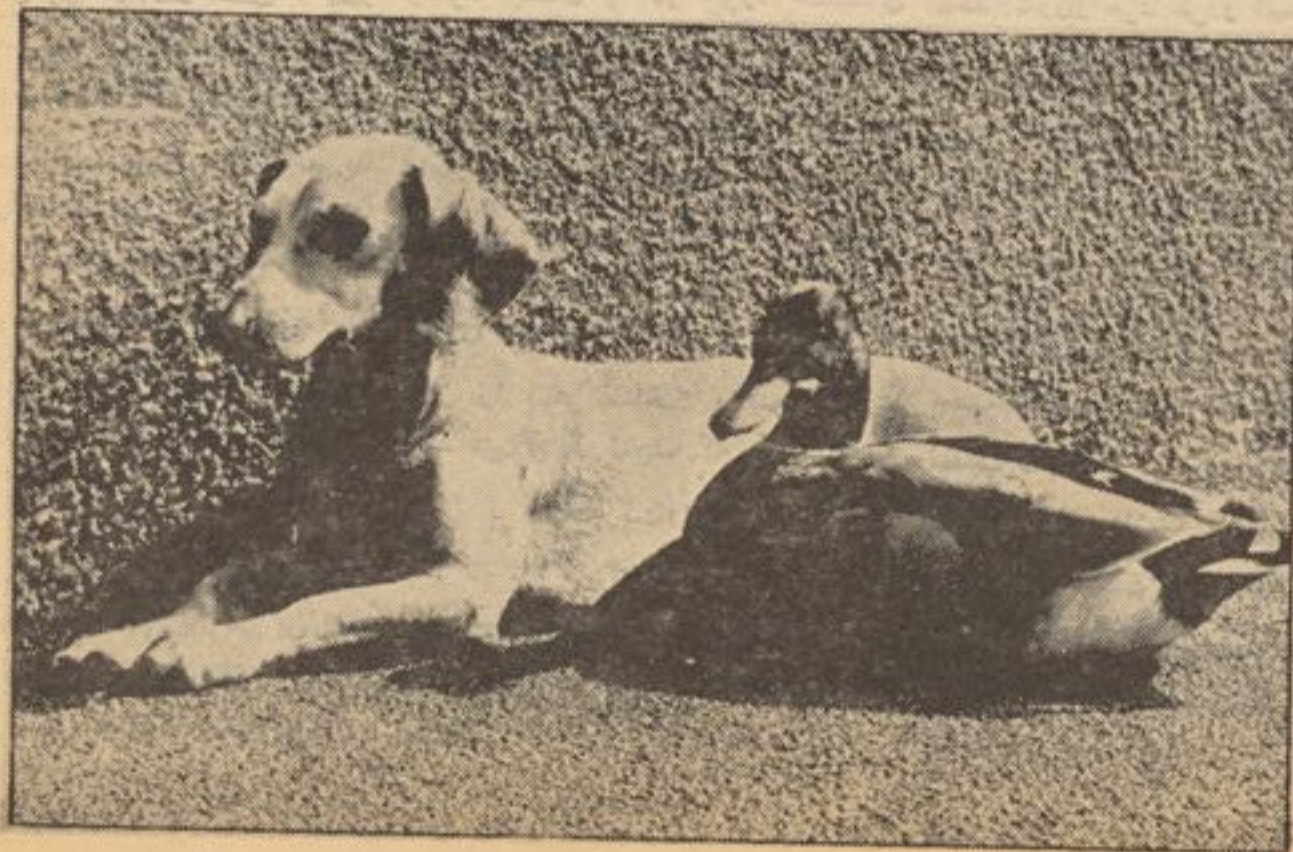
- ۸- نیجریه يك صد و يك میلیون تن
- ۹- کانادا صد میلیون تن
- ۱۰- عراق نود و پنج میلیون تن

حسادت زنان مرگ کارلوس

چندی پیش در آلمان زن زیبایی تصمیم بخود کشی گرفت و لی قبل از انجام عمل نجات یافت، وقتی از او پرسیدند چرا تصمیم بخود کشی گرفتی؟ جواب داد: صبح وقتی شوهرم از خانه به اداره رفت سرو صورتش را عطر نزده بود ولی وقتی از اداره بخانه آمد متوجه شدم که عطر فراوانی به سرو صورت خود زده، دیدن این حادثه ناراحتی و حسادت مرا زیاد ساخت و تصمیم به خودکشی گرفتم.

وقتی آقای «را فائیل کارلوس» اهل شهر، آموفات کرد، مأموران گروه نجات نفسی براحت کشیدند، زیرا کارلوس همیشه و همیشه به اداره گروه نجات تیلیفون میکرد تا تکسی را برای رهنمائی وی بفرستند البته باید یاد آور شد که کارلوس نابینا بود و طبق قانون از اداره گروه نجات ریم برای گردش و خریداشیای مورد ضرورت در شهر کمک میخواست.

عکس جالب



برای تشنگی آب نمک بنوشید

اگر گاهی تصمیم گرفتید که بنطاق خشك و گرم مسير سفر نمائید به یاد داشته باشید که بهترین و سیله برای آنکه آب بدن تان دفع نشود و به اصطلاح بیش از حد عرق نکنید اینست که بجای آب معمولی آب نمک بنوشید، چون عرق کردن بیش از اندازه بسیار خطرناك است و عوارض نا را حث کننده و پیش بینی نشده ای بیا می آورد. این را هم بیاد داشته باشید که لازم نیست آب را بیش از اندازه شور کنید.



سال زن در امریکا

سمبول سال بین‌المللی زن :
ارسالی کمیته انسجام زن
وزارت اطلاعات و کلتور

خواهد داشت تقاعد چهار زن عضو کانگرس توسط انتخاب خانم های جدید جبران خواهد شد و تعداد هیات مونث در آن سازمان به شانزده خواهد رسید در ادارات حکومتی زنان موفق بر جسته را کسب کرده اند در ایالت کالیفورنیاست های درجه سوم را اشغال کرده اند در حالیکه در ایالت نیویارک مقام درجه دوم حکومتی نصیب آنها شده و هم ایلا گراسو با درایت و کفایت شخصی که داشت اولین خانمیست که بحیث والی ایالت کنشیکت تعیین خواهد شد.

چندین قوه باهم مدغم شد تا سال ۱۹۷۴ رابحیث سال زن بشناسند. اصلاحات جزئی در سال ۱۹۷۲ در تشکیل کنوا نسیون ریاست جمهوری امریکا پدید آمد که در آن شمار بی سابقه زنان سهیم شدند که البته برای اولین بار از مزایای نیرو و قدرت بر خوردار گردیدند و نیز در فکر صلاحیت و قوت بیشتر اندیشیدند نهضت آزاد یخواهی زنان جاه طلبی شان را تیمار کرد که راه یابی و نفوذ ایشان را در حوزه های انتخاباتی آسان ساخت يك پیکار ناکام و يك اقتصاد متزلزل نگرانی عامه را تغییر داد و زوال سیاست ماشینی سیاسیون کهنه کار را بیش از هر وقت دیگر ضعیف کرد در حالیکه قضیه واتر گیت امید زنان را بهتر ساخت و اکنون چنین احساس تبارز نموده که بگفته ایوان بر استوریت نما ینده کالیفورنیا از حزب دیمو کرات که زنان اصیل و وفادارند ولی خودش در چگونگی این امر بیطرفی اختیار نموده است

زیرا نامبرده میگوید که تا کنون فرصت راست و دروغ آن برایم ثابت نشده روی این دلایل هیچکس بدرستی پیشگوئی نمیتواند که چگونه و چطور زنان در صورت افزونی تعداد شان بدوایر حکومتی سیاست را تعدیل خواهد کرد و یا خود آنها «تفسیر» خواهد یافت. در نشریه موسوم به سکوت که از قدرت زن و سیاست بحث مینماید و عنقریب در (۲۶۲) صفحه بچاپ خواهد رسید سو زن ما رتین دو مبصر ورزیده امریکا نظریه داده اند که دور نمائی بشر دوستی زنان نه تنها موفق خود آنها را بهتر خواهد نمود بلکه سیاست و حکومت و البته سیاستمداران جامعه را عوض خواهد کرد. اگر این زنان نمایندگان حزب دیمو کرات باشند و تعداد شان زیاد شود ممکن است طرز ایفای امور آنها نسبت به همکاران مردانه ایشان بیشتر اجتماعی و فعالیت موثرتری را براه اندازند هنوز هم ریکار درایگیری نشان می دهد که زن و مرد هر دو اسلوب خاص سیاسی حوزه های انتخاباتی خود را منعکس میسازند.

«شلیرلی چیشولم» نماینده حزب دیمو کرات ایالت نیو یارک سوال می کند که چرا زنان از يك جناح و يك جبهه باشند یعنی نامبرده چنین مطلب دارد که ایشان بایستی روش های مختلف داشته باشند و از تمایلات مسالمت آمیز افراطی معتدل و مرقی پیروی کنند. زیرا امریکا يك جامعه ایست که روش های مختلف وجود دارد فلذا ایجاب می

نمایند که ازهر میل و اسلوب اعضای فعال داشته باشیم امروز در امریکا مفکوره نداشتن اعضای فعال انائیه در حلقه های اداری و سیاسی حکومت آنکشور خیلی مبتذل و کهنه و تقریبا پنجاه سال قبل تلقی میگردد یعنی موقعیکه روی حقوق آزادی رای دهی زنان در سال ۱۹۲۰ بحث و مذاکره روان بود زنان در آنوقت از حقوق رای خود خیلی ها بندرت استفاده می نمودند و منتصبی در تلاش اشغال چوکی هائی می شدند که در اثر مرگ شوهر شان تخلیه میشد ... تقریبا ده سال قبل پیترو سن از قطار زنان پیشمتاز سر بر آورد تا بسمت معاونه رئیس حزب ملی تعیین گردد و البته این مقامی بود که برای يك زن حفظ شده بود نامبرده بیاد دارد که سالیان بعدی کارش بصورت مطلوب خوش گذشت خودش میگوید در دوران ایفای وظیفه ام هیچ سوالی پیرامون فعالیت هایم بمن راجع نشد و در مورد اینکه من چه میکنم و چه کاری انجام میدهم سوالی پیدا نمی شد و هرگز ر مجالس اعضای اداره اشتراك نمی کردم این خاتم بعد هادر سال (۱۹۶۴) علیه سناتور فلیپ هارت کاندید شکست ناپذیر حزب دیموکرات قیام کرد و بكمك نا چیز پولی که از طریق کلب بازی بریج خودش در آمد داشت مخارج مبارزات انتخاباتی اش را تمویل کرد که در نتیجه آن ریاست يك اداره مهم دولتی را گمائی کرد ولی با فهم اینکه پرداخت مبلغ شش هزار دالر کمتر از مبلغ قبلی بود که برای سلفش پرداخته میشد از ادامه پذیرش پست اباورزید پیترومن زعامت آنوقت از وی خواستار ولی بمنظور انتقام از این کردار



این عکس مبارزات زنان امریکارا برای انتخابات نشان میدهد

زن طلاق شده از ناحیه موبیل خود را برای اشغال چوکی کانگرس انتخاب کرد و جهت حفظ شهرت و عفت خویش با زنی معمر تر از خود در حوزه انتخاباتی بگشت و گذار پردا خست سخن میزد و ملاحظه میکرد اما از پذیرش مشروبات احتراز میکرد تا اینکه تحت تاثیر کدام مشروب قویتر نرود و مشبوع نشود و زنیکه از همه زنان ایالت جورجیا بلند تر بود و قامت جسمیم داشت رئیس حزب دیموکرات آن ایالت تعیین شد درین اواخر مفکوره جدید در بین زنان امریکا پدید آمده است به این معنی که ایشان بایستی سترا تیژی انتخاباتی خود را تعدیل نمایند - لاری هوگان نماینده حزب جمهوری خواه ایالت ماریلند در انتخابات سال جاری در برابر یک زن شکست خورد، زیرا نامبرده موفق یک زن را درک نکرده و کاندیدی رقیب خود را ضعیف فکر کرده برخی از مردان به این اندیشه هستند که زنان خیلی ضعیف اند و کفایت کاریک اداره را ندارند به این مقصد اکنون آنها به مرد ها چنین پاسخ میدهند که باید حوزه های انتخاباتی خود را جداگانه تاسیس نمایند و با همه احزاب سیاسی که قبلا با زنان ارتباط جزئی داشتند مقاطعه نمایند و می گویند که باید درین سال زن کاری را انجام دهیم.

از ایالت ماریلند بدست آورده طرفدار جدی پرو گرام زنان میباشد بهر حال هیاهوی مبارزات زنان در کنج و کنار اتا زونی چشمگیر شده است در حالیکه زنان مجرب و نخبه با درایت خاص روی موضوعات مربوط گرمی و دلر بائی جلب توجه میدارند .

هاری آن کراپتک زمانی خود را برای اشغال چوکی معاونت ولایت در ایالت نیوریوک کاندید کرد و هم خانم مار گاربت چیس سمت که طرز العمل وی مخلوطی از درشتی و نرمی یا خشونت ملایمت بود بحیث سناتور در کانگرس امریکا گماشته شد البته زنی بود که بعد از قتل کنیدی فقید در دهلیز مجلس سنا آهسته داخل شد و گلی را که خود کنیدی زمانه سی بوئیده بود بر تابوت او گذاشت زن بودن در ایالت نیویارک یک دارائی سیاست محسوب میگردد و درین ایالت اگر زنی روی صحنه سیاست ظهور مینماید وی را در حوزه قضائی می گمارند تا مانند دیگران از قدرت و صلاحیت بر خوردار باشد. اما در قسمت های جنوب فعالیت سیاسی برای زنان چندان آسان نیست مگر اینکه زن کاندید کاملاً پیر مردانه و عشو گرباشد. اگستا ویلسن یک

جوان دارند و اینها گفته های مختلف از مثال های مختلف میباشد از چندی به این طرف سازمان ملی زنان کاندیدها را ترغیب نموده اند تا در باره موقف زنان به آواز بلند سخنرانی نمایند و در قسمت مسائل شان حرف بزنند بعضی ازین زنها کاملاً با مسئله سقط مخالف اند و اکنون یک زن سیاه پوست از ایالت ورجینا و هم یک زن از حزب جمهوری خواه ایالت لوزیانا به تنهایی شامل مبارزات انتخاباتی در کانگرس میباشد . در امریکا تقرب جوئی زنان بجانب کاندید های شان متنوع میباشد و البته ارتباط میگیرد به عمر منطقه و سابقه کاندید در یک مثال بارز زنی موسوم به لیوین لیتیان که خود را برای احراز کرسی کشری مرکز ایالت جورجیا یعنی اتلاتا کاندید نمود و در ایراد بیانیة خویش از اطفال و سگ ملبس که برای احضار نشان میداد حرف زد به این معنی که باید سیاسپون بعد از اشغال موقف دلخوا بحال موکلین خود نظری داشته باشند و هم بار بارا میکو لسنکی که مشغول مبارزات انتخاباتی مجلس سنا می باشند و اندکی لب سرین بر لبان دارد جهد میورزد تا چوکی سنا را

ارائه راپور هفته واری شد که برای مبارزات انتخاباتی جورج رامن کاندید ریاست جمهوری امریکا تعیین گردیده بود . رویهمرفته زنان امریکا چه در سیاست و چه در فعالیت اجتماعی پیشرفت قابل ملاحظه کرده اند از جمله ده خانمیکه در کانگرس انتخاب شده بودند از سال «۱۹۷۰» به این طرف صرف دوی آن یکی از ایالت لیور یانا و ایالت ایلینای پس از مرگ شوهر شان چوکی های خالی کانگرس را پر کرده اند . یک دختر «۳۱» ساله امریکائی بنام (ایسترو نیو برگ) که در زمان زعامت کنیدی فقید در سالون پذیرائی قصر سفید آب گرم میکرد و اکنون بحیث مدیره اجراییه کمیته حزب دیموکرات ایالت نیویارک میباشند اظهار داشته است که جوانی دوران خوبست زیرا در آن وقت هر کس میتواند از تحولات لذت ببرد هنوز هم طبقه انات راجع به آینده شان و استقبال آنها در جامعه مشکوک است درین مورد لارین لاریک عضو دیموکرات سانسکوک که متصدی تشکیل گروپ زنان برای پیشبرد امور مبارزات انتخاباتی میباشد گفته است که بعضی کسان به این تصور میباشند که طبقه زن در کار شان زیاد پیروزی ندارند و لسی نامبرده خودش تاکید نموده که زنان در ایفای مرام حکومتی خیلی ها موفق اند و این مطلب هم تاحدی ثاب شده است «اینها و زور» زنیست بسیار موفق که در دوران مبارزات انتخاباتی نکسن و راکفلیر سمت مشاور را بعهده داشت و در سیاست ایالات متحده یک چهره بر جسته خوانده شده و چنین گفته است چندی قبل زنان بطور عموم کار های خورد و ریزه را انجام میدادند ولی امروز کار های را که مرد انجام میدهد زن ها نیز از عهده آن برآمده میتوانند زناییکه جدیداً روی صحنه سیاست و کار در امریکا ظهور می نمایند که تقریباً بیست سال از مرد های رقیب خود معمر تر بوده و اطفال

مترجم: دیپلوم انجینیر سرو ری
آواز های مشابه تاحال زیاد دیده شده مگر آواز های يك سال تاحال شنیده نشده است
(محافظة الكترونی) می تواند بحیث عنصر مهم دروازه های فابریکه ها عرض اندام کند و کارگران را نه بواسطه داشتن اجازه نامه بلکه در نتیجه تحلیل و تجزیه آواز شان اجازه عبور بدهد .

نموده و گفتگوی بعدی را راجع به اجرای شرایط خریدن طفل را ثبت کرد . بعد از آن پولیس شهر مذکور فیه تاپ شده شخصی از دزد رادر استشین رادیوئی همان شهر به نشر رسانیده و از مردم شهر خواهش نمود که در شناختن صدای شخص مذکور با پولیس کمک نمایند . در اداره پولیس شهر معلومات بسیار گونا گونی رسید . يك زن حتی تأیید کرد که آن صدا را بسیار صحنیح

گنہکار معرفی کرده و به گناه خود اعتراف نمود . این قسم مثالها و موضوعات دیگر را می توان تشریح کرد مگر در اینجا فقط تعداد حادقات و اتفاقات زیاد گردیده و اصل موضوع يك قسم بوده و آن عبارت از صدای شخص است که دارای خواص جبران کننده نمیباشد ازینجا است که دلچسپی زیاد به (پراپلم صوتی) از طرف متخصصین علوم مختلف نشان داده

تعیین کنند . تجارب نشان داده است که اقدام تعیین اوضاع خار جسی اشخاص تقریبا پنجاه فیصد موفقانه صورت گرفته است . ازینجا چنین نتیجه گرفته میتوانیم که با شنیدن صدای يك نفر ما نه تنها مفکوره معلوماتی لغات و کلمات آن را می گیریم بلکه معلومات علاوگی را راجع به نفر مذکور بدست می آوریم که برای بعضی مردم اجازه میدهد که راجع به اوضاع خارجی آن بکمک

درابتداء يك موضوع را بخاطر می آوریم . در یکی از شهر های جمهوریت فدرالی المان يك بچه دزدی شده بود پالیدن و تجسس کدام نتیجه نمی داد لیکن در یکی از روز ها در خانه پدر بچه زنگ تیلیفون به صدا در آمد . يك شخص مجول الهویت يك مبلغ معینی رادر مقابل مسترد کردن طفل از پدر بچه خواستگار شد . پدر طفل بدون معطلی راجع باین موضوع به پولیس خبر داد . گروپ معین پولیس تاپ ریکارد ها را به تیلیفون مذکور وصل

شناخته و این آواز زنی همسایه است در حالیکه دزد طفل يك مرد بود . مگر شش نفر فقط يك نفر را معرفی کرده بودند . نفر مذکور را پولیس شهر زندانی ساخت . نفر زندانی شده خود را

شده است . آزمایشات و تحقیقات روحی با شنیدن آواز های نا شناس نشان داده است که انسانها تمایل دارند نظر به صدای جنس زن و مرد ، عمر ، طبیعت خواص و حتی وضعیت خارجی شخصی سخن گورا

صدای آن قضاوت کند . موفقیت های درخشان در ساحه رادیو الکرو نیک انتشار و توسعه زیاد دیکا توفون هاو تاپ ریکارد ها و توسعه لین های تیلیفونی توجه متخصصین امور جنائی را به پراپلم آواز معطوف ساخته است . در بسیاری از کشور های جهان از چندین سال با اینطرف دلچسپی زیاد باین موضوع نشان داده شده است



ثبت صدا توسط ماشین برای شناخت نوع آواز ها کمک می کند . در این جادستگاه ثبت صوت دیده میشود

شناختن انسانها

آواز و یا صدای انسان - يك اثر بسیار مغلق بوده و هنوز مکمل مطالعه و تحقیق نشده است . بطور مثال تا الحال مناقشه راجع به پیدایش آواز (صدا) بین دانشمندان جریان دارد بعضی از دانشمندان باین عقیده اند که آواز از اثر ارتباطات صوتی پیمان می آید این آواز ها تقویه شده و در سطوح حنجره ، دهن و بینی مزین میشوند ، يك عده دانشمندان دیگر باین عقیده اند که ارتباطات صوتی نه در اثر جریان هوا بلکه به اهتزازات در می آید بلکه نوسانات آنها ذریعه اشارات مخصوص دماغ اداره میشود . بلی در اصل موضوعات مجبول بسیار زیاد است خصوصاً در مساله تشخیص «شناخت» شخصیت انسان نظر به صدای آن .

طوریکه شما می توانید ماعادت گرفته ایم که نظر به صدا اقوام و



شناختن صدا از عقب تلفون

آواز فقط بدون جای دادن سامان
علاوگی در مجرای بینی و یا دهن
میباشد.
فعلا مشخص بودن آواز شک
و تردیدی را بوجود نمی آورد. مگر
این معلومات بسیار کم است لازم
است که خواص مشخصه آواز را
ثبت کرده آنها را مطالعه و تحقیق
کرده و آنها را طوریکه (تحلیل و
تجزیه کننده زنده) حس سامعه ما
می شناسد بشناسیم.

با این موضوع فیصله هیات حاکمه
وسر زنش روحی شخص مجرم و
با لایحه تعیین ایام حبس و جزا رابطه
مستقیم دارند. مثلاً شخصی به
جرم اعتراف میکنند که مرتکب
شدن این عمل را فقط نظر به حس
حسادت و از حالت مضطرب بودن
قوی روحی انجام داده است. مگر
همسا یگان شخص موصوف درین
اثنا تایپ ریکارد در دست داشته خود
را فعال کرده و بصورت غیر مترقبه

آواز بما معلومات نمی دهد در
آنصورت از آله دیگری بنام سپکتر
گراف استفاده نمودند. آزمایشات
و تحقیقات ابتدائی با سپکتر و گراف
صوتی نتایج بسیار خوبی را داده
است، درجه دقیق بودن شناسایی
آواز ها مساوی به ۹۲ الی ۹۶ فیصد
رسیده است. لیکن تحلیل و تجزیه
بعدی نشان داده است که قابلیت
اطمینان معلوم حاصل شده نسبت
به تقاضای محاکم قضائی و هیات
قضات پایان تر میباشد موضوع ازین
قرار است که سپکتر و گراف
نشانه گرافیکی آواز را میدهد، این
گراف هارا از شیفر خلاص نموده
ومی شناختند که این نشانه ها به
کی مربوط است البته نه به آلات
بلکه به انسانها، در صورت پیدا
شدن کدام غلطی باید معلوم
مذکور چندین مرتبه تحلیل و تجزیه
میکردید.

باوجود آنهم تجارب و آزمایشات
به هدر نرفته است استفاده از عکس
های گرافیکی صدا برای مطالعه
مفصل آن به متخصصین امور جنائی
بسیار کمک کرده است. فعلا صدای
انسان مانند نتیجه سه جزء مطالعه
می گردد این سه جزء عبارت از
فرکانس امپلیتود و زمان میباشد.
سپکتر و گراف های عصری اجازت
میدهد معلوماتی را بدست آورد که
به آسانی می توان این اجزاء را به
دست آورد.

این اجزاء عبارت است از: ارتفاع
خط نظر به سطح عمودی که فریکاس
را نشان میدهد، روشنی که
امپلیتود را نشان میدهد و قرار
گرفتن خطوط نظریه سطح افقی
لحظه زمانی را نشان میدهد که
بافریکانس مطلوبه و ادامه آواز
مطابقت میکند.

تحقیقات و مطالعه آواز ها به
مقصد تشخیص انسان در بسیاری
کشور های جهان ادامه دارد. برای
این مقصد از وسایط و آلات گوناگون
استفاده می گردد بطور مثال در یک
سیستم از سپکتر و گراف صوتی
ماشین های محاسبه الکترونی و
آلات برای شناسائی تمثالها به
صورت مشترک استفاده می گردد
لیکن این ماهر باید بخاطر نشان
بسیار کم که تا الحال نتایج جامع و
با اطمینانی را درین حصه بدست
نیامورند متخصصین امور جنائی

(بقیه در صفحه ۵۷)

پایک مک آواز های شان

تحقیقات محاکم امور جنائی پایک
عده فعالیت ها و اقدامات زیاد از
قبیل ثبت اعترافات اشتراک کنند
جریان و غیره مربوط می باشد
بتعقیب آن پروتوکول های قضائی حجم
زیادی را در بر می گیرد، بلی قانون
لازم میداند که تمام گفتار و اعترافات
(در صورت امکان) باید ثبت گردد.
با آنهم هر قدر که با دقت و توجه
زیاد تمام اعترافات ثبت و نوشته
گردد بازهم بیک عده اسرار معلومات
آنها در خارج از پروتوکول باقی می
ماند به نسبت اینکه متخصصین امور
جنائی نمی توانند شیوه لهجه،
احساسات و یک عده موضوعات دیگر
را که گفتار زنده را از حروف بی
جان تفریق می کنند ثبت و نوشته
کرد متحد و یا یکسان ساختن پروتوکول
های تحریری از زبانهای
سابق رواج دارد، بلی هنوز در قرون
وسطی کوشش می کردند که پروتوکول
تحریری را با پروتوکول رفتار
و عکس العمل شخص مجرم تکمیل
بسنازند درینجا اشخاص موظف
نوشته می کردند که در کدام شرایط
با کدام شیوه و رفتار لازمه بدست
آمده است فعلا این رول را تایپ
ریکارد ها انجام میدهند.
بطور مثال یک جرم عظیمی را یک
مجرم مرتکب شده است، مجرم به
گناه خود اعتراف کرده است،
شاهدان اعترافات آنرا تأیید کرده اند
مگر یک موضوع که عبارت از اسباب
موجب نامعلوم اجرای جرایم بوده
است واضح نگردیده است. البته

قالمقال شخصی مجرم را با خانم
آن ثبت کرده اند و از قالمقال آنها
شنیده میشود که قبلاً شخص مجرم
کدام جرمی را مرتکب شده و خانمش
از آن تقاضا می کند که گذشته را
فراموش کرده و به فکر زندگی جدید
خود شود.

فیه های تایپ ریکارد از وضعیت
های گوناگون بدست متخصصین امور
جنائی می افتد و این نوشته ها از
عوامل گوناگون نمایندگی می نماید
مگر موضوع اصلی با عموم درینجا
عبارت از تشخیص نفر نظر به آواز
می باشد به نظر اول معلوم میگردد
که این کار بسیار ساده است. ما
روزمه مردمان را نظریه آواز می شناسیم
درینجا برای ما لازم است که مثل
گوش انسان آلهئی در ساخته و این
پرابلم در حل کنیم. وقتیکه ایس
موضوع را شما متذکر می شوید در
آنصورت شما به مشکلات زیاد تر
بر می خورید. زیرا شما ختمان
گوش ها بسیار مغلق است. لیکن
علم امروز توانسته است راه گریز
را پیدا کند. جریان پالیدن طریقه
بسیار دلچسپ است. در ابتدا
ساختمان نوسانات صوتی را ذریعه
آله مخصوص که اسیلوب گراف نام
دارد واضح ساختند. این تحلیل و
تجزیه امکان آن را مهیا ساخت که
قانون مندی قوه صوتی گفتار را تعیین
کرد و این موضوع به نوبه خود امکانات
خواندن اسیلوب گرام را مهیا ساخت
مگر اسیلوب گراف راجع به فریکانسی

دوستان خود را بشناسیم بسیاری
مردم فقط، نظر به آواز برای ما
معلوم است البته بمجریکه صدای
آن از لابلای رادیوئی پخش می گردد
فورا آنرا شناسخته و می نویسم
مثلاً بسیاری کم اشخاص صیت که
اسناد رفیق صادق را دیده باشند
مگر بمجر دیکه در کدام پروگرام
آواز آن بلند می شود فورا در همان
محفل می گویم که باز استاد رفیق
صادق در افشانی می نماید، و یا
بمثال آن صدای یک عده نطاقان و
هنرمندان را شما خوب تشخیص
کرده می توانید، بلی تحلیل الکترونی
آواها نشان داده است که بر کترستیک
صوتی بسیار گوناگون میباشد.

آواز های مشابه تا حال دیده شده
مگر صدا های یک سان تا حال
معلوم نشده است، شما در بعضی
پروگرامهای رادیو افغانستان
آواز های تقلیدی را می شنوید
هنرمندان مذکور خود آواز و یا
صدای هنرمند دیگر را تقلید نمی
نمایند بلکه آن شیوه گپ زدن و
لحن هنرمند دیگر را تقلید می
نمایند زیادتر از آن آزمایشات و
تجارب پرو فیسور جرمنی آقای
فارماکی نشان داده است که تغییر
دادن آواز خود را که آن را دیگران
شناسند فقط در جریان گفتن سه
الی پنج کلمه امکان پذیر است. به
تعقیب آن علایم مشخصه شخصی خودش
جای خود را می گیرند. البته
موضوع سخن ما راجع به تغییر

نمونه و دستخراش

ارزش خوشبختی و سعادت يك خانواده

شوهرم مراد دوست دارد

تصمیم گرفتم که باید هر طوری باشد باین ناراحتی ها خاتمه بدهم. بعد از تصمیم گرفتن یگا نه کاری که کردم این بود که توجه خاصی به شوهرم مبذول داشتم و همان طوری که فرزندانم را همیشه بعد از آن که احساس کردم خستگی اش رفع شد با کلمات شیرین علت ناوقت آمدنش را می پرسم و او هم بدون اینکه مانند سابق بگوید بتو چی تمام جریان را یکایک برابم قصه می کند.



بعد او مصروف شنیدن را دیو و خواندن کتاب و روز نامه شده و من مصروف تهیه نان شب می شوم. صبح اول وقت از خواب بر خاسته و تاتیه جای بوت هایش را رنگ می دهم، دریشی اش را واری می کنم اگر اتو ضرورت داشت آنرا فوراً اتو می کنم.

لوازم ریش تراشی، برس دندان و غیره را در تشناب آماده می سازم از خواب بیدار می شود و بعد از صبح بخیر او را به تشناب رهنمایی می کنم و من جای را تهیه می کنم جای را یکجا با اطفالم صرف می کنم و بعد فوراً شوهرم به پوشیدن لباس می رود، لباسها یش را پوشیده و بعد از خدا حافظی بسوی وظیفه

از نظر دور نداشتم این توجه را به حال شوهرم نیز نمودم مثلاً همان طوری که از طرز لباس پوشیدن تهیه لباس، اتو کردن و آماده کردن لباس، تهیه غذائی که فرزند انم بان بیشتر علاقه نشان می دادند و غیره شان خبر می گرفتم از شوهرم نیز خبر گیری نمودم در نظافت لباسش کوشیدم، وقتی بعد از ختم کار بخانه می آید بدون اینکه بسا لهجه زشت او را نسبت ناوقت آمدنش مورد عتاب قرار دهم فوراً يك گیلای جای یا قهوه برایش تهیه می کنم وقتی آنرا نوشید خیلی صمیمانه از او می خواهم که لباسش را تبدیل کند سپس برایش جریان کار های روز را می گویم، ضمناً از او می پرسم: چیزی را که پخته ام خوش دارد یا نه

میرمن های محترم! را ضعی نگه داشتن شوهر کدام مجزه ندارد و صرف مربوط بخود شما است. شما می توانید با اندک توجه همه رضایت خاطر او را فراهم نموده و قضای خوشی و سعادت مندی را در

من آرزو

دارم

- وقتی صبح شوهرم خانه را به قصد کار و وظیفه ترك می کند با من خدا حافظی نموده از خانه خارج شود.

- وقتی شام بخانه می آید با و سلام می دهم جواب سلامم را بدهد.

- همان طوری که با رفقا و دوستان صحبت های شیرین می کند با من هم لحظه صحبت و خوش خلقی نماید.

- اقلاً روزانه یکمرتبه طفلش در بغل گرفته و از محبت پدری برخوردارش سازد.

- در هر کاری که برای خانه انجام میدهم بیجا مداخله نکرده و بسا لهجه جدی انتقاد نکند.

- همیشه طعنه غذا پختن فلان یا فلان زن را بمن ندهد.

- اگر غذای موارد نظرش را پخته می کنم یکبار از آن تعریف نماید.

- از درسهای طفل مکتبی اش یگان بار خبر بگیرد و او را کمک کند. - ذوق خورا در شنیدن پروگرام های رادیو و صفحات موسیقی حتماً بمن تحمیل نکند.

- همینکه یکروز غذا به میلش نباشد همه زحماتم را نادیده نگیرد و فوراً آنرا برخم نکشد.

- وقتی گزارش کار های روزانه خانه را با و می گویم بحرفها یسم گوش دهد.

- در خریدن خرچ ماهوار اگر بمن موقع نمیدهد اقلاً با من مشوره نماید.

- وقتی لباس برام می آورد ذوق مرا هم در نظر بگیرد.

- از پدر، برادر مادر و خویشان من مانند مادر، برادر، پدر، و

محیط خانه تان ایجاد نماید.

میرمنی که ده سال از ازدواجش گذشته و صاحب چند طفل است ضمن یاد آوری از خطرات تلخی گذشته اظهار می دارد که بعد از چندین سال وضع متشنج خانواده گی

خویشان خود پذیرائی نماید. - وقت بیکاری و رخصتی را بخانه بگذرانند و یا اینکه با فامیل به سینما و تفریح بروند.

- در ترتیب و تزئین خانه اگر بامن کمک نمی کند اقلاً انتقاد هم نکند. - اگر برایش فرمایش یکدرجن پیاله یا ظرف آشپز خانه و یا کدام چیز دیگری رامی نکوید که این اضافه خرجی است...

(بقیه در صفحه ۵۶)

ژوندون

نکته های در باره زن

— اثر زن در سر نوشت مرد يك امر دائمی و لاینقطع است .
— زنان در مقابل حوادث مهم و مصائب شدید بیشتر و بهتر مقاومت می کنند ، تا در مقابل حوادث جزئی و مصائب كوچك .

مادیوان
— زن قبل از حوادث درد و غم از آن می ترسد ، ولی پس از حدوث با کمال تحمل و برد باری مقاومت کند .

بدهد ما همیشه در حق شان دعای کنیم که از این اذیت و آزار خویش دست بکشند و مزاحم خواهران شان نشوند .

نامه شمار سید

محترمه م الف
بہتر است موضوع را بدو کتر معالج تان بگوئید حتماً در مورد آن بشما هدایتی خواهد داد .
محترمه م ش :
از نامه شما معلوم میشود که قبلاً نیز نامه بمافر ستاده بودید ولی هر قدر جستجو نمودیم آنرا نیافتیم . پیغله و :
فکا هیات تان رسید از همکاری تان تشکر نموده و وعده می دهیم تا در شماره های آینده آنرا در مجله چاپ نمائیم .

من ضمناً اینکه رویه دور از انصاف و اخلاق يك مرد جوان را بشما بازگو کردم امید وارم در زمینه مرا رهنمائی نمائید .

امضاء محفوظ

محترمه د . و امضاء محفوظ
تصادفاً نامه های شما در یقوت رسید و ما هم خلاصه از هر دو نامه را در اینجا به نشر رسانیدیم ، رویه این جوان که حالا نامزد هر دوی شما میباشد راستی خیلی دور از انصاف و اخلاق است . نظر ما اینست که شما یکدیگر را از نزدیک ملاقات نموده و باهم معرفی شوید و در مورد با هم به مشوره بپردازید و بکوشید راه حل اساسی بیابید بعد از آن با خودش مشوره نمائید تا او نیز نظرش را بشما بیان کند .



از لا بلای نامه ها

دو نامه از دو نامزد

نامه اولی

دختری استم ۲۴ ساله و در يك فامیل متوسط زندگی می کنم . یکسال قبل جوانی که با فامیل ما ارتباط خویشاوندی داشت در اثر تقاضا و اصرار زیاد از من خواستگاری نمودند این تقاضای آنها چند ماه طول کشید بالاخره هفت ماه قبل پدرم و مادرم موافقت خویش را اظهار و ما با هم نامزد شدیم . از ابتدای مرحله که هنوز رفت و آمد جانب مقابل دوام داشت من احساس می کردم با این جوان خوشبخت نخواهم شد اما با احترام پدر و مادرم و اینکه جوان هم از خویشان نزدیک ما بودند و رشته دوستی بر هم نخورد باین امر تن در دادم در مدت هفت ماهی که نامزد بودیم از نامزد رویه دیدم که قابل یاد آوری نیست ولی چه چاره که کار

نامه دومی :

با من کمک کنید من دختری استم ۲۵ ساله . در همسایگی ما جوانی زندگی دارد که مامور یکی از دوائر است . او از کدام شهر دیگری باینجا آمده و در خانه یکی از خویشاوندانش زندگی می کند چندی قبل از جانب فامیلی که این جوان

جوانان

روان شناسی برای جوانان .

خیال بافی و خیال پرستی

خیال پرستی یا به اصطلاح (خیال پلو) از مسایلی است که هر جوان در يك دوره معین حیات بان سر دچار می گردند و بیشتر فکر خویش را به آن مشغول نگه میدارند. و اگر این خیال پرستی شکل مداوم و همیشگی را بگیرد ممکن است که يك جوان در آینده شخصی مالمو لیبی و خیال پرست بار آید و این کار عادت همیشگی او گردد.

جوانیکه به این نوع بیماری دچار می گردند اکثراً در سنین ۱۵-۲۰ قرار دارند این عده جوانان برای خود زندگانی عجیب و غریب میسازند و بعضی از آنها راه افراط در پیش میگیرند بدین معنی که خیال آنها بجائی میرسد که اصلاً قابل پذیرش نبوده بلکه شکلی مبالغه را نیز میگیرد. مثلاً يك جوان در عالم خیال برای خود زندگی مانند افسانه



جوانان و روابط اجتماعی

اگر چه این مطالب بار بار در روزنامه ها و مجلات چاپ شده است ولی باز اگر احیاناً یکی از اعضای مجلس هم برای اینکه تاندازه ای یادآوری میخواست صحبت کند آن چند جوان کرده با شیم مخصوصاً دسته جمعی برای رد کردن گفته آن آن عده جوانان نیکه شخص بدون در نظر داشتن نزاکت



این نکات را فراموش کرده و یا اصلاً سخن شروع به حرف زدن مینمودند توجهی به این سلسله مسایل ندارند آنها را ملتفت ساخته باشیم این مطلب را در این هفته از جمله مطالب ارسالی انتخاب و خدمت خوانندگان تقدیم میکنم.

جوانی از زبان هم قطاران خود می نویسد:

چند شب قبل در مجلسی که در آن جوانان و بزرگان اشتراك داشتند بحث و مباحثه روی موضوعات مختلف صورت گرفت. و هريك بنوبه خود دلایل ارائه میکردند و لی بیشتر رشته سخن بدست جوانان بود مخصوصاً چند جوانی که میخواستند

(ص-الف)

سرگرمی برای جوانان



در جستجوی دوستان قلم

بنده سر در شاه مایلم با خواهران
و برادرانی که علاقمند با جمع آوری
تکت پوستی پو ست کارد و جو کر
قطعه باشد مکاتبه نمایم .

آدرس : سردار شاه محصل صنف
دوم پوهنخی زراعت - پوهنتون کابل

اینجانب عبدالفقیر متعلم صنف
یازدهم لیسه تجارت میخوام با
برادران و خواهران خود که درباره
عکاسی معلومات داشته باشند
مکاتبه نمایم .

آدرس : لیسه تجارت - عبدالفقیر
متعلم صنف یازدهم .

مایلم با کسانی که درباره آرت و صنعت
علاقمند باشند مکاتبه نمایم .
لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .
آدرس لیسه نادریه - محمد کاظم
متعلم صنف دهم .

جوانان عزیز :

این تصاویری را که ملاحظه میکنید هر یک آن مربوط به زندگی ماوشما است. آیا میتوانید برای هر یک از این تصاویر
شرحی بنویسید که مربوط به تصویر بوده و یک مفهوم را افاده نماید .
و اگر موفق شدید که به هر یک از این تصاویر شرحی بنویسید لطفاً به آدرس مجله نامه بنویسید تا نامتان را
در مجله چاپ نمایم . و باید متوجه بود که این تصاویر با هم ارتباط دارند شرحی که شما بنویسید باید ارتباط
به همدیگر داشته باشند .

علاقمند مکاتبه با خواهران خود
که در باره موضوعات مختلف هنر
مخصوصاً رسامی و عیقل تراشی
معلومات داشته باشند .
آدرس : لیسه زرغونه نریا متعلمه
صنف دهم .

آرزوی مکاتبه را با کسانی که درباره
ورزش مخصوصاً ورزشهای اتملیک
اطلاعات و معلومات کافی داشته
باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه
نمائید .

لیسه انصاری - محمد نبی متعلم
صنف یازدهم .

میخوام درباره هنر مندان خارجی
و داخلی معلومات جمع آوری کنم .
کسانی که درین قسمت میتوانند
کمک نمایند لطفاً به این آدرس
مکاتبه نمایند .

لیسه نجات - عبدالفتاح - متعلم
صنف نهم .

مایلم به مکاتبه با علاقمندان آواز
احمد ظاهر .

آدرس : هرات - لیسه مبری -
فوزیه متعلم صنف نهم .

بزرگان چه گفته اند

اراده ما نیرویست که بر تمام
قوای دیگر حکمرانی میکند... «بوفون»
هیچ چیز محال نیست و هر کاری را می
دارد اگر به اندازه لازمه اراده داشته
باشیم بقدر کافی وسایل پیدامی
کنیم. «ر وشفو کول»
از کو چکی میل داشتیم بزرگ باشم...
«ویکتور هوگو» - زیبایی چنان
پر شکوه و مقدس است
که هر جا بوجود آید
هر قدر در طول قرون و اعصار
دستهای ملل وحشی با نهادن آن
بکوشد باز آثار آن بایر جا میماند...
«آنا تول»

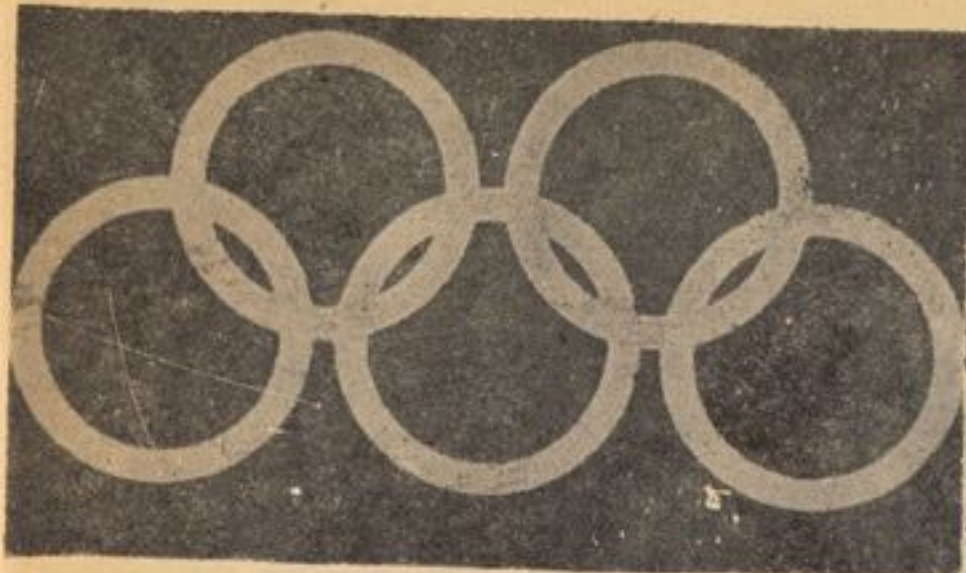
زیبائی مرد در آنست که از آنچه
شایسته وی نیست برگزیند باشد
حضرت امام حسین .
عشق به شهرت و افتخار از
هوس های است که عارفان به آن
اعتناء ندارد .

«تاسیت»

وسیله کم کردن وزن اضافی

آنانیکه از چاقی و مخصوصاً از وزن
اضافی بدن شکایت دارند و ازین
وضع رنج میبرند میتوانند با ورزش
های مداوم از وزن اضافی خود بکاهند
و اندام خود را زیبا و متناسب بسازند.
مخصوصاً که بیشتر علاقمندان اندام
متناسب و به اصطلاح مد روز و شیز
گن اند و آنهایی که به این مشکل
گرفتار اند بهترین وسیله ساده و در
عین زمان مؤثر باسیکل سواری است
و همچنین درین تازگی وسیله برای
کم کردن وزن اضافی برای دوشیزگان
چاق تهیه شده که در عکس آنرا
مشاهده میکنید. شما میتوانید روزانه
مخصوصاً از طرف صبح مدت پنج
تا ده دقیقه باین وسیله تمرین کنید
و خود را از داشتن وزن اضافی نجات
دهید .





ورزش

در جالبترین مسابقات والیبال و باسکتبال پوهنخی حقوق قهرمان باسکتبال و پوهنخی ادبیات و علوم بشری قهرمان والیبال گردید



جریان مسابقات باسکتبال در چمنازیوم پوهنتون

در مسابقات فاینل دویتن صد متر بنیاعلی رحمت الله محصل
پوهنخی زراعت اول، بنیاعلی عبدالله نوابی محصل ادبیات دوم و بنیاعلی محمد ا صغر نوروز محصل
ادبیات سوم گردیدند.

آمادگی برای مسابقات سپار تایید سال ۱۹۷۵

ترجمه: ع (غیور)

قراردست مسابقات بین المللی سپار تایید سال
۱۹۷۵ به اشتراك تازه ترین چهره های ورزشی
اروپا در شهر (اوتر او) واقع در حصص
مرکزی چکو سلواکیا دایر گردد. فدراسیون
ورزشی چکو سلواکیا بمنظور آمادگی دانیدن
ورزشکاران تطبیق يك سلسله پروگرام های
چمناسك را سراز همین اکتون شروع نمود
وتا کتون در چمنازیوم ورزشی - اوتر او
بیش از بیست و پنج پروگرام ورزش و چمناسك
اجرا گردیده است.

بقیه در صفحه ۵۶



صحنه از انجام تمرینات سپار تایید در چمنازیوم شهر (اوتر او)

صفحه ۴۴

سپار تاییدی از جالبترین انواع ورزشهای
چمناسکی بشمار رفته و بر تعداد علاقه مندان
آن سال به سال افزایش بعمل می آید. ورزشکاران
قبل از آغاز ورزش سپار تایید تحت نظر
ورهنمایی مربیون سه نوع حرکات فیزیکی را
انجام میدهند بطوریکه معلم ورزش بصورت
عملی در انای انجام تمرینات سپار تایید
عضلات و اندام های ورزشکاران را بصورت
دقیق متوازن و هم آهنگ میسازد در آغاز مرحله
دوم مسابقات ویا تمرینات ورزشکاران در سه
قطار جدا گانه صف بسته و بعدا فارمول اول
ودوم را بطور مسلسل دنبال و تعقیب مینمایند
به عقیده ورزشکاران شهر براک یکی از اعجاز
تمرینات سپار تایید پرورش عضلات و بدست
آوردن زیبایی اندام می باشد بر طبق یکی از
تازه ترین راپور های احصائیوی فدراسیون
بین المللی ورزش در خلال شش سال اخیر
بیش از دوازده مسابقه بین المللی سپار تایید
به اشتراك ورزشکاران کشور های اروپایی
افریقایی - آمریکایی و آسیایی در نقاط مختلف
گیتی دایر گردیده است. قرار معلوم در
مسابقات بین المللی سپار تایید سال ۱۹۷۴
که چندی قبل در شهر بولین بلغاریا بعمل
آمد دوتن از معروف ترین چهره های ورزشی
شهر (بوهیمیا) به بردن جوایز و مدال های طلا
موفق شدند.

شبکه تلویزیونی شهر براک اعلام نموده
که در نظر دارد جریانات مسابقات بین المللی
سپار تایید را بصورت مستقیم از طریق شبکه
بقیه در صفحه ۵۶

کلب‌های ورزشی



اعضای تیم فوتبال اختری

شباغلی اختر محمد سرپرست کلب گفت: اعضای تیم پهلوانی در مسابقات که برای انتخاب صورت گرفت تیم ملی اشتراك و رزید و محمد اسلم پهلوان بحيث پهلوان تیم ملی شامل شد. تیم باسكتبال کلب اختری در مسابقات که از طرف تیم خیبر صورت گرفته بود اشتراك ورزیدند و لی بادو باخت از جدول حذف شد. تیم فوتبال کلب اختری در تورنمنتی که از طرف آمریت ورزشی پامیر دایر گردیده بود بعد از بین ۳۵ تیم حایز مقام دوم گردید.

مجله ژوندون برای تشویق و ترغیب ورزشکاران کشور به سلسله معرفی ورزشکاران و کلب‌های ورزشی، اینک کلب ورزشی اختری برای علاقمندان سیورت معرفی مینماید. کلب اختری از سال ۱۳۴۷ بدینسو به فعالیت آغاز نموده و اکنون به سرپرستی بشیر احمد اختری فعالیت دارد.

تیم‌های کلب اختری شامل، تیم بوکسنگ، تیم پهلوانی، تیم زیبایی اندام، تیم والیبال تیم باسكتبال تیم فوتبال اول، دوم و سوم میباشد. کلب اختری دارای ۲۵۰ عضو میباشد.

مصاحبه باشکریه حیدر عضو تیم باسكتبال لیسه عایشه درانی

مصاحبه از ملالی هما فاضلیار



شکریه حیدر

فوتبال دلچسپی فوق العاده دارم. از شکریه می‌پرسم. چرا پیشرفت ورزش در بین طبقه نسوان نسبتاً بطیست. جواب میگوید. چون زمینه برای تمرینات مداوم برای ما آنقدر مساعد نیست زیرا که از یکطرف اکثر فامیل‌ها به این راضی نمیشوند که دختران شان در جاهای مختلف ورزشی به تمرین بروند و از جانب دیگر در خانه هم هیچ گونه زمینه مساعدی موجود نیست که به تمرین بپردازند. فلذا پیشرفت ورزش در بین طبقه نسوان نسبتاً بطی بوده و باز هم باوجود محدودیت‌ها، دختران این فعالیت اجتماعی خویش را با لیاقت و شور شوقی بی‌شایبه به پیش می‌برند. و امید است که مقامات مسئول ورزشی جهت پیشرفت سیورت اقدامات سودمندی نمایند تا زمینه مساعد برای ما مهیا گردد که بتوانیم بیش از پیش فعالیت نمائیم.

در اخیر از وی پرسیدم.

تا حال چند مسابقه انجام داده اید و مسابقات به نفع کدام تیم‌ها بیشتر اختتام یافته چنین پاسخ داد. در این اواخر تورنمنت که از طرف ریاست تربیت بدنی وزارت معارف بقیه در صفحه ۵۶

سیورت يك پدیده اجتماعی است که مانند همه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی سیر و تکامل مینماید. این سیر و تکامل ورزش‌ها و بازی‌ها پیشرفت تفکر انسانی و وسیعی شده همراه باروند تکامل به پیش می‌رود. این مطلب را پیغله شکریه حیدر عضو

تیم باسكتبال لیسه عایشه درانی در مصاحبه‌ای که با وی بعمل آوردیم گفت: وضمناً علاوه کرد که امید است در کشور ما با توجه مقامات مربوطه سیوریتی، ورزش هر چه بیشتر رشد و تکامل کند و يك تحول عظیم در آن رونما گردد.

پیغله شکریه که در بین ورزشکاران تیم باسكتبال لیسه خود دختر است خیلی فعال و پر نیروی با مهارت زیادی در میدان مسابقه حاکمیت خویش را بالای بازی حفظ میکند. در مورد سوالی که بیشتر چه نوع ورزش را می‌پسند گفت: من به تمام انواع ورزش علاقه دارم. اما زیاده آن که تلاش و فعالیت پیگری را در بر داشته باشد و به من نیرو بخشد و بیش از حد فعال سازد. از قبیل فوتبال، باسكتبال، والیبال می‌باشد. که از همه بیشتر به بازی

بازیهای المپیک ۱۹۸۰ در ماسکو بر گذار میشود

ماسکو مرکز بازیهای بهاری المپیک در سال ۱۹۸۰ می‌باشد این موضوع را کمیته بین المللی المپیک بتاريخ ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۴ در وینا فیصله کرد.

پایتخت شوروی برای برگزاری بازیهای المپیک ۱۹۸۰ سهولت‌های زیادی را پیش بینی کرده گفت: بقیه در صفحه ۵۶



در یکی از پروژهای قریه المپیک، این هم ساختمان چوبی در باغ عمومی اسمایلو ف در گوشه از شهر ماسکو، این عکس یکی از بلاك‌های را نشان میدهد که در آن شعبات مختلفه اداری و کارهای دیگر تخصیص داده شده است. قریه المپیک برای رهایش ۱۵۰۰۰ نفر پیش بینی گردیده است. صفحه ۴۵





نام این شاعر تخاری چیست؟

- ۱- نام خودش و نام پدرش با حرف «ب» شروع میشود.
 - ۲- مولدش تخارستان و مدفنش بغداد است.
 - ۳- اشعاری که از او باقی مانده بزبان عربی است.
 - ۴- او نا بینا بوده و در عین حال طبعی مایل به شوخی داشته است.
 - ۵- در سال ۱۶۷ هجری بقتل رسیده است.
- اگر این شاعر معروف تخاری را نتوانستید بشناسید، اسمش را هفته آینده در همین صفحه بخوانید.

و اینهم سرگرمی جدید

در این مربع ۸ در ۸ اعداد یک تا ۶۴ را طوری قرار بدهید که اولاً مجموع اعداد از هر طرف، عمودی یا افقی یا مایل معادل «۲۶۰» شود ثانیاً اگر این مربع ۶۴ خانگی را به چهار مربع ۴ در ۴ قسمت کنیم، اعدادی که در هر مربع ۱۶ خانگی قرار دارد از هر طرف عمودی یا افقی یا مایل معادل (۱۳۰) شود.

برای اینکه در حل این معما کمکی به شما شده باشد، چند عدد را در داخل مربعهای کوچک می نویسیم البته بقیه را خودتان به نیروی فکر و کوشش پیدا خواهید نمود.

اگر قدری دقت کنید بزودی موفق میشوید و اگر به یافتن جواب موفق نشدید تا هفته آینده صبر کنید و پاسخ آنرا در همین صفحه بخوانید.

			۴				۱۳
		۷					۱۵
	۵۱					۵۰	
۶۱				۵۳			
		۴۶					
		۳۳					
		۴۳		۳۴	۳۵	۲۹	
		۱۸					

جدول اطلاعات عمومی

۱	X	X		د	ن		X	X
۲	X	X		د	ن			X
۳	X	X		د	ن		X	X
۴	X	X		د	ن			X
۵	X			د	ن		X	X
۶	X	X	X	د	ن		X	X
۷	X	X	X	د	ن			X
۸	X	X		د	ن		X	X
۹	X	X	X	د	ن			X
۱۰	X	X	X	د	ن			

- در این جدول کلماتی در نظر گرفته شده است که حروف مشترک آنها عبارتست از «ن» و «د» و این هم توضیح کلمات.
- ۱- نمک زندگی خوانده شده.
 - ۲- ولسوالی معروفی است از ولایت فراه که نام تاریخی آن اسفزار بود است.
 - ۳- خیال و گمان.
 - ۴- مجله محبوب شما.
 - ۵- آینه «پشتو».
 - ۶- شیرین است.
 - ۷- دریا «پشتو».
 - ۸- دردکان آهنگری یافت میشود.
 - ۹- عالم هندسه.
 - ۱۰- دوام دار و جاودانی.

کتاب شناسی

- ذیلا هفت مثنوی را نام می بریم و در پهلوی هر کدام اسم شاعری را می نویسیم ازین هفت شاعر فقط یکی از آنها نامش در کنار مثنوی خودش نوشته شده است و بقیه به صورت پراکنده در کنار مثنوی ها نام برده شده است.
- شما باید:
- ۱- نام گوینده هر مثنوی را به درستی تشخیص بدهید.
 - ۲- آن شاعر و مثنوی را که به صورت صحیح نوشته شده است پیدا کنید.
- ۱- تحفه الاحرار - خاقانی.
 - ۲- مخزن الاسرار - جامی.
 - ۳- وامق و عذرا - نظامی.
 - ۴- خلد برین - وحشی.
 - ۵- گل و نوروژ - عنصری.
 - ۶- تحفه العرا قین - عیوقی.
 - ۷- ورقه و گلشاه - خواجی.

آزمایش دقت



در این دو تصویر که رسا می‌رادر حال رسم کردن تابلوی نشان
میدهید ۲۰ اختلاف موجود است، کوشش کنید که اختلافات آنرا در
یافته برای ما بنویسید اگر نیافتید هفته آینده جواب صحیح را تقدیم
خواهیم کرد. - ارسالی ع، کهنگدا

جواب سوالات شماره ۳۷

جواب مورخ وطن ...

قاضی منہاج سراج جوز جانی مولف طبقات ناصری .

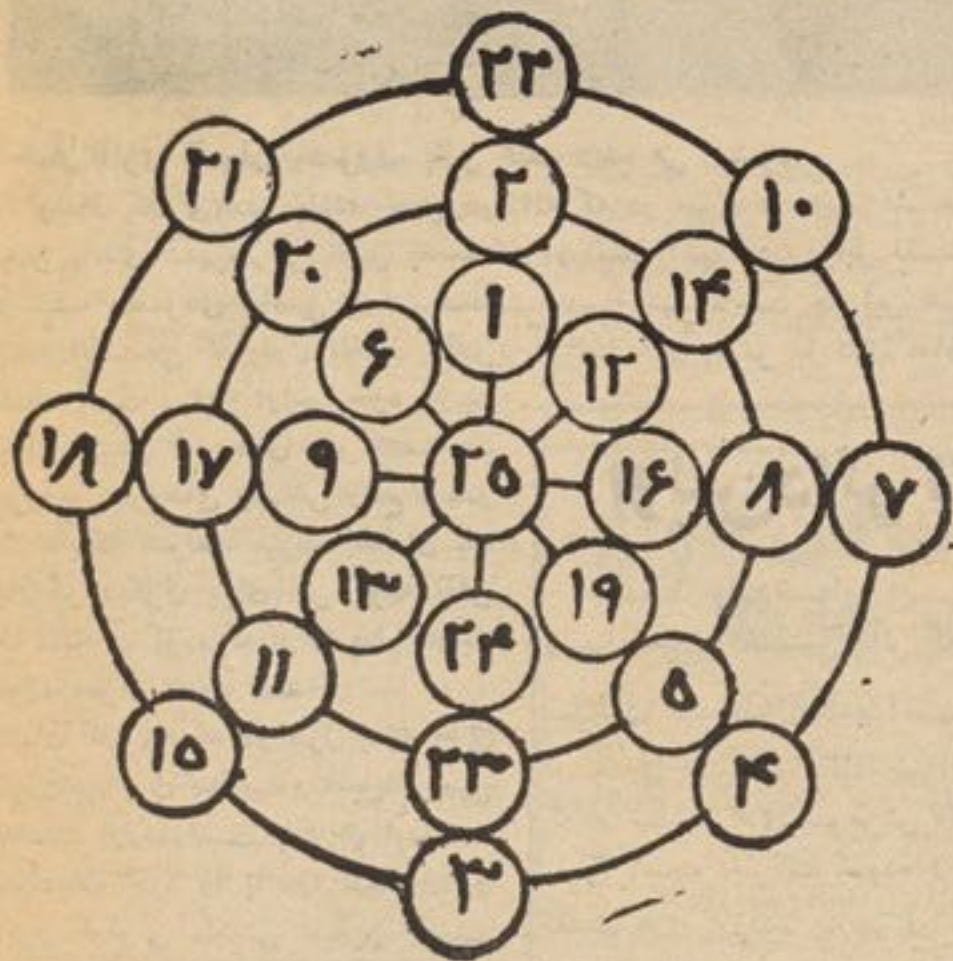
جواب شعر در هم ریخته

با بدان بد باش با نیکان نکو جای گل گل باش جای خار خار

جواب اطلاعات عمومی ...

۱- پاسکال ۲- موریش کانتود ۳- شمس الدین احمد افلاکی ۴- میر
حسینی سادات غوری .

جواب سرگرمی شماره گذشته



اعداد بین دایره های کوچک را خواه بشکل محیط دایره و خواه روی
یک خط مستقیم بشمارید، عدد ۱۰۰ بدست خواهد آمد .

حل کنندگان

بیغله راضیه نوری، احمد علی کریم زاده، عبدا لغفور فرزانه،
سلیمان عبدالعلی، عبدالقیوم از مکتب بوبو جانی، محمد جان
تقوی، ضیاء احمد خالقی، رویا امینی فریادروین دخت، کوثر علی ابراهیمی -
زاده از لیسه لغمان پروان .

از لیسه نادریه، محمد هاشم حبیب

صفحه ۴۷

یک سوال حسابی

خانم هنگامی که از بازار به خانه باز گشت شوهرش از او پرسید:
- خوب، از یک هزار و پنجاه افغانی که امروز صبح برایت دادم
چقدر خرید کرده‌ای و چقدر باقی مانده است؟
خانم جواب داد:

- تو همیشه لاف میزنی که ریاضی دان زیر دستی هستی، من هم جواب
ترا به شکل یک مساله حسابی بیان میکنم بدین قرار:
اولا از مبلغی که امروز صبح به من دادی مبلغ کمی را در خانه
گذاشتم و بقیه را برای خرید به بازار بردم.
ثانیا پولهای که با خود بردم همگی یا با نکتوت صد افغانی بود
و یا با نکتوت بیست افغانی ثانیاً پولهایی که بعد از خرید برایم باقی
ماند ثلث پولی است که با خود برده بودم.

رابعا مبلغ پولی که باقی مانده است از این قرار است که به تعداد صد
افغانی هایی که با خود برده بودم
نوت بیست افغانی باقی مانده و به
تعداد بیست افغانی هایی که برده
بودم نوت صد افغانی باقی مانده
است. چون خودت محاسب هستی
میتوانی حدس بزنی که چه مبلغ
برده بودم و چه مبلغ خرید کرده ام
و چه مبلغ باز گردانیده ام؟

همسرش بعد از اندکی محاسبه

فورا به اندازه پول هایی برد .

آیا شما هم می توانید اندازه آنرا
معین کنید؟

جواب در هفته آینده تقدیم می
شود .

۱	ا	ف	ل	ا	ط	و	ن
۲	خ	ف	ل	س	ط	ی	ن
۳	ف	ل	ی	پ	ا	ی	ن
۴	ف	ل	س	ف	ه	خ	ا
۵	خ	خ	۲	ف	ل	س	ا
۶	ا	خ	ا	ف	ل	ا	ک
۷	ا	خ	خ	خ	ق	ف	ل
۸	ا	خ	خ	خ	ا	ف	ل
۹	ا	خ	ل	ف	ل	ا	خ
۱۰	ا	خ	ل	ز	ل	ا	خ

صورت حل جدول اطلاعات عمومی
شماره گذشته

معمای منظوم

از این معما نام «احمد» حاصل می شود و گوینده آن مولانا عبدا لرحمن
جامی است .

چو خوانی مطلع سبع المثانی

بدانی نام او بی حرف ثانی .

طریقه استخراج نام مذکور را از بیت فوق پیدا کرده بنویسید تا
بنام شما نشر گردد .

ستاره شناسی

این ستاره ایثا لیایی که حرف

اول اسمش «ک» است در قلم حرفه ای

ها که در کابل نمایش داده شده است

نقش اول را بعهد داشت . اگر او

را شناختید برای ما بنویسید و گرنه

تا هفته آینده صبر کنید .



ستاره گان

کناره گیری از جهان سینما

زن در لباس کمیسار



کاتینکا هموفن

کاتینکا همو فم هنرمند معروف تئاتر آلمان که طی چند بازی هنری اش در بین شهرت و محبوبیت فراوانی بدست آورده بود اخیراً در نمایشنامه «دو دزد» یکبار دیگر درخشید و از خود یا کار فراموش نا شدنی در ذهن علاقمندان تئاتر بجا ماند. هم‌دوش باین بازی که هنوز در آستانه سرد شدن واقع نشده او مصروف آماده نمودن نمایشنامه بنام «پولهایت رادر بانک ذخیره کن» می باشد که بدون شك نقش فوق العاده خواهد بود. ولی خود «کاتینکا» اخیراً در دایره يك تشویش شدید خودش را محصور می بیند و آن اینست که

تلو یزیون آلمان او را برای بازی نقش يك کمیسار رزن کانديد نموده که در ایفای این نقش هم تشویش دارد و هم خود را بیعلاقه احساس نمی کند و علت آن اینست که گفته است در آن نقش و آن لباس غالباً خود را خجالت زده احساس می نماید و همین موجب علت اصلی تشویش او را فراهم نموده است.

آشنا شد سرعت کار و فعالیت هنری او نیز بیشتر گردید تا آنکه در سال ۱۹۶۶ رسماً با او ازدواج نمود. ساده‌ها در سال ۱۹۷۰ فیلم معروف (هوتل) را پرودیوس نمود و با - بنظر طریق نام خود را در جمله پرود یوسر ان شامل نمود و در سال ۱۹۷۴ نخستین فیلم رنگه را داترکت نمود که با داترکت این فیلم بحیث نخستین داتر کتر زن در سینمای هند شناخته شد.

ساده‌ها عقیده دارد که شهرت خود را از فلم وه کن تهی یافته است چه همان فلم بود که در سال ۱۹۶۱ تهیه شد و نقش هیروی آنرا منوجکار ایفا می کرد.

اولین داتر کتر زن در سینمای هند



ساده‌ها

تهیه می کرد ولی چون شیوه رفتار آنان برای ساده‌ها قابل تحمل نبود از نیرو بعد از ختم فلمه ایک حسینه ایک مسافر» ادامه همکاری را با «مکرچی ها» قطع و با دیگر پرو دیوسر ها همکاری را آغاز نمود. ساده‌ها از وقتیکه با (آر، کی نیر)

ساده‌ها اولین ستاره ایست که رسماً بحیث نخستین داتر کتر زن در سینمای هند قبول شده است. زیرا او چندی قبل فلم «گیتا میرانام» را که از ساخته های شوهرش «آر، کی نیر» است داترکت نموده و علاوه بر نقش های ارزنده را هم در فلم ایفا نمود.

ساده‌ها هفده سال است که بحیث ستاره در سینمای هند خدمت می کند و اولین فلم او «لف انی شمله» نام دارد که نقش مقابل او را «جی مکر- جی» بعهده داشت.

در آغاز کارش چون سابقه در کار سینما نداشت با «مکر جی ها» قرار دادی عقد نموده بود که با ساس آن بایست فلم های متعددی را باو شان



شان کانری همواره مصروف بازی گلف دیده می شود

(شان کانری) هنر پیشه چهل و دو ساله که در حوزه و دایره فلم های جمز باندی شهرت بی نظیر بدست آورده است اخیراً در برابر فلم وسینما دلسردی خاصی از او به مشاهده رسید است چه این هنر پشه انگلیسی که بقول نقادان خاص برای فلم های جیمز با ندی ساخته

شده است، این اواخر خود را در برابر پیش آمد های غیر متعارف پرودیو سر های رفیقش واقع دیده و تا جاییکه شواهد میرسا ندانان يك بازیگر دیگری برای این گونه نقش ها انتخاب کرده که او را بنام «اوجر مور» معرفی نمود هاند.

(شان کانری) که در طول بازی های گرم خود پول هنگفت و قابل توجهی بدست آورده است بعد از اینکه مناسبات خود را با «زا لئسمان» و «برو کولونی» آشتی ناپذیر یافت بیشتر از يك میلیون دالر پول خود را که بالای همین دو پرودیو سر داشت عنوانی کومک به اطفال معیوب و بنی بضاعت بمقامات رسمی اعانه داده و خود بصوب هسپا نیا بمسافرت پرداخت.

اینکه باز هم در فلم ها ظاهر می شود یا خیر تا کنون اطلاعی در دست نیست ولی گفته میشود «شان کانری» همواره مصروف بازی گلف بوده و در این باره از تصمیم خود چیزی نگفته است.

جنون یا شهرت طلبی؟



جین برکین

ظاهر شده است که این موضوع برای عده زیادی از مردم تعجب آور تلقی شده است.

(جین برکین) بیک خبر نگار هنری گفته است علت این عمل او را تکاثف و تراکم عقده ها بوجود آورده زیرا او با پستان های کوچک و لکن خاصه بزرگ خود بهیچوجه نمیتوانست در جمله زیبا یان قرار گیرد و او میدانست که تنها زیبایی رخساره او نمیتوانست برایش شهرت خواستی اش را حاصل کند بنا این کار او را به شهر تیکه در آرزویش میباشد خواهد رسانید و لی از اینکه این حرکت چقدر به خواهران او می افزاید و یا از تعداد آنان میکاهد موضوعیست که اندیشه بدان ندارد این فلم (جین برکین) یک فلم فرانسوی بوده و نام آنرا اعلان نموده اند.

ریچارد هنر مند پرمایه فرانسه تعلق گرفت.

آرای که برای «مارلین» حساب شد در حدود هشتاد و یک فیصد در بین ستارگان واز «ریچارد» در بین هنر مندان هفتاد و دو فیصد تثبیت و تعیین گردیده است که باین حساب هر دو محبوبیت فوق العاده خود را در بین مردم به ثبوت رسانیدند.

صفحه ۴۹

افسانه ساز

آیا حقیقه ادین مار تین کنجوس است؟

(دین مارتین هنر پیشه و آوازخوان پنجاه و شش ساله امریکائی که اخیرا در اوج شهرت قرار گرفته است و در جمله از پولدارترین ستاره های جهان بشمار میاید نزد بسیاری از دوستان و اشخاص نزدیک وی بحیث هنر پیشه خسیس معروف میباشد زیرا او در مصرف پول راه معتدل را اتخاذ نموده و مانند دیگر هنر پیشه ها دست با سراف نمیزند.

اما با تعجب مشاهده شده که وی این اواخر یکی از قیمتی ترین موتور امریکائی را خریداری نموده است. چون این حرکت از دین مارتین کاملا



بعید می نمود از اینرو مورد سوال واقع شد که چگونه ممکن شد او چنین یک موتور قیمتی را خریداری کند در حالیکه او در دعوت های که از رفیق های نزدیک خود بعمل می آورد صرف یک بوتل ویسکی رابه خورد او شان میدهد که بهمین ملحوظ همیشه در مورد او می گویند یک بوتل و یک جمعیت.

دین در جواب گفت: ممکن اگر دوستان توجه کنند صاحب موتور های قیمتی تر از این خواهد شد زیرا موتور موجوده ارمغان دوست عزیزش فرانک سینا ترا بوده و در بدل آن حتی یک دین مارتین هنر پیشه و آواز خوان معروف دالر هم نداده است.

برندگان جوایز ارچا نگل

از سال ۱۹۷۱ باینطرف در فرانسه جایزه به هنر مندان سینمایی داده میشود که آرا جایزه «ارچا نگل» می خوانند و به بهترین ستارگان سینمایی آنرا اعطا مینمایند.

جایزه «ارچا نگل» اصلا جایزه ایست که به هنر مندان محبوب مردم تعلق میگیرد و از اینرو در طول یک سال هر هنر مندی که آرای بیشتر به دست میآورد تحت داوای یک هیات مکمل و بیطرف که وظیفه رای شماری را نیز بدوش دارد جایزه بمستحق آن تفویض میشود.

امسال در پاریس بعد از بررسی طولانی جایزه به «مارلین ژوبرت» ستاره طنز و زیبای فرانسوی وپیر



مارلین ژوبرت وپیر ریچارد شماره ۳۸

از دوستانت

(مادر)

محمد نذیر «زهیر»

می روم

ای مایه افتخار ! جان را گفتم فدایت
 رازی که بود مخفی سالها در وجودم
 ناجای ترا سازم در قلب نا توانم
 اشک می رود ز چشمم مگر قهر ترا بینم
 ای موجودی بی همتا! فرشته آسمانها
 وضعت نشود اداء با این دوسه گلیه
 احمد اگر کند صد سال ترا خدمت
 باز آکه کنم تعریف این داز را برایت
 از قلبم کشم آنرا خالی کنم سرایت
 با این تحفه ناچیز مگر کنم رضایت
 از دست رود هوشم بوسه کنم گریایت
 آخر چرا نباشم امروز من جدا یت
 وجود ترا ساخته از مهر مگر خدایت
 این هم نبود کافی از بهر یثدوعایت

دل پیروز آمده باسوی یاری می روم
 ساز ها خوش آمدن با جویبار می روم
 مستی هادل میکشد از روزگاری می روم
 این قفس بشکست جان با کنارش می روم
 بالخان جوش و مستی با شعاری می روم
 ای پری پیکر کجایی غمگساری می روم
 ای زهیر بادرد و افسون داغ داری می روم
 گل بیزار آمده کوی نگاری می روم
 دایم آمد این گسارم میگساری می روم
 ماه نسیانم بسرشد از بهاری می روم
 دل فریبا شد جنونا با مزارش می روم
 من بیخ زندگانی باقراری می روم
 باغ جانم شد خزانی رنجباری می روم
 با هزاران می پرستی سوز وزاری می روم

رویا

دیشب

ز راه دور

وز آنطرف ز کوه و بیابان و دشتها
 آواز دلتواز ترا گوش من شنید

در آن دمی که جز من و شب هیچ کس نبود
 تنها و بی هما
 و آن دم که شب زئیر گیاش داشت هر نفس
 در هر مکان به میل خودش امرو حکمها

دیدم ترا که همچو کیوتر ز روی لطف
 میخوابم به طرف خودت هر چه بیشتر
 وانکه که من به میل خودت پیشت آمدم
 از روی لطف و مهر
 کردی نوازشم

وانکه که جراتی به من شفته دست داد
 که بوسه زدم بر رخ و که به پای تو
 با چشم بی حیا

اما ... اما چقدر زود گذشت آن دقیقه ها
 زیرا زمانی باز نمودم زهم دو چشم
 چیزی نبود هیچ
 خواب و خیال بود

از محمد آصف ((غروب))



درس وطن دوستی

برای مادری گویم که فرزند عزیزش را
 درون کلبه ای ویرانه اش هوشب
 سرود انقلاب و جان نثاری را
 صفای باشکوه و راد مردیرا
 دهد درسی که او در خدمت مردم
 کند جان و سرش قربان

خو شا آن مادری که نور چشم خود
 درون سینه ای گهواره از الفت
 جوشیر شوره
 درس انقلابی میدهد از شوق

توای مادر !

تویی گانوی آزادی

دبستان تواز مهر و صفا آموخت

بهن هم رزم و جانبازی

و هم مین پرستی را

از: سید نور، فرخ

عده زیادی از علاقمندان نقاشی و آرت به قریه گرینویچ که قسمتی از شهر نیویارک است آمده بودند، آنها زندگی آرام و دور از هیاهوی شهری را دوست داشتند و از اینکه خود را بین هم مسلکان خود میدیدند لذت میبردند، در این قسمت نیویارک اکثر عمارات و آپارتمانها کهنه و محقر بود که این خود بر دلچسپی آن محل می افزود.

در منزل فوقانی یک عمارت کهنه خشتی سه طبقه ای (سو) و (جانسی) اطلاقی را برای کار خود اختصاص داده بودند یکی از این دو دختر جوان از ایالت (میسن) و دیگری اهل کالیفرنیا بود، آنها بدهم.

تابو بی از خلیج ناپل نقاشی کند! نه، یک چیز بسیار مهمتر از این مثلا یک مرد؟ خیر!

خوب، شاید این نتیجه تپویا ضعف جسمی او باشد، اما وقتی که یک مرد بخواهد تلقتن میکند که خواهد مرد، آنجاست که من پنجاه فیصد تاثیر دوا را حساب نمیکنم، اگر شما موفق شوید که او را به چیزی علاقمند بسازید مثلا را جمع به آخرین مد لباس زنانه، آنوقت می توانم به شما و عده یک چانس در پنج چانس رابعو ضی یک از ده چانس بدهم.

پس از رفتن داکتر (سو) به اطلاق خود رفته بگرستن بر داحت بعدتر در حالیکه کوشش میکرد غمگین معلوم نشود اشتیاق کتان به اطاق جانسی داخل شد.

جانسی در زیر لحاف روی طرف کلکین غلطیده بود، سو بخیال اینکه جانسی خوابیده است ساکت شد، اما بزودی صدای آهسته ای را شنید که چند بار تکرار شد، باعجله بکنار بستر رفت.

چشمه جانسی کا ملا باز بود به بیرون کلکین خیره شده و شما رش معکوس میکرد:

دوازده .. یازده .. لحظه ای بعد:

عده ... هشت ... هفت ... (سو) به بیرون کلکین نگاه کرد آیا جانسی چه چیز را حساب می کند؟ در آنجا فقط محوطه عقبی - ساختمان و دیوار سفید خانه مقابل چشمه میخورد یک تالک بسیار بزرگه ریشه اش خشک شده و تقریبا تا نیمه دیوار بالا آمده بود نیز آنجا دیده می شد. باد سرد خزانی تقریبا تمام بر گهای آنرا ریختانده بود و تالک تقریبا برهنه معلوم میشد.

(سو) پرسید:

عزیزم این شما ره ها چیست؟ جانسی به آرا می گفت:

شش .. اکنون تیز تر میریزد سه روز قبل تقریبا صدادانه بود، حساب کردن آنها سرم را بدرد می آورد، اما حالا آسان است .. یکی دیگر هم افتاد فقط پنج دانه باقی مانده.

سو گفت:

پنج دانه چه؟ بمن بگو عزیزم!

برگها، برگهای تالک، و قتیکه آخرین برگ بیفتد من نیز می میرم این راسه روز است که میدانم آیا داکتر برایت نگفت؟

سو جواب داد:

داکتر از این چیزها هیچ نگفت این دیوانگی محض است! آن برگ های خشک چه ارتباطی میتوانند با خوب شدن تو داشته باشد؟ توبه آن تالک پیر عادت گرفته ای، احق نشو عزیزم داکتر امروز میگفت که چانس صحت یافتن تو بسیار زیاد است، اکنون کوشش کن قدری از شور بایت بخوری، مرا هم اجازه بده که بروم کمی کار کنم تا پولی برای خرید یک مشروب عالی بدست آوریم!

جانسی همانطور که به دیوار خانه مقابل چشمه دوخته بود گفت:

بعد از این ضرورتی برای خرید مشروب نیست .. او، یکی دیگر از برگها نیز می افتد، حالا فقط چهار دیگر باقی مانده، می خواهم قبل از اینکه تاریک شود افتادن آخرین برگ را تماشا کنم و بعد من نیز خواهم رفت!

(سو) در حالیکه بروی جانسی خم میشد گفت:

عزیزم قول میدهم تا وقتی که من کار خود را تمام کنم چشمه خود را ببندی و از آن کلکین نگاه نکنی! آخر باید این تابو ها را فردا تحویل بدهم، من به روشنی احتیاج دارم

نوشته: او، هنری

ترجمه: حسامی «را میاد»

آخرین برگ

در رستوران یکی از هوتهای ایت استریت با هم آشنا شدند هر دو نقاش بودند و اخیرا به نیویارک آمده بودند تا به زندگی خود سرو صورتی دهند.

آن دو در ماه می با هم آشنا شدند، در ماه نوامبر یکتووع سرما خوردگی عجیب در شهر شیوع یافت که دکتوران آنرا سینه بغل نامیدند و مردم شهر را در گوشه و کنار با انگشتان مهلك و سرد خود گرفتار میساخت.

این مرض گر بیا بگیر جانسی نیز شد و او را به بستر انداخت، او بسختی حرکت میکرد، همیشه بالای تخت آهنی رنگ رفته، دراز کشیده و از بین کلکین بدیو ارضا و تمیز عمارت مقابل نگاه میکرد روز بروز حالش بدتر میشد.

یک روز صبح داکتر موظلف (سو) را به دهلین صدا کرد و در حالیکه سیما ب داخل میزان الحرازه رانکان میداد گفت:

او تقریبا یک چانس از ده چانس برای زندگی دارد و این تنها چانس هم بسته به آنست که خودش آرزو کند خوب شود، اما دوست کوچک شما بخود تلقتن کرده است که خواهد مرد، آیا او در مورد کدام چیزی تشویش ندارد؟

سو جواب داد:

او آرزو داشت روزی بتواند



آخرین نه ازش

ترجمه و تنظیم از : قاسم صیقل-در شماره گذشته خواندید :

از چندی به اینسو ، مادر «پال» مریض است و داکتر وضع صحتی او را خیلی خطرناک خوانده است البته علت عمده مریضی او بخاطر است که همسرش وی را ترک گفته و بازن دیگری زندگی میکند . «پال» درصدد آنست که برود پدرش را مجبور سازد تا دو باره بخانه بر گردد . رفیق پال حالا حامله است ولی پال نمیداند . زیرا اگر بفهمد بر مشکلات زندگی او اضافه میگردد .
واینک بقیه داستان .



ایمان با من هم عقیده نیست.

حقاً بخاطر کم بختی برای شما چندین موتر فرستادم.



«پال» در محله قرار ملاقات گرفته بود و حاضر می‌شد.

چند موتر فرستادم!

دیده از لطف پدرش است.



دل من جفت می‌شود ، در حالیکه شما به دینی قصد

رستگاری ندارم



«پال» با نگاه آن تیز به او می‌نگرد ، و با تعلقه آواز می‌زند :
پاشم می‌بینم

چندین موتر به زنان چون طایفه تو اختصاص داده شده .



چند کلمه بعد آنان در نزدیکی خانه می‌ایستند.

برای من چه فرمایش می‌کنی ؟

باید که در جواب درکت است ؟



من وقت اضافی ندارم

صمیم اول

با من برخلاف خیلی وقت دارم . بیرون امروز نیست برویم یکبار به دیدن بریتیم



صفحه دوم

گذرگاه تبسم

مترجم: ژرف بین

انجن جاویدان

نمی باشد ، نمی باشد .
از گردش چرخ های انجن یگان
لکه های جا نانه به دیوار دفتر
متخصص پیدا شده آهسته آهسته
زیاد می شدند .

چرخهای انجن نظر به قانون ذخیره
انرژی انجن را می چرخاند و به ادامه
حرکت و امیداشت سپیده دم بر همه
واضح شد که در سده موجوده این
انجن توقف نخواهد کرد ...

همینکه چهار روز بعد مخترع وارد



- میشنوی چه آواز خوشی از آن
می بر آید .

دفتر متخصص شد ، در یافت که
متخصص مانند یک نابغه ای که از
دیدن فلم خسته کنی چشمانش سرخ
شد و ریشش مثل علفزار وحشی
رسیده و لبها یش خشکی آورده و
یا ... ؟

روز شش خراب شده به گوشه ای
نشسته است ...

مخترع از متخصص پرسید :
- چطور انجن من جاویدان است
متخصص در حالیکه دست هایش
را به زمین گذاشته با عینک های
زانو حرکت می کرد گفت :

- نه ، نباید انجن جاویدان باشد ،
و بعد از آن جستی زده از قندیل
اتاق گرفت و به گاز خوردن پرداخت
و به آواز بلند می خواند : (انرژی
هیچگاه بوجود نمی آید و هیچ وقتی
نابود نمی شود ...)

و مخترع جمله اش را مکمل
ساخت :

- فقط از یک شکل به شکل دیگر
مبدل میشود .

متخصص فوراً داد زد :

- بلی ، بلی ، واقعا انرژی را باید
محافظه کرد .

و از قندیل اتاق روی کسوف
خیز زد .

مخترع جواب داد :

- حفاظت می کنیم .

و متخصص آهی کشید و گفت :

- ببینید ، از کجا ؟

و حتی تصور کرد که حرکت انجن

قدری بطی شده است .

مخترع گفت :

- از شما .

- از من ؟

(بقیه در صفحه ۵۶)

ژولون

آقای مخترع قطعاً به آن نا نغه
های کلا سیک که دارای نگاه های
آتشین و ریش دم بودنه و لباس
غیر مرتب بوده اند شباهتی نداشت
او بکلی مردی آراسته و حتی موهای
سرش نیز شانه زدگی بود .

آقای مخترع بدون اینکه حرفی از
زبان برون کند جعبه ای را از زیر
ماشین جارو «راکت» برون آورد و
بالای میز تجربه بمقابل متخصص
قرار داد و به باز کردن نخ های آن
پرداخت . متخصص مثل اینکه هیچ
عقیده ای به او ندارد بی اعتنا حرکات
او را تعقیب می کرد .

بالاخره آقای مخترع جعبه را باز
کرد و از بین آن کوری و کبودی خود
را بیرون کشید . پیچ ها ، چرخها ،
خشت ها و پرده ها ، همه آنها می
درخشیدند ، صدا می دادند و می
چرخیدند متخصص پرسید .

این چیست مخترع شانه هایش را بالا
انداخته جواب داد .

- انجن است دکه ، چطو ، مکم
نمی بینید ؟

متخصص برای اینکه تمام طعنه ها
و کنایه ها و استهزا یش را در یک
کلمه خلاصه کرده باشد گفت :

- اوه ، بلی بلی یک انجن
جاویدان .

مخترع با کمال احترام و حیا
جواب داد .

- واقعا .

متخصص توضیح داد : که انجن
جاویدان اصلاً وجود نمی داشته
باشد .

- و این ؟

متخصص دو باره پرسید - این ؟
این که انجن جاویدان نیست . انجن همان
طور می چرخید و پیچ ها و چرخهایش
میدرخشید .

مخترع در حالیکه گفت : ابداً ،
به هیچوجه ! از اتاق خارج شد انجن
همانطور می چرخید و بدون اینکه
انرژی خود را از کدام منبع بگیرد
کار میکرد . متخصص به دقت تمام
سر و پر انجن را و از انداز نمود
(انجن جاویدان هیچ وقتی وجود نمی
داشته باشد ، نه ، نه ، هیچ وقتی ،
علم اجازه نمی دهد که بدون گرفتن



بدون شرح



آغا جان تورا به تلفون صدا می زنند



فکر میکنم هنوز سیر نشده ام



بد بخت حد اقل ازین خو یادبگی



امروز پسرمان را جع به نیوتن کنفرانس میدهد

آزمایش علمی

احمد به تلیفون یکی از رفقا یش را صدا زده همینکه او تلیفون را گرفت گفت :
- محمود بیا منزل ما ، برای من یک تحفه داده اند میخوا هم بـتـو آنرا نشان بدهم .
- تحفه ات چیست ؟



- یک سنگ چینی .
- پس من چرا بیایم .
- بخاطری که میخواهم بدانم آیا این سنگ «ذلال» است و یا نه ؟

دلیل بارش



- پدر امروز حتماً بارش میبارد .
- ازچه میدانی فرزندی که بارش می بارد ؟
- زیرا بارومتر پائین افتاد .
- اینرا تو چه میدانی ؟
- من خودم آنرا انداختم .

شاگرد تنبل



- احمد: من با معلمت صحبت کردم بگو ببینم تنبل ترین نفر در صنف تان کیست ؟
- نمیدانم . پدر .
- دروغ میگوئی ، میدانی ، این کسی بود که در صنف تان میشست و میدید که دیگران چگونه می نویسند و رسم می کشند ؟
- معلم ما بود ، پدر .



بدون شرح



توباز هم کلید را گم کرده ای



بدون شرح

جزیره خاطره

ابر پنهان شده باشد و در پائین خانه در وازه ای باز شد. صدای شینلیم که فریاد کرد: (تو اینجا! همان جاییکه قرار داری ایستاده شو.)

از بستر خزیم و بخاطر تو ته های شیشه که بروی اتاقم افتاده بود، با احتیاط بسوی کلکین رفتم در اول چیزی ندیدم باغ به شدت تاریک بود. فقط صدا را می شنیدم فکر کردم، صدای الن جنسن است که برای کسی امر توقف می دهد. بعد ها ماه از پس ابر بر آمد و دیدم که جنسن به سرك كوچك باغ ایستاده است. بیادم آمد که اتاقش در منزل پائین قرار دارد.

او توقف کرد. ظاهرا چنین معلوم میشد که از دنبال نمودن پیسوده دست بر داشته است بر گشت و به بالکون اتاقم دید.

(پیغله پالم، شما هستید؟)

(بلی)

(شما سالم هستید؟)

(بلی کاملاً.)

(من دیدمش) مشغول مطالعه بودم که صدای شکستن شیشه را شنیدم می توانید ببینید چه است. (بگذارید چراغ را روشن کنم.) در حالیکه بالا پوش خودم را پوشیدم بسوی سوچ رفتم تا بدروازه تكتك شد صدای میرمن دمفری بود (چه شده است می توانم درون ببایم؟)

دروازه را باز کردم و او داخل شد، در لباس خوابش پریشان معلوم میشد و موی هایش را بایکودی های المونیمی پیچانیده بود، تعجب کردم که چگونه می تواند با این سلاح ها بخوابد پیش از اینکه راجع به شکستن کلکین گپ بزنم دیدم که چه چیز شیشه را شکسته است. آن را از زمین بلند کردم.

سنگی به اندازه مشت مردی بود و با نوار رابری کاغذی در آن پیچیده شده بود در حالیکه میرمن دمفری از شکفتی چشمانش گرد شده بود کاغذ را باز کردم، نوشته با خط

بسیار بد با پنسیل نوشته شده بود مثل اینکه طفلی آنرا نوشته باشد و چنین مضمون داشت.

(برو. تودر خطر بزرگ قرار داری)

شوهرم مرا دوست دارد

انجن جاویدان

— بهتر است بگویم از این اعتمادی شما. همه میدانند که عدم اعتماد وقتی بازار می روم یگان پار چه های قشنگ برای او خریداری می کنم و یا يك بوتل ادوکلن و یا يك انرژي را که باید برای توقف به کریم ریش تراشی و بعضاً یگان جوهره جراب بدون اینکه او سفارش کرده باشد برایش خریداری کرد. انجن تقریباً بکلی متوقف شد. بخانه می آورم و شام وقتی بخانه آمد برایش تقدیم می کنم.

باین ترتیب روز بروز شوهرم با من بیشتر علاقه گرفت و صمیمیت ها و محبت ها جای جنگ و پرخاش و بهانه گیری ها را گرفت. اکنون از چند سال است محبت و صمیمیت ما به

جائی رسیده که بار ها می گوید جاویدان نمی باشد. انجن را دو باره چقدر خوشبختم که ترا دارم و احساس بدخل جعبه گذاشت و به دقت رشمه می کنم که مرا بعد پرستش دوست های آنرا گره زده آنرا زیر بغل گرفت و رفت.

مصاحبه باشکریه حیدر

در لیسه ملالی دایر شد تیم ما در سه مسابقه اشتراك کرد که در دو آن غالب و در یکی آن در مقابل يك پاینت باخت و همچنان در نصف دیگر همین تورنمنت که در کلب ورزشی معارف صورت گرفت باز هم در مقابل تیم مای لیسه جمهوریت و زرغونه غالب اما در مقابل لیسه رابعه بلخی مغلوب شدیم که به این اساس در بین هفت تیم باسکتبال لیسه های مرکز تیم با سکتبال لیسه عایشه درانی حایز درجه دوم شد.

آماده گی برای مسابقات

تلویزیون تحت دولتی کونس علیحدہ بخش و بود کاست نماید که البته بمنظور بلند بردن جنسیت و کیفیت تصویر قسمتی از پروگرام های تلویزیونی ذریه مراکز تلویت گننده تقویه خواهد شد.

در حال حاضر در چکوسلواکیا پیش از شش مرکز بزرگ انجام مسابقات بین المللی سپار تاید موجود بوده بطوریکه در هر کدام آن تجهیزات الکترونیکی راپور ها و جریانات مسابقات را بصورت مستقیم بدو ترین نقاط ان کشور بخش مینماید.

بطرف بالکونی رفتم و دیدم که در پائین جنسن، دمفری و روی بالیر ایستاده اند. صدا کردم. (جنسن شما دیدید که کی بود؟) (نی، فکر می کنم يك بچه گگ)

در ماسکو بازیهای المپیک

۱۹۸۰ برگزار میشود.

تا از این بازی ها بهتر استقبال به عمل آید در مسکو ۶۰ ستد یوم صد ها جمنازیوم و حوض های آب بازی و هم محل های زیادی دیگر برای این مسابقات به شمول ستدیوم مرکزی لینن به گنجایش ۱۰۳۰۰۰ نفر و ستودیوم دینامو که دارای ۵۶۰۰۰ چوکی و مرکز سپورت دارای ۱۶۰۰۰ چوکی و جمناز یوم موکو لینکی دارای ۱۱۰۰۰ چوکی و کانال کشتی رانی که برای ۱۵۰۰۰ نفر غرفه های کشتی رانی میباشد وجود دارد.

تا بهار ۱۹۸۰ تعداد زیاد ساختمان ها برای استفاده این مسابقات ساخته میشود. این ساختمان ها شامل جمنازیوم برای باسکتبال، بوگسنگ که هر يك دارای ۲۰ هزار چوکی و میدان های بایسکل سواری و حوض های شنا با گنجایش ده هزار چوکی برای تماشاجی میباشد.

بدون اظهار نظری آن رابه میرمن دمفری دادم.

(پیغله پالم، چه روز گاری آمده است؟)

بحران‌های اقتصادی

با قرار دادی به ارزش ۵۰۰ میلیارد لیر در برابر ۴۰۰ میلیارد فرانک، به این ترتیب که در بین آن ساختمان یک فابریکه فولاد و ساختمان شهری موجود است، به اعضا برسانند. خبر گان ایتالیایی تأکید می‌کنند که یکی از منابع فراموش شده صنایع دستی کوچک ایتالیایی باشد که هیچگاه در ارقام رسمی راه نیافته است این بخش اقتصادی سالانه در حدود بیلیون دالر عاید می‌آورد. سناتور سزار مرزا گورا رئیس حزب دموکرات مسیح می‌گوید: «وقتی که بحران اقتصادی در مرحله بد آن رسید ضربات شدیدی به ایتالیه وارد می‌کند زیرا ساختمان دموکراسی آن خیلی ضعیف است. البته در آلمان میتوان به مشکلات دست یافت زیرا این ساختمان در آنجا محکم است. حتی انگلستان می‌تواند بخاطر ساختمان‌های اساسی سیاسی اش مقاومت کند. ولی ایتالیه ضعیف ترین حلقه این زنجیر را می‌پوشاند. ما شکننده است. دموکراسی به شیوه ایتالیایی آن به هر کس اجازه می‌دهد هر عقیده‌ای که داشته باشد ابراز کند.

و این ها تجدید پروگرام در مکاتب شفاخانه ها، خانه ها، ضرورت دارد.

فقط ۱۰۴ سال پیش بود که ویکتور اما نویل که توسط گروهی از نخبگان حمایت میشد، بدرون روم مارش نمود تا وحدت ایتالیه را بمیان آورد «۱۸۷۰» پس وجدان و آگاهی اجتماعی در این کشور يك واقعیت تازه بوده تقسیم تاریخی بین جنوب و شمال حقیقت تلخ دیگری است با وجود صرف ۴۰ بیلیون دالر طی ۲۳ سال گذشته، حکومت ایتالیه موفق نشد تا ایالت میززو گورنیورا که فقیرترین بخش جنوب را می‌سازد، از بدبختی عنعنوی نجات دهد.

تاریخ میراث‌های به دیگر بنیاد گار مانده است. و سی سال پس از سقوط موسیلمینی، هنوز بر خسی

باشناختن انسانها...

يك عده، کشور های جهان عجله دارند که از میتود های جدید برای ثبوت دعاوی وقضایا استفاده بنمایند بلی این اقدام حیران کننده و تعجب آور نیست. در ایالات متحده امریکا بطور مثال شنیدن مکالمات و سخن های تیلیفونی به نورم حیاتی تبدیل شده است.

مراکز جاسوسی صنعتی و یا عباره دیگر (کنترول از مغز) در آنجا در یک چوکات وسیع فعالیت می نماید. تنها در شهر نیویارک سالانه زیاده از ۶۰۰۰۰ اجازه رسمی برای شنیدن و ثبت مکالمات تیلیفونی داده میشود و چقدر این قسم شنیدن مکالمات تیلیفونی بصورت غیر رسمی صورت می گیرد که حتی خود ادوات مسول درین خصه معلومات ندارند حالا شما سوال خواهید کرد که فقط متخصصین امور جنایی به نتایج تحقیقات حل پرابلم آواز ها علاقه مند می باشند. طوریکه دیده شده

بقیه صفحه ۷
رهروان خانه خدا (ج)

بقدر کفاف پاخود ببرند و اموا لیکه غیر از ضرورت آنها می باشد منع بوده و اموالیکه آنها ازخارج با خود میاورند البته طبق مقررات گمر کی قابل محصول بوده باید حین ورود به افغانستان مراتب محصولی آنرا طی نمایند.

موصوف گفت: هیات اداری و صحنی ازوزارت خانه های عدلیه، اطلاعات کلتور، داخله مالیه ریاست اوقاف و وزارت صحنیه دفاع ملی انتخاب و موظف گردیده اند.

این هیات رهنمایی و واریسی احوال حجاج و تماس با مقامات مملکت عربستان سعودی و رهنمایی ازقبیل طواف وغیره را بعهده دارند که بناغلی نوابی درمورد بود و باش حاجیان گفت:

فعلا حجاج دررابط مخصوصی که ازطرف مقامات عربستان سعودی تهیه شده بود و باش میکنند وایام حج را سپری مینمایند و هم يك حصه اززمین که بنام رباط احمد شاه می باشد میشود مربوط به دولت جمهوری افغانستان بوده و فعلا تحت ساختمان میباشد و در آینده حجاج افغانی درآنجا اقامت خواهند نمود.

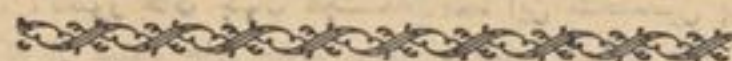
حرکت ازکرمانشاه شب در بغداد ۳۰۰ کیلو متر حرکت ازبغداد شب در بصره ۵۳۱ کیلومتر حرکت ازبصره شب در ریاض ۵۰۳ کیلو متر حرکت از طایف توقف در مکه معظمه ۶۲۱ کیلو متر حرکت ازدمام توقف شب در ریاض ۵۰۳ کیلو متر حرکت از ریاض توقف شب در مستوره ۵۷۰ کیلومتر حرکت از مستوره توقف شب در مدینه منوره ۵۳۰ کیلو متر خطالسیار کاروان ها یک مستقیما به مکه معظمه میروند.

حرکت از ریاض شب توقف در عقب ۴۶۵ کیلو متر حرکت از عقب شب توقف در طایف ۴۶۴ کیلو متر حرکت از طایف توقف در مکه معظمه ۸۰ کیلو متر

بناغلی نوابی در مورد قیودات گمرکی و اموالیکه حجاج با خود برده آورده میتواند گفت:

حجاج میتوانند اجناس از قبیل جای نماز قالینچه‌یی سه تخته احرار، پیراهن کرتی، کمپل، پکس وغیره اجناس اولیه و ضروری را

باتولد هنر عکاسی



چون دونالد مک لین عکاس انگلیسی در کتاب بنام (عکس های جنگی) صحنه های تراژیک عصر ما را که در آن ها خشن و تجاوز به شدت مشاهده میشود، ثبت کرده است. یکی از اولین «سلسله» عکاسی که این (جرقه) های سریع عمل را روشن نمودند، الفرد شتایکلینز می باشد او در سال ۱۸۹۳ کمره ای را بدست گرفته و در جاده های نیویارک

براه افتاد حاصل این پیاده گردی تصاویر از: برف، دمه، غبار، باران و شب های تاریک بود. او به شدت به عکاسی به حیث یک هنر، بلکه بحیث عکاسی، نه نقاشی عقیده داشت دنیای درون استدیوی عکاسی، زندگی یک نواخت و نور های کمرنگ برای شتا یکلینز اهمیت چندانی نداشت. او مواد خام عکاسیش را از بیرون، از خیابان ها و آنجا نیکه نبض زندگی به تندی می زند، انتخاب می کرد. و به این ترتیب هنر پیش آهنگ عکاسی زاده شد.

دید شخصی :

اصرار شتا یکلینز بر «عکاسی مستقیم» بروی عکاسان پس وگ امریکایی اثر گذارد. این اثر ناکی را مادر کارهای کلارنس وایت، پاول ستراند و واد وارد ستا یچن، که شخص اخیر نمایشگاه «خانواده بشری» که محبوبترین نمایش عکاسی در سال های اخیر بحساب می آید، براه انداخت. دیده می توانیم.

در بهترین کارهای نقاشان مدرن میتوان توازی بین گزارش و تداخل عقیده شخصی، نظری که شتا یکلینز تأثیر میکرد، دید.

کورنل کاپا بنیان گذار مرکز بین المللی عکاسی، این هازا بنام «نامه نگران گرافیک» یاد کرده و بمیان

آمدن مجله «عکس مقاله» را گام بلندی در بلوغیت هنر عکاسی می داند او می گوید که «نظر منفر دانه عکاس توسط مجله های لوک و لایف رشد یافت». کورنل کاپا برادر عکاس بزرگ جنگی روبرت کاپا می باشد که در دین پیغفو کشته شد.

موزیم کاپا وقف نمایش «فوتو ژورنالیزم مستند انسانی» و قف شده است.

ولی وجود «مرکز بین المللی عکاسی» نمایشگر آینده خوب برای عکاسی است. با از بین رفتن مجله های بزرگ مصور و پایین آمدن تمایل به خرید مجله های آرایش و فیششن، این تصور در محور خود خواهد چرخید نه فقط در وجود چهره های معروف و یا حوادث داغ.

تقریباً تمام «عکاسی های عامه» با دید شخصی رنگ می خورد.

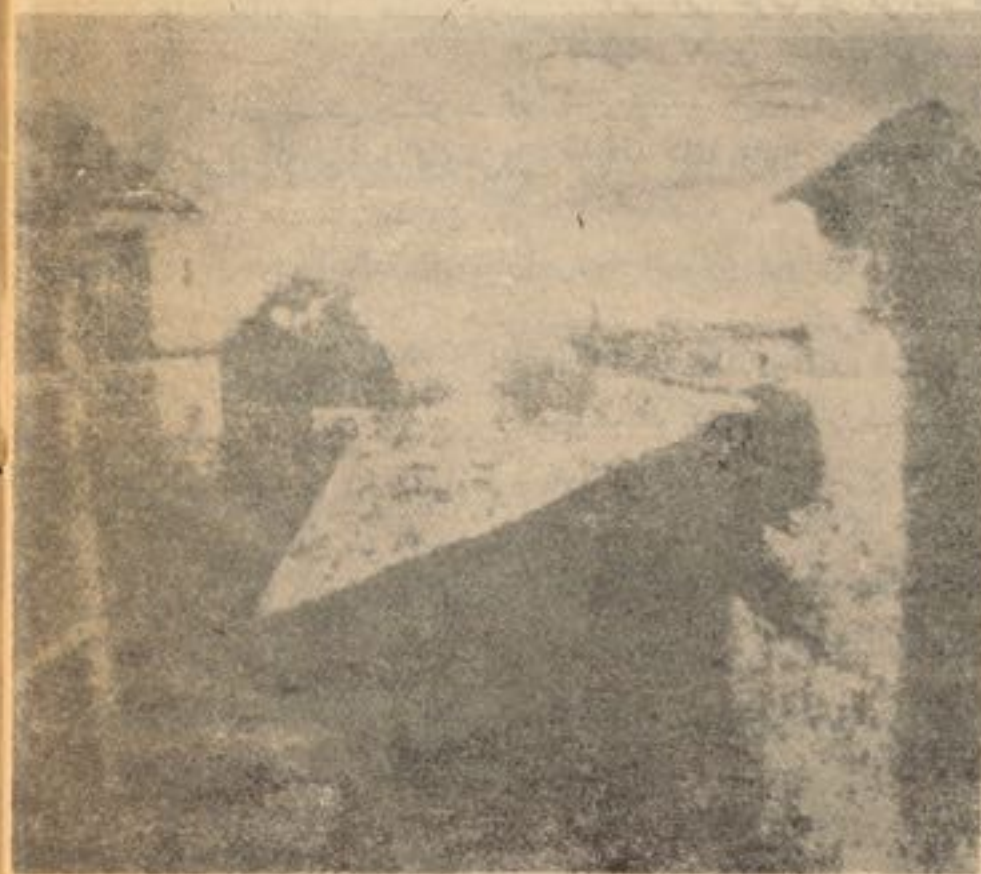
کاریتیر، برسن کتاب مصوری «راجع به روسیه» به چاپ رساند که آن را میتوان عکس های خاطره مانند از سفرش به اتحاد شوروی خواند.

همچنان بروس داوید سن مطا لعه نزدیکی از مجله سنیا هیو ستان نیویارک بنام «هارلم» نمود که طی نمایشی در موزیم هنر های معاصر به معرض تماشا قرار گرفت. ریچار به معرض تماشا قرار گرفت. ریچارد رویدان که به ثبت چهره های زیبا شهرت دارد در بهار گذشته هشت تصویر از پدر پیرش به نمایش گذاشت. ایرونک پن که عکاس نامدار، مجله «وگ» است در کتاب تازه اش بنام «جهان های در یک اتاق کوچک» تصاویر پسر ار جسی از افریقا هند و کالیفرنیا به چاپ رساند.

باقی دارد



با این عکس هنر عکاسی زبان شعری یافت.



با این عکس که در سال ۱۸۲۶ توسط نسیفو نسیمی بر داشته شد هنر عکاسی تولد یافت

آخرین برگ

ورنه میتوانستم پرده ها را با یسن
بکشم.

جانسی به سردی گفت :

— نمیتوانی در اطاق خود ت
نقاشی کنی ؟

— تر جیح میدهم نزد تو بمانم و در
ضمن میل ندارم که تو به آن برگهای
کثیف خیره شوی !

جانسی بر روی بستر خود آرام
گرفت و در حالیکه چشمان خود را می
بست گفت :

— همینکه تمام کردی مرا خبر کن،
چون میخواهم افتادن آخرین برگ
راببینم ، از انتظار کشیدن خسته
شده ام فکر کردن هم مرا خسته
کرده است .

سو لحظه ای بعد گفت :

— گو شش کن بخوابی ، من برای
چند دقیقه پایین میروم تا آقای
(بهر من) را که مدل نقاشی من
خواهد بود بالا بیاورم خیلی زود بر
میکردم تو باید حرکت نکنی ضمناً
قول بده که به پیرون از کلکین نگاه
نخواهی کرد !

آقای (بهر من) پیر مرد نقاشی
بود که در منزل اول آن ابار تمام
زندگی میکرد ، او زیاده از شصت
سال عمر داشت ! (بهر من) در آرت
ناکام بود او همیشه آرزو داشت
که شاهکاری در نقاشی بوجود آورد
اما هنوز به نقاشی آن شاهکار شروع
نکرده بود ، طی چند سال اخیر بجز
گاهگاهی که چند رسم تجاری و
تبلیغی ساخت دیگر کاری نکرده بود
او از راه مدل شدن برای نقاشان
جوان که نمیتوانستند اجرت
يك مدل مناسب را بپردازند
پولی بدست می آورد ، بهر من در
نوشیدن و یسکی افراط میکرد و
موقعیکه مست میشد دایماً راجع به
آن اثری که در صدد نقاشی اش بود
حرف میزد ، این پیر مرد کو چك
اندام خود را محافظ دو آرتیست
جوانی میدانست که در منزل بالایی
سکونت داشتند .

(سو) بهر من را در اطاق نیمه
تاریکش یا فت در يك کنج اطاق
پارچه کتان سفیدی دیده میشد که
بست و پنج سال را در انتظار
دریافت او لین خط شاهکار از طرف

بهر من سپری کرده بود .
دختر جوان فکر عجیب جانسی
را در مورد آخرین برگ برای بهر من
تعریف کرد و علاوه نمود که می
ترسد حقیقتاً با افتادن آخرین برگ
جانسی نیز بمیرد .

پیر مرد فریاد زد :

— آیا در دنیا چنین احمقی پیدای
شود که فقط بخاطر افتادن يك برگ
خشك از تارك بمیرد ؟ هیچوقت چنین
چیزی نشنیده ام ، تو چرا اجازه
دادی که این فکر احمقانه به مغز ش
راه یابد ؟ اوه ، جانسی بیچاره !

سو تو ضیح داد :

— او بسیار مریض و ضعیف
است تب شدید باعث راه یافتن
چنین افکار عجیب به مغزش گردیده
و قتیکه هر دو به منزل بالا رفتند
جانسی خواب بود ، سو پرده ها را
پایین کشید و بطرف بهر من اشاره
کرده که به اطاق دیگر بروند ، از آنجا
باترس از کلکین بطرف تارك نگاه
کردند و بعد برای يك لحظه بیکدیگر
خیره شدند .

باران شدیدی توام بابر ف میبارید
بهر من چو کی ایرا انتخاب کرد و در
روی آن طوری قرار گرفت تا (سو)
بحیث يك مدل نقاشی از او استفاده
کند .

صبح روز بعد موقعیکه (سو) از
خواب بیدار شد جانسی را دید که با
چشمان کاملاً باز به کلکین بسته
خیره شده است .

جانسی به آرا می گفت :

— پرده را پس کن میخواهم
پیرون راببینم !
(سو) اطاعت کرد .

اما .. اوه ، بعد از آن باران شدید
و باد تند هنوز هم يك برگ از تارك
آویزان بود .. آخرین برگ هنوز
سبز بود دريك شاخچه به ارتفاع
شش متری زمین قرار داشت .

جانسی اظهار کرد :

— این آخر ینش است ، فکر می
کردم که یقیناً در اثنای شب می
افتد ، من صدای باد و باران شدید
رامیشنیدم ، این یکی هم امروز
خواهد افتاد و در هماندم من نیز
میمیرم !
سو در حالیکه سر خود را در روی

بالشت پهلوی جانسی قرار میداد
گفت :

— جانسی عزیز اگر بخودت فکر
نمیکنی به من رحم کن ، آخر بعد از تو
من چه خواهم کرد ؟

روز بکندی گذشت ز مانیکه
تاریکی شب کم کم بالا می آمد هنوز
آنها تنها برگ را میدیدند که از
شاخچه مقابل دیوار آویزان است ،
با آمدن شب دوباره باد تند شروع
بوزیدن نمود و باران شدید ی آغاز
گشت .

امروز دیگر موقعیکه جانسی از
(سو) خواست پرده را بالا کند باز هم
برگ در همانجا قرار داشت .

جانسی مدتی بیحرکت به آن نگاه
کرد بعد (سو) را مخاطب ساخت :
— من دختر بد بختی هستم ، يك
عاملی این آخرین برگ را مجبور

کرده تا هماه نظر بر سر شاخچه
بماند فقط برای اینکه نشان دهم من
چقدر بد بختم مثل اینکه طلب مرگ
هم گناه محسوب میشود ، خوب بهر
حال فعلاً قدری شور با بیاور بعداً
چند بالش به پشت سرم بگذار تا به
آن تکیه کنم و غذا بختم تورا تماشا
نمایم !

ساعتی بعد گفت :

— سو من میخواهم يك روز رسمی
از خلیج ناپل بکشم !

داکتر بعد از ظهر آمد و در حالیکه
دست لاغر جانسی را در دست گرفته
بود اظهار کرد :

— عالی است ، يك هفته دیگر تو
کاملاً خوب خواهی شد ، باید حالا
بدیدن مریض دیگری در منزل تحتانی

۲۲۵ مخ پانی

دهدیری لیونی

بختوری سره درویره پیداشوه ... نهچه
پهدی ادیره کنبی بی کوم لاروی و نه
پیزنی .. او حاجی پیرو یا دهنی مورویلا رته
خبر ورتگری .. خکه چه له کومی ور غسی
نه بختوره دحاجی پیرو له کوره وتلیوه .

له هماغه وخت نه حاجی پیرو او دده
خیلوان ... دغه راز دبختوری پلار گنسی
دبختوری په لپولو کنبی دگالو او بنویکی
اوبه گری و .

په پای کنبی بختوری له شان سره دا
وستنول ... چه باید ادیره دخلکو په فکر او
ذهن کنبی خطرناکه معرفی گری . نو خکه

بروم نا مش بهر من است گمان می
کنم او هم نقاش باشد اونیز به سپینه
بغل مبتلا شده چون پیر مرد ضعیفی
است و حمله مرض شدید میا شد
امیدی به نجاتش نیست با آنهم
بخاطری که راحت تر باشد او را
بشفا خانه میفرستم .

روز دیگر سو به پهلوی بستر
جانسی آمد و در حالیکه دستهای
خود را بدو طرف او میگردانست
گفت :

— داکتر میگوید که تو بزودی
خوب میشوی !
جانسی با لبخندی خوشحالی
خود را ابراز کرد .
(سو) ادامه داد :

— این عجیب نیست ؟ اما فعلاً چیز
مهمی را باید برایت بگویم ، بهر من
پیر امروز از اثر سپینه بغل در
شفاخانه مرد او فقط دو روز مریض
بود ، او را صبح اولین روز مریضی
در حالیکه تب شدیدی داشت و از
درد مینالید در اطاقش یا فتنه
بوتها و لبها سبهاش کاملاً نمناک
و یخ زده بود کسی نمیدانست که
بهر من در این شب طوفانی کجا بوده
بعد تر يك چراغ تیلی که هنوز هم
روشن بود همراه يك زینه و چند
چیز دیگر بدست آمد که نشان
میداد او در بین آن باد و باران
بالا رفته و يك برگ سبز در دیوار
مقابل رسم کرده است ، هیچ به این
فکر افتادی که چرا با وجود چنان
بادتندی برگ تکان نمیخورد ؟ آه ..
عزیزم ! این شاهکار حقیقی بهر من
بود ، او آنرا در شبی رسم کرد که
آخرین برگ پایین افتاد !

(پایان)

خوشی وروسته دی یو داسی برنجی شنگانی
پیدا کر - چه پوسری دشلغم له غوتی نه هم
غبت او بل سوری سوری ... په غبت سرکشی بی
واړه او غبت زنگونه زپیدلی و چه په ډیرکم
تکان سره په ټول زنگونه په شور و اتل .

بختوری تهجه کله دغه شنگانی ورپه
گوتو شو له هغه وخت شخه وروسته هره شپه
ماسخون په مهال کنبی به یی خپل تور او
گسور وپیشان په غبلو اوږو او ښکلی
خواوسپیره مخ باندی خواړه کړل .. ملا به یی
په خپل ټکری باندی ټینگه و تړله - له خپل
قبرنه به راووته له زاړه قبرنه به سلادوه
سوه گامه لری .. ودریده ... له یسوی
دهشتناکی چینی خخه به یی وروسته شنگانی
په پوره شدت وښور و واوه دومره په زوره ..
چه دزنگو نو اواز به ډیر و لرو کلیو ته هم
پاتی په ۶۳ مخ کی

علیشیر نوایی

در قدح کسی باقی میماند او ناگزیر بود نه کاسه دیگر را سر میکشید باینکه سر بنوشد. هر گاه میتوا تستند از آخرین قدح او قطره کوچکی فرو ریزانند، باز هم باید نه فرو کاسه دیگر را سر میکشید باینکه سر کشیدن تا آخرین قطره پشابه يك قاعده جدی نزد حسین بایقرا بقوت خود باقی بود. اما چندان مورد رعایت و اهتمام قرار نمیگرفت جزای تحمیل میگساری فقط برای اشخاص معین و آنهم بخاطر گرمی مجلس داده میشد. . .

تأثیر می آهسته آهسته بر زبانها و حرکات سیهانان پدیدار گردید برخی از شاعران از جابر خاسته اشعار ی را که در حالت مستی سروده و یا قبلا برای چنین موردی تهیه دیده بودند بخواندن آغاز کردند و سایر به سافز دند دسته ساز مرکب از غیچک، تنبور، نی، عود، دف و امثال اینها بنواختن مقامهای موسیقی عربی فارسی و ترکی پرداخت مفتیان مسرودند. رقصان بالباسهای گوناگون موجدار برقص و یایکوبی برخاستند. .

با فرارسیدن شب شمعدانهای شبیه لعنکون، رنگهای نقوش دیوار هاو تمام آنچه در تالار بزرگ قرار داشت در پرتو آنسوار چلچراغها با تالو خاص درخشیدند. شور و شوق محفل فزونی یافت. میگساران (دریا نوشی) لحظه ای هم ساقیان را آرام نگذاشتند. حسین بایقرا با وجود نوشیدن زیاد، هنوز خیلی استوار و هوشیار بود. او گرچه برای افزودن به کیف محفل بیشتر به یاده رو می آورد، اما طور نهانی روش و حرکات هر يك از حاضرین را از نظر دور نمیداشت. .

او بر طبق عادت، بدون سرو صدا از جا برخاست و بخاطر تنفس در هوای آزاد چنان سرعت از دروازه عقبی بیرون است که در وهله اول اکثر اهل مجلس متوجه نشدند. مجدالدین مثل اینکه در انتظار چنین لحظه ای باشد بشتاب از دروازه پائینی بیرون رفت. او در پرتو روشنایی مهتاب که از میان شاخه های درختان میتافت هر طرف به گشت رگزار پرداخت و ناگهان با حسین بایقرا مواجه گردید مجدالدین با تواضعی خاکسارانه اظهار بندگی کرد و از سلطان التماس نمود تا لحظه ای برای وی موقع بدهد حسین بایقرا بایی اعتنائی گفت: (بیانید مروضه شمارا میشتویم) و به طرف خانه ای کوچک راه نمود در همین لحظه از عقب سفیدار ها، بفاصله ده قدمی دوهیولای مهیب بیرون شدند مجدالدین وحشترده شد و ندانست توقف بماند یا راه برود. آنها محافظان سلطان دوبرده بر امان بنام های ببردند و دوله نه بودند. سلطان هر گجا میبود آنها نیز در همانجا حضور میداشتند و مخصوصا شبانگاه از فاصله نزدیک بمراقبتش پرداختند. آنها نمیتوانستند خیلی سرعت و مهارت، پیگر های غول آسای خویش را بسرعتی عجیب از نظر اشخاص نهان دارند آنالیکه میگفتند (هلت پدر

بودند و دوله جلاد و هفت مادر آنها مادر آل بودند) حق بجانب بودند. آنها امثال زنده نیروی وحشت را بودند و تنها شنیدن نام شان دلها را در لرزه و هراس می افکند سلطان برخی از کارهای مخفی خود را که مقتضی قتل و خونریزی میبود توسط آنان انجام میداد. .

حسین بایقرا بروی مجدالدین خنده ای کنایه آمیز کرده بودند و دوله نه در يك چشم بهمزدن نظیر دو هیولا از نظر ناپدید شدند سلطان آرام و قنرج کتان بخانه کوچک پسر نقش و رنگار داخل شد. مجدالدین که هنوز هم با هایش میلرزید، رو بروی سلطان زانو زد. حالا کیف حسین بایقرا خیلی زیاد افزایش یافته بود. او در حالیکه علامه مستی از حرکت چشمانش خوانده میشد. به وضعی پراگنده گفتگو آغاز کرد. گاهی از امور دولت و گاهی از آرزو های شخصی خود حرف زد. او برخی نزدیکان شکایت غیر مستقیم بعمل آورد. . برخی از بیک هارا به نحوی بی اساس ستود: صحبت با سلطان و لو در موقع مستی او. مجدالدین را بشور آورد و به فحوا ی مقوله مشهور (آمن رادر هنگام گرمی آن فرو بر) به توصیف و ستایش او پرداخت. او دست بر سینه نهاده سخنانی از قبیل (چاکر و فادار آستان عالی شمایم) و غیره را خیلی تکرار نمود حسین بایقرا در پاسخ او گفت: (اوسانهای وفادار همیشه از احسان من بر خوردار خواهند بود. بدایه حال نامیا سان ا)

مجدالدین مثل اینکه قلبش از مهر و محبت لبریز شده باشد از جا برخاست و پس از اظهار مراتب ارادت و بندگی گفت: .

خاقان بزرگ، این چاکر خاکسار میخواهد هدیه ناچیزی تقدیم آستان عالی نماید. . . . امید وارم با قبول آن این بنده را سرفراز سازید. . . .

حسین بایقرا خنده کتان گفت: .

هم هدیه دادن و هم هدیه پذیرفتن کاری بغایت نیکو و ثواب است. .

مجدالدین با صدایی مرموز ادامه داد: .

تسليم قضا گلی تازه از گلزار حسن و جمال بسوی ما آورده بود. بنده از توصیف زیبایی آن خویشتن را ناتوان می بینم. همینکه چشمم بر روی آن پرورش افتاد، شایسته خاقان بزرگ خود دانستم. .

حسین بایقرا با چشمان مست مملو از مسرت و آرزو اظهار داشت: .

من از این هدیه، بیشتر از آن مملویم که کشوری را برایم ببخشند. .

مجدالدین تواضع کتان سر فرو آورد:

فرورفت و بعدا از جابر خاست و نزدیک دروازه توقف نموده گفت: (من شمارا از طریق میرزای گیچیک پیدا میکنم).

مجدالدین اظهار ارادت کرد: .

خدمت در پای تخت شما نه بلکه قرار داشتن در ردیف عادلترین نوکران شما برای من مایه افتخار است. .

زمانیکه آن دو وارد تالار شدند محفل سه اوج گرمی خود رسیده بود. مجدالدین که با فرور و افتخار از عقب سلطان بداخل قدم گذاشت، در جای سابق خود نشست. برلاس ها، بیک ها و صاحبان مناصب نگاههای معنی داری بسوی هم افکندند بزم و ضیافت تا صبحتم ادامه یافت مجدالدین در حالیکه چشمان قشمرده شده خود را از اثر بیخوابی و میگساری میمالید، پاکسالت گام برداشته راه خانه رادر پیش گرفت هنوز او در حال بازگشت بود که از قراز مناره های بلند مسجد جامع هرات بانگ موزن طنین انداخت در راه بزرگی که به (دروازه ملك) منتهی میگردد دهقانان و باغبانان سیده های انگور و دیگر انواع میوه جات را بر اسب ها و الاغها بار نموده و یا بر سر نهاده بسوی بازار راه می پیوندند. .

بقیه صفحه ۵

باز گشت میکاریوس. .

موقعیتی را در آن جزیره برای خود کسب کرده اند و با ارتباط به کلا فکوس کلیریدس این موقف قابل تأیید است چه وی اخیرا گفته است که طر فدار يك سیستم فدرا لسی در قبرس میباشد و یگانه راه حل سیاسی آن کشور را درین سیستم دانسه است غالبا فکر میشود که چنین مفکوره در اثر تماس وی با ترکهای قبرس و مخصوصا ذنکتاش برای وی ایجاد شده باشد. .

با در نظر داشت مفکوره متذکره آمدن میکار یوس نزد ترکهای قبرس باز هم سوالی را ایجاد میکند که آیا به سیستم فدرالی تن در خواهد داد یا خیر بناء کمتر ممکن به نظر میرسد که ترکهای قبرس به آمدن میکار یوس موافق باشند.

در نتیجه میتوان گفت که نخست از همه غالبا به باز گشت میکار یوس موافقه نخواهد شد و اگر هم وی بدون موافقه مردم قبرس وارد آن کشور شود باز هم وضع به بشکلی در خواهد آمد که بعد از کودتای ماه سرطان بوده است یعنی بحران و بر همی و در همی. .

تحفه ناچیزی است از من بنده. . . .

من بدون کمترین مبالغه گفتم آیا غزل معروف حافظ شیرازی را بخاطر دارید؟

نه سلطان عالم!

حسین بایقرا اندکی سرتکان داده خواند: اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بحال هند ویش بخشم سحر قند و بخار را مجدالدین باخشنودی گفت: .

آری بخاطرم رسید واقعه لطیفی را که درین زمینه میان شاعر وجد بزرگوار شما خاقان صاحبقران روی داده است نیز شنیده ام. این واقعه که میان مردم خیلی شهرت دارد. .

مجدالدین در باره اینکه تحفه خود را از چه طریقی به جرم بفرستد سخنان چند اظهار داشت. حسین بایقرا مدتی همانطور بسکوت

به آن شهر چیزی گفته نمی تواند، تمام این شك و تردیدی وی بخاطر آن است که اصلا مطمئن نیست که نسبت به رفتن وی به نکو سیاتوافق حاصل میشود یا خیر اما آنچه در قبال باز گشت او به نکو سیات فکر میشود از این است که فی الواقع رفتن وی به قبرس معضلات آن جزیره را زیاد می سازد چه وی در مدت بیشتر از ده سال زما م داری خود نه تنها برای فراهم آوری زمین و وحدت ملی و اصل مسایل آن جزیره به شکل دمو کراتیک گامی بر نداشت بلکه بقرار عقایدی يك نوع روشن و سیاستی را تعقیب نمود که تفرقه افکنی بین یونانیها و ترکی های قبرس در آن نهفته بوده است. .

علاوتا طوریکه قبلا هم در يك نوشته دیگر این سلسله تحریر یافته است وی حد اقل صاحب منصب نظامی از داخل مردم قبرس نداشت که در نتیجه آن صاحب منصبان یونانی در قوای گارد ملی وی خلعت می کردند و همین ها باعث از بین بردن وی گردیدند. .

از همه این مسایل که بگذریم اکنون ترکهای قبرس موقف و

شاگردان جوان

آن امکان پذیر نیست. يك عده معلمین كه بدقت متوجه سخنان شاگردان شان هستند - قبل ازینكه بخواهند بگفته های شاگردان شان تبصره نمایند - پرسشهای خود را با ایشان چنین در میان میگذاریم:

آموزگار خوب کسی است که علمش آگاهانه و آموزنده باشد - طرز تدریسش گرگشتا و فر هنگ آفرین در بیداری شعور و رشد و تکامل ذهنیت و شخصیت شاگرد تاثیر بارز و آرزنده ای داشته باشد - مربی واقعی سازنده شخصیت و تعیین کننده سر نوشت آینده شاگرد خود است.

تدریس درست معلم هنگام آموزش و پرورش در رشد افکار شاگرد در اول عهده ای را دارا بوده و در ایجاد روحیه و نظریستانه آن از هر لحاظ سومند و مفید است.

معلم خوب علاوه بر آنکه بالای مضمون درسی اش تسلط اکامل داشته باشد باید معلومات او پیرامون متود تعلیم و تربیه عصری عمیق و مکمل باشد و در عمق مضمون خود نیز وارد و حکم بوده از طرز دید وسیعی باید برخوردار باشد.

حالا شما بگوئید که بنظر شما يك معلم خوب دارای چه اوصافی باشد رمزها میایی و پیروزی يك معلم خوب و واقعی از چه قرار است چگونه روشی را هنگام آموزش و پرورش در نظر بگیرد و هم چگونه سلوپی در هنگام تدریس بیش از همه مؤثر و سومند است و هم علاوه بر این که باید که ایادرسهای مکتب به تنهایی سطح فهم و دانش شاگردان و سوبه علمی آنان را واقعا بالا میبرد؟

هم اگر کدام پیام خوانی شاگردان خویش داشته باشید ابراز دارید.

در آغاز یکی از معلمین درباره این پرسشها پاسخ میدهد:

اوصاف يك معلم خوب اینست که لیاقت و حاکمیت پدرس مورد نظر داشته باشد و آنرا همیشه با یاس يك پلان منظم درسی پیش

برد - قضاوتش در مورد شاگردان درست و عادلانه باشد - شاگردان را با اهداف اساسی تعلیم و تربیه متوجه سازد - بعینده من عوامل فوق از اوصاف يك معلم خوب نمایندگی کرده میتواند.

معلم باید در هنگام آموزش و پرورش از همه اولتر جنبه روانی شاگردان را در نظر بگیرد و در وقت تدریس افکار شاگرد را بدرست جلب بسازد. اگر شاگرد جذب نمیکرد علت بی علاقه ای آرا جستجو نموده و راه حل مناسب برای آن پیدا نماید اسلوب درست در وقت تدریس اینست که در بعضی موارد نظریه شاگردان نیز باید خواسته شود تا اعتماد بنفس آنان را تقویت بخشیده باشد درسهای مکتب به تنهایی شاگرد را با اهداف اصلی تعلیم و تربیه آشنا ساخته نمیتواند روی این ملحوظ شاگرد - فکر خویش را تنها بدروس مکتب منحصر نسازد بلکه معلومات آفاقی و سوبه علمی خود را از راه مطالعه آثار دانشمندان ارتقا بخشد.

بعد از ابراز نظر یهوی یکتا - از معلمین بیالوژی لیسه درین باره نظریه خویش را چنین ابراز میدارد.

يك معلم خوب در مرحله نخست

همواره برای رشد فکری خود مطالعه متداوم باید داشته باشد - مفاهیم درس را عمیقاً درک کند تا با نظر داشت میتودهای کاملاً جدید و علمی تدریس درست نموده بتواند - درسهای مکتب به تنهایی سطح فهم و دانش شاگردان و سوبه علمی آنها را بلند برده نمیتواند - وظیفه معلم است تا در پیرامون موضوعات درسی معلومات بیشتر و عمیقتر تقدیم شاگردان نماید تا فکرشان در ساحه اختصاصی موضوعات درسی محدود نماند بلکه آنها با استناد درک موضوعات درسی در مسائل زندگی اجتماعی نیز فکر سالم و قضاوت درست و منطقی برخوردار شده بتواند. چون من بحث يك معلم جز بهبود فکری و سلامت جسمی شاگردان عزیز خود مرام دیگری ندارم - بنابراین پیام و توصیه من اینست تا شاگردان برای ارتقاء سطح فکری و بلند بردن سوبه علمی شان پشت کار و مساعی جدی بخرج دهند - در جستجوی علم و دانش لحظه ای غفلت و سستی به خود راه ندهند - تا عنصر صالح برای وطن بار آیند.

يکتا از استادان دیگر چنین میگوید:

يك معلم خوب باید:

به مسلكش علاقمند باشد - حسن ابتکار شاگردان را تقویه نماید - آشنائی با اسلوبهای جدید داشته از حوصله و شکیمائی برخوردار باشد.

اعتماد بنفس و حاکمیت مضمونش داشته باشد.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

بها هم میگویم نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.

معلم باید بلباس علمی ملبس باشد - حتی الامکان بتدریس جنبه علمی بدهد.

سدیترسی و معلومات پروانشناسی داشته باشد حس همکاری را در شاگردان ایجاد نماید.

برخوردار از این عوامل رمز موفقیت يك معلم خوب است.

استاد دیگری به گفتار او میافزاید:

معلم خوب باید مهربان باشد و بخود اعتماد کامل داشته و دارای قضاوت درست باشد.

معلم خوب شاگردان را بطوری بکار اندازد که خود شاگرد موضوعات درسی را جستجو کند و در فعالیت های صنفی شاگردان حصه مساوی داده شود.

موضوع درس باید بلسان ساده و عام فهم تدریس شود زیاده تر کوشش گردد که موضوع درس به صورت تمثیلی و یا عملی به شاگردان آموزانده شود.

در وقت درس از استعمال لغات مشکل و مغلق خوداری کند تا شاگردان بتوانند مفهوم اصلی درس را بصورت درست درک کنند - نکات مهم درس را باید بالای شاگردان مشق و تمرین کند.

هنگامیکه بساعت نگاه میکنم که بیش از یکنیم ساعت وقت ایشان را گرفته ام - با ابراز سپاسگذاری لیسه را ترك میکنم. در حالیکه رفتار دوستانه و صمیمانه شان تاثیر عمیقی بر من بجا گذاشته است.



صحنه دیگری از جریان امتحانات لیسه اهانی

جزیره‌ی خاطره

گذشته اش در آسترا لیاور روحیه - شناختن بیشتر از او تمایلات
اش اثر گذارده باشد بشیوه گپ - جهانی داشتند ، ولی من از این همه
زدنش بر من اثر گذارد . فلسفه بافی خسته شده بودم . در
ولی از همه مهمتر چیزیکه از او کشورم در همین لحظه فقط يك راه
برایم جالب بود عکس العمل هایش برای دختر وجود داشت و آن عصیان علیه
در برابر اشیا بود . دیگر مردانیکه تمام ارزش وجودهای که برای دهه‌های
می شد حتم ممکن در برابر سلام زیاده در کشور زندگی می کرد .
يك دختر چار ساله که خاک بود به کن در جهانی زندگی می کرد که
صورت ساده ترنکان میداد ولی آیا در آن احساس آرامش می کردم . در
برایش شمیرونی میداد ، و با دست آنجا نظم و دسیلین وجود داشت ولی
هایش روی چك کشیف دختر را نوازش می داد بر از سرور ، شادی و آزادی
می داد بسیاری از مردانی را که مسمی (باقی‌دارد)

در کناره ساحل دریا چنان قدم می
زدیم که گویی از ماه های زیاد باهم
آشنا باشیم . و آهسته آهسته درك
می کردم که کثنت والاس برایم اهمیت
پیدا میکند .
او تفاوت رو شن با دیگر مرد ها
داشت ولی نمی توانم با کلمات این
فرق را شرح دهم . ممکن ، زندگی

بپایین به اتاق نان رفتیم . در آنجا
جنسن و دمقری نیز از بیرون آمدند
جنسن کاملاً لباس پوشیده بود ...
بعد پیادم آمد که او کتاب می خواند
نمی خواند؟ دمقری که زاکت آ بی
تیره پوشیده بود مشوش بنظر می آمد
و قتیکه کاغذ را به او دادم پیش از
اینکه بدست جنسن بسپارد بسر
پیشانی اش چین انداخت .
دمقری پرسید :

«می توانم این را نزد خود نگه -
دارم . اگر خط يك بچه كوچك باشد
معلم مکتب آن را خواهد شناخت ولی
فکر نمی کنم هیچ طفل كو چکی
تا تشویق نشده باشد دست بچنین
کار نمی زند . می زند پیغله پالمر؟
من قطعاً باور نمی کنم» .

برایش اطمینان دادم که من نیز
چنین عقیده ای ندارم . ولی چون
بیشتر از يك ساعت با آنها گپ زدم
بکلی از نامه پیادم رفت . ولی لحظه‌ای
بعد همان نامه چمك شده حادثه
تراژ ديك را دو باره پیادم آور د.

روز یکشنبه باکن والاس یکی از
شگفت آور ترین لحظات زند گی ام
بود . در اول به ساحل شر قی
جزیره راندم تا در لارك بی آب
بازی نمایم در آنجا تمام ساحل
دریا به ما متعلق داشته و آب بازی
با سرف «يك نوع آله شارك مانند
است که برای آب بازی بکار می
می رود .م» خیلی هیجان آور بود .
بعد تا ساحل سان ماوینو رفتم
و در یکی از هتل های كوچك نان
چاشت خوردیم و بالاخره پیش از
باز گشت بسوی جاده های کهنه
بندر انتونیو رفتیم .

کن برایم گفت که «جامیکا برای او
نیز خیلی تازه و جالب است بسیاری
جای آن را ندیده‌ام و میدانی که
گیگستون محلی است که ما برای
خرید می رویم ، ولی از آنسوی محل
اطلاع ندارم» .

«فکر می کنم که شغل طبابت
خیلی ترا مصروف نگه داشته
است؟»

«از طرف دیگر اداره زمین هاست
که برایم وقت باقی نمی ماند» .

«اوه ، درست است» .
با خود گفتم میدانم که کسی گفته
بود که والا من تمام این بخش
را مالك است . ولی ما دست بدست



فکر کاوه

لنډه داچه دخلکو په زېږونکې داديږي دومره
 ويره پيدا شوه چه دشپې لاسه په زړه ورځ کښې
 هم چاهغې خواته قدم نشو ايښودای
 حتی داسې وپېر شویدی چه دکلي کوم څاروی به چه
 ادیږي خواته لاړ... له ويري به چا نشو راوستلی
 یوه ورځ دحاجي پيرو وراره چه دغه سود
 سودا اخیستو دپاره ښارته تللی و ورباندې
 ناوخته شوه ... تېرمایښام وچه دی زړی
 ادیږي ته راوړسید *

اکېږي کهڅه هم دوه ویشته درویشته کلن زلمی
 ومگر غوړونه ئې ددی ادیږي په باب داسې څه
 رسېدلې و... چه له ویرین څخه یې غږی سست
 شول ... کوښښ ئې کاوه چه په ډیره بېرته
 ادیږي نه ورځي ... خو پښو ئې کار نه کاوه ...
 کله به یې له ويري نه شاته کتلې او کله
 وړاندې ... او کله کله به ئې لاله ډیر هېښت
 سترگې پټې کړې چه مبادا ... دادیږي پلانی
 سترگو ته نشي *

اکېږي په دغه ترس او هراس کښې مخ په
 کلي روان و ... له بلې خوا بختوره په پوره
 بېرته او زړه ویاځیراتي دوی نه پر تڅرگې مخ په
 ادیږي روانه وه ... واقعا چه دیوی خوادپوه
 زلمی یې زړه تیا اوله بلې خوا دیوی ښکلي
 اوښوانې ښځې زړه ورتیا دپادولو ورده *

اکېږي چه خو گامه نور هم دادیږي دسینې
 دپاسه لاړ... ناڅاپه یې سترگې ... په یوی
 توری سیاهی ولگېدی چه غوښتل ئې په خپلو
 اوږدو گامو ادیږه موسخره کړي *

اکېږي په بختوری باندې دهغې پلاکومان راغی
 چه له ورځو ورځو یې په کلي کې انگازمخپره
 وه دبلا (بختوری) په لیدو داکېږي وجود وپېر
 اودهشت نیمه خوله راماته شوه ... وجود ئې
 ولږیدی ... نور بیا

الینیس
ژوندون

مسؤل مدیر :

علی محمد «بريالی»

مېتمم ع.م عثمان زاده

دمسؤل مدیر ددفتر تېلفون: ۲۶۸۴۹

دمسئول مدیر دکور تېلفون: ۲۱۹۶۰

سوچبورډ ۲۶۸۵۱

ددفتر ارتباطي تېلفون ۱۰

دتوزیع او شکایات مدیر یت ارتباطي

تېلفون ۵۹

پته: انصاری واپ

داشرالا بیه

به باندنیو هیوادو کښې ۲۴۴۲

دولتی مطبعه

صفحه ۶۳

په لږ موده کښې دادیږي دهشت او ویره ټوله
 سیمه ونیوله ... چا به ویل بلاده ... چا به ویل
 په ډیره کښې کومه گناهکاره ښځه ښځه
 شویده ... نوڅکه هره ښځه چه زجر وینی ...
 چیغې وهی ... چا به ویل چه په ادیږه کښې هر
 داسخوتن دښاپیر پاتو ټولې راشي ... اوساږ
 کوی ... خوچه کومه ښاپیری ... له گمیدو
 او تڅرته غاږه وغې وی دښاپیر پاتو مشرئی
 وهی ... نوڅکه یې چیغې موږ اورو... دغه
 راز هرچا داد یری په نسبت بیل بیل شالی

له مازیگر ... وروسته باید دزړی ادیږي په لار
 تېرته ئې *

په اوږو باندې شپې ورځې دچر گیوتیر
 غاږه په خپلو کورو کښې تیری - اودبختوری
 شپې ورځې هم له بختوری سره یو ځای په
 زړه ډیر کښې بندپوالی وی *

بختوری به ورځې په ډیر کښې تېرولی ...
 مایښام به ئې په بل کلي کښې خبر ټولواوه او
 داسخوتن به ئې دخلکو دویر ولر دپاره خپل
 ښنگالی ... ښورواوه *

رسیدل ... په هغه شپه کښې له یو ی
 لوی او زړی ادیږي څخه دژنگونو او آزادپوی
 نااشنا ښځې چیغې چه به دهر چا غوړو ته
 رسیدل له و یری څخه به یې ویښتان ږیره
 شول *

په کلي کلي کښې په ځای په ځای دا
 آواز خوره شوه ... چه دزړی ادیږي څخه هره
 شپه چیغه اوبیا دژنگونو آواز او رسیدل
 کږی ...
 دهر چا غوړو کښې و خپول شول ... چه

مود و فیشن



دو نمونه
از لباسهای
زمستانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library